

امپریالیسم بمتابه بالاترین مرحله سرمایه داری* (۱)

(رساله عامه فهم)

پیشگفتار

رساله‌ای که از نظر خواننده میگذرد در بهار سال ۱۹۱۶ در زوریخ بتوسط نگارنده به رشته تحریر درآمد. طبیعی است که در شرایط کار آنجا، من تا اندازه‌ای از لحاظ مطبوعات و کتابهای فرانسه و انگلیسی و بمیزان فوق‌العاده‌ای از لحاظ مطبوعات و کتابهای روسی در مضیقه بودم. ولی با این وصف از کتاب ج. آ. هوبسون، مهمترین اثر انگلیسی درباره امپریالیسم با دقتی که به اعتقاد من این اثر شایسته آن است، استفاده نمودم. این رساله با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. بدین جهت نه تنها مجبور بودم جداً به تجزیه و تحلیل صرفاً تئوریک - و بویژه اقتصادی - اکتفا ورزم، بلکه در بیان تذکرات سیاسی معدودی نیز که ذکر آنها ضروری بنظر میرسید ناگزیر بودم نهایت احتیاط را مراعات نموده و این کار را با ایماء و اشاره و به کمک آن زبان لعنتی ازوپ انجام دهم که تزاریسیم همه انقلابیونی را که برای نگارش یک اثر "علنی" قلم بدست می‌گرفتند وادار می‌ساخت بدان توسل جویند.

اکنون که روزهای آزادی فرا رسیده، خواندن مجدد آن قسمت‌های رساله که در نتیجه اندیشه از سانسور تزاری تحریف گردیده و در منگنه آهنینی فشرده و متراکم شده بسی شاق و دشوار است. در این باره که امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است و در این باره که سوسیال شووینیسیم (سوسیالیسم در گفتار و شووینیسیم در کردار) خیانت کامل به سوسیالیسم و گرویدن کامل به جبهه بورژوازی است، و نیز در این باره که این انشعاب در جنبش کارگری، با شرایط عینی امپریالیسم و غیره مربوط میباشد - ناچار بودم با زبانی "برده وار" سخن بگویم و مجبور بودم دقت خواننده‌ای را که به این مسئله علاقمند بود به سلسله مقالاتی که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ در خارجه نوشته‌ام و بزودی تجدید چاپ خواهد شد. معطوف دارم. بخصوص لازم است در باره قسمتی که در صفحات ۱۱۹-۱۲۰ (فصل هفتم) این رساله مسطور است تذکری داده شود. برای اینکه با مراعات سانسور به خواننده توضیح داده باشم چگونه سرمایه‌داران و سوسیال-شووینیست‌هایی که به جبهه آنها گرویده‌اند (همان سوسیال شووینیست‌هایی که کائوتسکی چنین ناپیگیرانه با آنها مبارزه میکند) در مورد مسأله مربوط به انضمام‌طلبی بیش‌زمانه دروغ می‌گویند و چگونه انضمام‌طلبی سرمایه‌داران خودی را پرده‌پوشی مینمایند مجبور بودم مثال... ژاپن را در نظر گیرم! خواننده دقیق بسهولت میتواند بجای ژاپن - روسیه و بجای گره - فنلاند، لهستان، کورلند، اوکرائین، خیوه، بخارا، استونی و مناطقی را قرار دهد که ساکنین آنها ولیکاروس نیستند.

میخواهم اظهار امید کنم رساله من به درک یک مسئله اساسی اقتصادی یعنی ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن فهم چگونگی جنگ کنونی و سیاست کنونی به هیچ وجه میسر نیست - کمک خواهد کرد.

مؤلف

پتروگراد ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷

*- این اثر در سال ۱۹۴۹ بتوسط اداره نشریات مسکو یکبار بفارسی ترجمه و بصورت جزوه جداگانه ای منتشر گردید. در این کتاب اثر مزبور از نو ترجمه شده است. هیئت تحریریه.

پیشگفتار ترجمه فرانسه و آلمانی

۱

این رساله چنانچه که در پیشگفتار چاپ روسی مذکور است در سال ۱۹۱۶ با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. اکنون برایم میسر نیست تمام متن این کتاب را تغییر دهم، وانگهی این عمل شاید مقرون به صلاح هم نباشد، زیرا وظیفه اصلی کتاب این بود و کماکان هم این است که از روی مدارک جامع مندرجه در آمارهای غیر قابل انکار بورژوازی و اعترافات دانشمندان بورژوازی کلیه کشورها نشان داده شود منظره نهایی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از لحاظ مناسبات متقابل بین‌المللی آن در آغاز سده بیستم و در آستان نخستین جنگ جهانی امپریالیستی چگونه بوده است.

تا اندازه‌ای حتی برای عده زیادی از کمونیستهای کشورهای پیشرو سرمایه‌داری نیز بیفایده خواهد بود از روی نمونه این رساله که از نقطه نظر سانسور تزاری مجاز محسوب می‌شد، به امکان و ضرورت این موضوع معتقد شوند که حتی از آن بقایای ناچیز آزادیهای علنی نیز که هنوز مثلاً در آمریکای کنونی یا در فرانسه پس از بازداشت اخیر تقریباً همگانی کمونیستها برای آنان موجود است، میتوان برای توضیح کذب کامل نظریات سوسیال پاسیفیستی و کاذبانه بودن امید به "دمکراسی جهانی" استفاده کرد. ضمناً می‌کوشم تا در این پیشگفتار نکاتی را ذکر نمایم که برای تکمیل این رساله از سانسور گذشته نهایت درجه ضرورت دارد.

۲

در این رساله ثابت شده است جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هر دو طرف جنگی امپریالیستی (یعنی غاصبانه، غارتگرانه، راهزانه) یا جنگی بود که بخاطر تقسیم جهان، تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات و "مناطق نفوذ" سرمایه مالی و غیره بر پا شد.

در این رساله ثابت شده است جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هر دو طرف جنگی امپریالیستی (یعنی غاصبانه، غارتگرانه، راهزانه) یا جنگی بود که بخاطر تقسیم جهان، تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات و "مناطق نفوذ" سرمایه مالی و غیره بر پا شد.

زیرا بدیهی است اثبات چگونگی جنبه حقیقی اجتماعی یا به عبارت صحیح ترجیح حقیقی طبقاتی جنگ را باید در تجزیه و تحلیل موقعیت عینی طبقات فرمانروای کلیه کشورهای محارب جستجو نمود نه در تاریخ دیپلماسی جنگ. برای مجسم ساختن این موقعیت عینی نباید مثالها و اطلاعات جداگانه را در نظر گرفت (با این پیچیدگی فوق‌العاده پدیده‌های زندگی اجتماعی همیشه میتوان مثالها و اطلاعات گوناگونی بمیزان فراوان برای تأیید هر نوع حکمی پیدا کرد) بلکه حتماً باید مجموعه‌ای از مدارک مربوط به میانی زندگی اقتصادی کلیه کشورهای محارب و کلیه جهان را مورد بررسی قرار داد.

من در جدول مربوط به تقسیم جهان در جریان سالهای ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۴ (فصل ۶) و جدول مربوط به تقسیم راههای آهن تمام جهان در جریان سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۳ (فصل ۷) درست از همین اطلاعات جمع‌بندی شده و غیر قابل تکذیب استفاده کرده‌ام. راههای آهن نتیجه کار مهمترین رشته‌های صنایع سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال‌سنگ و فولادسازی و نیز نتیجه و بارزترین نمودار تکامل بازرگانی جهانی و تمدن بورژوا-دمکراتیک است. این موضوع که چگونه راههای آهن با تولید بزرگ، با انحصارات، سندیکاها، کارتلها، تراستها، بانکها و الیگارش مالی وابسته‌اند در فصول پیشین کتاب نشان داده شده است. تقسیم‌بندی شبکه راه آهن، ناموزونی این تقسیم‌بندی، ناموزونی تکامل این شبکه، اینها همه نتایج سرمایه‌داری انحصاری کنونی است که دامنه آن در سراسر جهان بسط یافته است. و این نتایج نشان میدهد جنگهای امپریالیستی مادام که یک چنین بنیاد اقتصادی استوار است، یعنی مادامکه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد، مطلقاً ناگزیر است.

ساختمان راه آهن اقدامی ساده، طبیعی، دمکراتیک، فرهنگی و متمدنانه بنظر میرسد: این موضوع در نظر پروفیسورهای بورژوا که در قبال تزئین بردگی سرمایه‌داری اجرت می‌گیرند و نیز در نظر کوتاه‌نظران خرده بورژوا، چنین جلوه‌گر است. ولی در حقیقت امر آن رشته زنجیرهای سرمایه‌داری که بطور کلی این بنگاهها را بوسیله هزاران شبکه به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید مربوط می‌سازد، این ساختمان را به وسیله‌ای برای ستمگری بر یک میلیارد نفر (از اهالی مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره) یعنی بر بیش از نیمی از اهالی جهان در کشورهای وابسته و بر غلامان اجیر سرمایه در کشورهای "متمدن" مبدل نموده است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار صاحبکار کوچک، رقابت آزاد و دمکراسی - تمام این شعارهایی که بوسیله آن سرمایه‌داران و مطبوعات آنها کارگران و دهقانان را فریب میدهند - مسافت زیادی در عقب سر مانده است. سرمایه‌داری در جریان رشد خود به سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی مشتی کشورهای "پیشرو" بر اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان مبدل گردیده است. و تقسیم این "غنیمت" بین ۲-۳ درنده‌ای انجام میپذیرد (آمریکا، انگلستان، ژاپن) که در جهان از همه نیرومندتر بوده و سراپا غرق در سلاحند و بخاطر تقسیم غنیمت خویش جهانی را به عرصه جنگ خود میکشاند.

۳

صلح برست لیتوفسک که از طرف آلمان سلطنتی تحمیل شد و سپس صلح بمراآت و وحشیانه‌تر و رذیلانه‌تر ورسای که از طرف جمهوریهای "دمکراتیک" آمریکا و فرانسه و نیز انگلستان "آزاد" تحمیل گردیده سودمندترین کمکها را به بشریت نمود، به این معنی که هم میرزا بنویسهای مزدور امپریالیسم را رسوا ساخت و هم خرده بورژواهای مرتجع یا

ده ها میلیون کشته و مجروحی که جنگ بر جای گذاشته، همان جنگی که سبب بر پا شدنش آن بود که آیا گروه انگلیسی راهزنان مالی باید سهم بیشتری از غنیمت به چنگ آرند یا گروه آلمانی و سپس این دو "پیمان صلح"، موجب شده است چشم و گوش میلیونها و دهها میلیون افرادی که بدست بورژوازی منکوب و سرکوب شده و تحمیق و اغوا گردیده‌اند با سرعتی که نظیر آن قبلا دیده نشده بود، باز شود. به این طریق در زمینه ویرانی جهانی حاصله از جنگ یک بحران انقلابی جهانی نشو و نما مییابد که اعم از آنکه دچار هر گونه تبدلات طولانی و دشواری هم بشود، جز انقلاب پرولتری و پیروزی آن پایان دیگری نمیتواند داشته باشد.

بیانیه انترناسیونال دوم صادره در شهر بال، که در سال ۱۹۱۲ درست آن جنگی را که در سال ۱۹۱۴ فرا رسید ارزیابی کرده نه آنکه بطور کلی جنگ را (جنگها با یکدیگر متفاوتند، جنگهای انقلابی هم وجود دارد) - بعنوان یادگاری که پرده از روی تمام ورشکستگی ننگین و ارتداد قهرمانان انترناسیونال دوم بر میدارد - بر جای خواهد ماند. بدینجهت من این بیانیه را ضمیمه چاپ حاضر مینامیم و توجه خوانندگان را باز و باز هم به این نکته معطوف میدارم که قهرمانان انترناسیونال دوم از آن قسمتهای بیانیه که بطور دقیق و واضح و صریح از ارتباط این جنگ با انقلاب پرولتاریا صحبت میکند - با همان دقتی میگریزند که دزد از دزدیگاه خود میگریزد.

۴

در این رساله به انتقاد از "کائوتسکیسم" یعنی آن جریان مسلکی بین‌المللی که در تمام جهان در وجود "برجسته‌ترین تئوریسینها" و پیشوایان انترناسیونال دوم (در اتریش اتو بائوئر و شرکاء، در انگلستان رمزی مکدونالد و غیره، در فرانسه آلبر توما و غیره و غیره) و گروه انبوهی از سوسیالیستها، رفرمیستها، پاسیفیستها، دمکراتهای بورژوا و کشیشان نمایندگانی دارد توجه خاصی معطوف گردیده است.

این جریان مسلکی از یک سو محصول از هم پاشیدگی و گندیدگی انترناسیونال دوم و از سوی دیگر ثمره ناگزیر ایدئولوژی خرده بورژواهایی است که شرایط زندگی، آنها را در بند خرافات بورژوایی و دمکراتیک مفید ساخته است. اظهار این قبیل نظریات از طرف کائوتسکی و امثال او بمنزله دست کشیدن کامل از آن اصول انقلابی مارکسیسم است که این نویسنده طی دهها سال تمام و آن هم بخصوص در مبارزه علیه اپورتونیسم سوسیالیستی (برنشتین، میلر، هایدمان، گومپرس و غیره) از آن دفاع میکرد. از این رو تصادفی نیست که اکنون در تمام جهان "کائوتسکیست‌ها" از لحاظ عملی و سیاسی با اپورتونیستهای افراطی (از طریق انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد) و با حکومتهای بورژوازی (از طریق حکومتهای مؤتلفه بورژوازی که سوسیالیستها در آنها شرکت دارند) متحد شده‌اند.

جنبش انقلابی پرولتاری بطور کلی و جنبش کمونیستی که در سراسر جهان در حال رشد است بطور اخص، نمیتواند از تجزیه و تحلیل و افشای اشتباهات تئوریک "کائوتسکیسم" خودداری ورزد. این موضوع به خصوص از این جهت ضروری است که پاسیفیسم و بطور کلی "دمکراتیسم" که به هیچ وجه دعوی مارکسیسم نداشته ولی کاملاً همانند کائوتسکی و شرکاء عمق تضادهای امپریالیسم و ناگزیری بحران انقلابی را که زاینده امپریالیسم است پرده‌پوشی مینمایند، - جریانهایی هستند که هنوز با نیروی فوق‌العاده‌ای در سراسر جهان شایعند. مبارزه با این جریانها از وظایف حتمی حزب پرولتاریا است که باید صاحبکاران کوچکی را که بتوسط بورژوازی تحمیق شده‌اند و نیز میلیونها رنجبرانی را که دارای شرایط زندگی کم و بیش خرده بورژوایی هستند از چنگ بورژوازی بیرون بکشد.

۵

لازمست چند کلمه‌ای هم درباره فصل هشتم این کتاب "طفیلی‌گری و گندیدگی سرمایه‌داری" صحبت شود. چنانچه در متن کتاب ذکر شده است، هیلفردینگ "مارکسیست" سابق که اکنون از هم‌زمان کائوتسکی و یکی از کارگردانان عمده سیاست بورژوا- رفرمیستی در "حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان" (۲) است در مورد این مسئله نسبت به هوبسون انگلیسی یعنی پاسیفیست و رفرمیست آشکار گامی به پس نهاده است. انشعاب بین‌المللی در سراسر جنبش کارگری اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و سوم). واقعیت مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی بین این دو جریان نیز آشکار گردیده است: پشتیبانی منشویکها و "سوسیال رولوسیونرها" از کلچاک و دنیکین در روسیه علیه بلشویکها و پشتیبانی شیدمانی‌ها و نوسکه و شرکاء از بورژوازی در آلمان علیه اسپارتاکیست‌ها (۳) و نظایر آن در فنلاند و لهستان و مجارستان و غیره. آیا این پدیده تاریخی- جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است؟

این پدیده همانا بر طفیلی‌گری و گندیدگی سرمایه‌داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن یعنی امپریالیسم است. همانگونه که در این رساله ثابت شده است سرمایه‌داری اکنون مشتی از کشورهای فوق‌العاده ثروتمند و نیرومند را (که جمعیت آنها کمتر از یک دهم و در صورت منتهای "سخت‌اوت" و زیاده‌روی در حساب کمتر از یک پنجم سکنه روی زمین است) متمایز ساخته که تمام جهان را - با عمل ساده "کوپن چینی" - غارت مینمایند. صدور سرمایه، از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ، هر سال حدود ۸ - ۱۰ میلیارد فرانک سود میدهد. و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است.

بدیهی است با یک چنین ما فوق سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق آن سودی است که سرمایه‌داران از طریق بهره‌کشی از کارگران کشور "خود" بچنگ می‌آورند) میتوان رهبران کارگران و قشرهای فوقانی کارگران را که قشر اشراف کارگری باشند - خرید. این قشر را همان سرمایه‌داران کشورهای "پیشرو" می‌خرند و این عمل را هم به هزاران راه مستقیم و غیر مستقیم، آشکارا و پنهانی انجام میدهند.

این قشر کارگران بورژوا شده یا "قشر اشرافیت کارگری" که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزد و بطور کلی جهان‌بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند - تکیه‌گاه عمده انترناسیونال دوم و در این ایام ما تکیه‌گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل میدهند. زیرا اینها عاملین واقعی بورژوازی در جنبش کارگری و مباشرین کارگری طبقه (labor lieutenants of the capitalist class) سرمایه‌داران و مجریان حقیقی رفرمیسم و شووینیسم هستند. در جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی بسیاری از اینان به طرفداری از بورژوازی، به طرفداری "ورسائی‌ها" علیه "کموناها" برمی‌خیزند.

بدون پی بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمیتوان در زمینه حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت. امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. این حقیقت از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی تأیید شده است.

ن. لنین

۶ ژوئیه ۱۹۲۰

در جریان ۱۵ - ۲۰ سال اخیر و بخصوص پس از جنگ بین اسپانیا و آمریکا (۱۸۹۸) و جنگ بین انگلستان و بوئر ها (۱۸۹۹-۱۹۰۲)، مطبوعات اقتصادی و همچنین مطبوعات سیاسی اروپا و آمریکا برای توصیف عصری که ما در آن بسر می‌بریم بیش از پیش در روی مفهوم "امپریالیسم" مکتب مینمایند. در سال ۱۹۰۲ کتابی بنام "امپریالیسم" اثر ج. آ. هوبسون، اقتصاددان انگلیسی در لندن و نیویورک منتشر شد. نویسنده این کتاب که پیرو نظریه سوسیال رفرمیسم بورژوایی و پاسیفیسم یعنی پیرو نظریه‌ای است که در ماهیت امر با خط مشی کنونی کارل کائوتسکی مارکسیست سابق همانند است، خصوصیات اساسی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را بطرزی بس نیکو و به تفصیل توصیف نموده است. در سال ۱۹۱۰ کتاب دیگری به قلم رودلف هیلفردینگ مارکسیست اتریشی تحت عنوان "سرمایه مالی" (ترجمه روسی این کتاب در سال ۱۹۱۲ در مسکو منتشر شد) در وین از چاپ خارج گردید. با وجود اشتباه این نویسنده در موضوع تئوری پول و با وجود تمایلی که وی تا حدودی در مورد آشتی دادن مارکسیسم با اپورتونیسم نشان میدهد، باز این کتاب حاوی تجزیه و تحلیل بینهایت پُر ارزشی درباره "فاز نوین تکامل سرمایه‌داری" است - عبارت اخیر عنوان فرعی کتاب هیلفردینگ است. در حقیقت امر از آنچه در سالهای اخیر درباره امپریالیسم گفته شده - بخصوص از آنچه که به صورت تعداد کثیری مقالات در مجلات و روزنامه‌ها درباره این موضوع منتشر گردیده و نیز مثلاً در قطعنامه‌های کنگره‌های همنیتس و بال منعقد در پاییز سال ۱۹۱۲ ذکر شده - مشکل بتوان مطلبی یافت که از حدود آن ایده‌هایی که در آثار دو نویسنده نامبرده تشریح یا به عبارت صحیحتر، نتیجه‌گیری شده - خارج باشد... در سطور آینده خواهیم کوشید به اختصار و حتی‌المقدور با زبانی عامه‌فهم‌تر بستگی و ارتباط متقابل خصوصیات اقتصادی اساسی امپریالیسم را تشریح نماییم. ما نمیتوانیم روی جنبه غیر اقتصادی مسئله هر اندازه هم که شایان ذکر باشد، مکتب کنیم. استناد به مطبوعات و نیز تبصره‌های دیگری را ممکن است مورد توجه همه خوانندگان نباشد به آخر این رساله منتقل مینماییم. (۴)

۱. تمرکز تولید و انحصارها

رشد عظیم صنایع و پروسه فوق‌العاده سریع تمرکز تولید در بنگاههای بزرگی که دائما در حال توسعه است یکی از شاخص‌ترین خصوصیات سرمایه‌داری است. کاملترین و دقیقترین اطلاعات را درباره این پروسه، آمار کنونی صنایع بدست می‌دهد.

مثلا در آلمان از هر هزار بنگاه صنعتی در سال ۱۸۸۲ سه بنگاه و در سال ۱۸۹۵ شش بنگاه و در سال ۱۹۰۷ نه بنگاه صنعتی بزرگ یعنی بنگاههایی که دارای بیش از ۵۰ کارگر مزدی بودند وجود داشت. از هر ۱۰۰ کارگر به ترتیب ۲۲ و ۳۰ و ۳۷ کارگر سهم این بنگاهها بود. ولی تمرکز تولید بسی شدیدتر از تمرکز کارگران است، زیرا بازده کار در بنگاههای بزرگ بسی بیشتر است. آمارها و اطلاعات مربوط به ماشین بخار و موتورهای الکتریکی بر این واقعیت گواهی می‌دهد. اگر آنچه را که در آلمان صنایع به معنای وسیع آن مینامند در نظر بگیریم که بازرگانی و طرق مواصلاتی و غیره هم شامل آن میشود، آنگاه پیکره‌های زیرین بدست می‌آید. از مجموع ۳۲۶۵۶۲۳ بنگاه ۳۰۵۸۸ بنگاه یعنی جمعا ۰/۹ درصد، بنگاههای بزرگ است. از مجموع ۱۴/۴ میلیون کارگر ۵/۷ میلیون یعنی ۳۹/۴ درصد در این بنگاهها کار میکنند. از ۸/۸ میلیون قوه اسب بخار ۶/۶ میلیون قوه اسب بخار یعنی ۷۵/۳ درصد و از ۱/۵ میلیون کیلووات نیروی برق ۱/۲ میلیون کیلووات یعنی ۷۷/۲ درصد متعلق به این بنگاهها است.

کمتر از یک صدم مجموع بنگاهها بیش از سه چهارم کل نیروی بخار و برق را در اختیار دارند! ۲/۹۷ میلیون بنگاه کوچک (دارای تا ۵ کارگر مزدی) که ۹۱ درصد تعداد کل بنگاهها را تشکیل می‌دهند فقط ۷ درصد نیروی بخار و الکتریکی را در اختیار دارند. یک چند ده هزار بنگاه کلان همه چیز و میلیونها بنگاه کوچک، هیچ چیز.

در آلمان در سال ۱۹۰۷ تعداد بنگاههایی که هزار نفر و بیشتر کارگر داشتند به ۵۸۶ میرسید. تقریبا یک دهم (۱/۳۸ میلیون) تمام کارگران و قریب یک سوم (۳۲ درصد) تمام نیروی بخار و برق متعلق به این بنگاهها بود*. سرمایه مالی و بانکها، چنانچه خواهیم دید، بیش از پیش به این تفوق مشت کوچکی از بنگاههای کلان جنبه مطلق می‌دهند و آن هم به تمام معنای این کلمه یعنی میلیونها "صاحبکار" کوچک و متوسط و حتی قسمتی از کارفرمایان بزرگ عملا تحت اسارت کامل چند فینانسیست میلیونر قرار می‌گیرند.

در کشور پیشرو دیگر سرمایه‌داری معاصر یعنی در ایالات متحد آمریکا، رشد تمرکز تولید از این هم شدیدتر است. در آمار این کشور صنایع به معنای محدود کلمه متمایز گردیده و بنگاهها از روی ارزش محصول سالیانه گروه‌بندی شده است. در سال ۱۹۰۴ تعداد بنگاههای کلان که تولید هر یک برابر با یک میلیون دلار و بیشتر میشد ۱۹۰۰ (از مجموع ۲۱۶۱۸۰، یعنی ۰/۹ درصد) بود. - تعداد کارگران آنها ۱/۴ میلیون (از مجموع ۵/۵ میلیون؛ یعنی ۲۵/۶ درصد) و تولید آنها برابر ۵/۶ میلیارد (از مجموع ۱۴/۸ میلیارد، یعنی ۳۸ درصد) بود. پس از ۵ سال یعنی در سال ۱۹۰۹ بترتیب پیکره‌های مربوطه زیرین را مشاهده مینمائیم: ۳۰۶۰ بنگاه (از مجموع ۲۶۸۴۹۱، یعنی ۱/۱ درصد) دارای ۲ میلیون کارگر (از ۶/۶ میلیون، یعنی ۳۰/۵ درصد) و تولیدی برابر با ۹ میلیارد (از ۲۰/۷ میلیارد، یعنی ۴۳/۸ درصد) هستند.**

تقریبا نیمی از کل تولید تمام بنگاههای کشور در دست یک صدم عده کل بنگاههاست! و این سه هزار بنگاه عظیم ۲۵۸ رشته صنعت را در بر می‌گیرند. از اینجا روشن میشود که تمرکز در مرحله معینی از تکامل، بخودی خود کار را به اصطلاح به انحصار میکشاند. زیرا حصول سازش بین یک چند ده بنگاه عظیم آسان است، و از طرف دیگر همانا در نتیجه بزرگی بنگاههاست که رقابت دشوار میگردد و تمایل انحصار پیدا میشود. این تبدیل رقابت به انحصار یکی از مهمترین و - یا خود مهمترین - پدیده‌ای است که در اقتصادیات سرمایه‌داری نوین مشاهده میشود و به این جهت ما باید مفصلا روی آن مکت نماییم. ولی ابتدا باید یک سوء تفاهم محتمل را برطرف کنیم. آمار آمریکایی حاکی است که ۳ هزار بنگاه عظیم ۲۵۰ رشته صنعت را در بر می‌گیرند. از ظاهر امر چنین بر می‌آید که گویی به هر رشته صنعت جمعا ۱۲ بنگاه کلان میرسد.

*- مجموعه ارقام مندرجه در Annalen des deutschen Reiches 1911. Zahn (سالنامه های دولت آلمان).

سال ۱۹۱۱ - زن. (مترجم)

** - Statistical abstract of the United States 1912 P. 202 (مجموعه آمار ایالات متحده در سال

۱۹۱۲، ص - ۳۰۲. مترجم).

ولی مطلب چنین نیست. در هر رشته‌ای از صنایع، بنگاه‌های بزرگ وجود ندارد؛ و از طرف دیگر یکی از خصوصیات بینهایت مهم سرمایه‌داری که به عالیترین مرحله تکامل خود رسیده عبارت است از باصلاح ترکیب یعنی در یک بنگاه جمع شدن رشته‌های مختلفی از صنایع که یا شامل مراحل پیاپی عمل آوردن مواد خام هستند (مانند ذوب سنگ آهن برای بدست آوردن چدن و تبدیل چدن به فولاد و سپس شاید هم تهیه فلان یا بهمان محصول حاضر از این فولاد) و یا این که یک رشته نسبت به رشته دیگر نقش کمکی را بازی مینماید (مثلاً استفاده از فضولات و مواد فرعی؛ تولید اشیاء مخصوص بسته‌بندی کالا و غیره).

هیلفردینگ مینوید: "عمل ترکیب، موجب تعادل وضع بازار میشود و برای بنگاه مرکب ثبات بیشتری را در نرخ سود تأمین مینماید. ثانیاً ترکیب به از بین رفتن بازرگانی منجر میشود. ثالثاً تکامل فنی و بالنتیجه تحصیل سود بیشتری را نسبت به بنگاه‌های "بسیط" (غیر مرکب) امکان پذیر میسازد. رابعاً موقعیت بنگاه مرکب را نسبت به بنگاه بسیط تحکیم مینماید، و آن را در مبارزه رقابت‌آمیز، هنگام انحطاط شدید بازار (وقفه در کارها، بحران) که در آن سرعت تنزل بهای مواد خام از سرعت تنزل بهای مصنوعات عقب میماند - تقویت میکند.*

هایمان اقتصاددان بورژوای آلمانی که تألیف خاصی به توصیف بنگاه‌های "مختلط"، یعنی مرکب، در رشته صنایع فلزسازی آلمان اختصاص داده است میگوید: "بنگاه‌های بسیط تحت فشار بهای گزاف مواد و مصالح مورد لزوم و در عین حال بهای نازل محصولات حاضر خرد میشوند". نتیجه چنین میشود: "از یک طرف شرکتهای بزرگ زغال سنگ باقی مانده‌اند که استخراج زغال آنها به چندین میلیون تَن میرسد و بطور استواری در سندیکای زغال سنگ خود متشکل شده‌اند و از طرف دیگر کارخانه‌های فولادریزی بزرگی با سندیکای فولاد خود وجود دارند که با آن شرکتهای دارای ارتباط نزدیکی هستند. این بنگاه‌های عظیم که سالیانه ۴۰۰۰۰ تَن (تَن = ۶۰ پو) فولاد تولید میکنند، مقدار عظیمی سنگ آهن و زغال سنگ استخراج مینمایند، مصنوعات حاضری از فولاد تهیه میکنند، دارای ۱۰۰۰۰ کارگر هستند که در منزلگاه‌های کوی های کارگری زندگی مینمایند، گاهی از خود راه‌های آهن و بندرگاه دارند - این بنگاه‌ها نمایندگان نمونه‌وار فلزسازان آلمان هستند. ولی تمرکز باز و باز به پیشروی خود ادامه میدهد. بنگاه‌های جداگانه دم به دم بزرگتر میشوند؛ تعداد روزافزونی از بنگاه‌های یک رشته واحد یا رشته‌های گوناگون صنایع بصورت بنگاه‌های عظیمی که یک چند بانک عمده برلن تکیه‌گاه و رهبر آنانند به هم میپیوندند. صحت آموزش کارل مارکس در باره تمرکز دقیقاً در مورد صنایع معدنی آلمان به ثبوت رسیده است؛ البته باید گفت این موضوع مربوط به کشوری است که در آن به وسیله حمایت گمرکی و برقراری نرخهای ثابت حمل و نقل از صنایع پشتیبانی میشود. "در صنایع معدنی آلمان موجبات برای سلب مالکیت فراهم گردیده است.**

این نتیجه‌ای است که یک نفر اقتصاددان بورژوای استثنائاً با وجدان مجبور بوده است به آن برسد. باید متذکر شد که نامبرده آلمان را از این لحاظ که صنایع اش بوسیله نرخهای گمرکی گزافی مورد حمایت قرار گرفته است بطرز خاصی متمایز مینماید. ولی این کیفیت فقط موجب تسریع سیر تمرکز و تشکیل اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان، کارتل‌ها و سندیکاها و غیره گردیده است. نکته فوق‌العاده مهم این است که در انگلستان یعنی کشور بازرگانی آزاد نیز، گرچه کمی دیرتر و شاید هم به شکل دیگری، ولی به هر حال، سیر تمرکز به انحصار منجر شده است. این است آنچه پروفیسور هرمان له وی ضمن تحقیقات مخصوص خود درباره "انحصارها، کارتلها، و تراستها" از روی مدارک مربوط به تکامل اقتصادی بریتانیای کبیر مینویسد:

"در بریتانیای کبیر همانا بزرگی بنگاه‌ها و بالا بودن سطح تکنیک گرایش به انحصار را در خود نهفته دارند. از یک سو تمرکز منجر بدان گردیده که در بنگاه‌ها مبلغ هنگفتی سرمایه بکار انداخته شود و به همین جهت بنگاه‌های نوین از لحاظ میزان سرمایه لازم روز به روز احتیاج بیشتری پیدا میکنند و این خود موجب دشواری پیدایش این قبیل بنگاه‌ها میگردد و از سوی دیگر (و این نکته را ما مهمتر میدانیم) هر بنگاه نوینی بخواهد با بنگاه‌های عظیمی در نتیجه تمرکز بوجود آمده‌اند، هم‌تراز شود، باید به مقداری بس عظیم و بطور اضافی محصول تولید کند، ولی فروش پُر سود این مقدار محصول تنها در صورتی ممکن است که تقاضا بیش از حد معمول افزایش پذیرد زیرا در غیر این صورت این مقدار اضافی محصول قیمتها را به سطحی تنزل خواهد داد که نه برای کارخانه نوین صرفه دارد و نه برای اتحادیه‌های انحصاری". در انگلستان بر خلاف کشورهای دیگری که در آنها حمایت گمرکی پیدایش کارتلها را آسان مینماید - اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان و کارتلها و تراستها اکثراً فقط هنگامی بوجود می‌آیند که تعداد

*- "سرمایه مالی"، ترجمه روسی، ص - ۲۸۶ - ۲۸۷.

** Hans Gideon Heymann: Die gemischten Werke im deutschen "Grosseisengewerbe Stuttgart" 1904. (S. S. 256, 278) (هانس هیده ئون هایمان. "بنگاه‌های مختلط در صنایع بزرگ فلز سازی آلمان". اشتوتگارت، ۱۹۰۴، ص - ۲۵۸، ۲۷۸. مترجم.)

بنگاههای عمده رقابت کننده به "یکی دو دوجین" رسیده باشد. "در اینجا تأثیر تمرکز در پیدایش انحصار در صنایع بزرگ، با منتهای وضوح ظاهر میگردد".*

نیم قرن پیش هنگامی که مارکس "کاپیتال" خود را مینوشت رقابت آزاد در نظر اکثریت اقتصادیان "قانون طبیعت" بشمار میرفت. علم فرمایشی میکوشید این اثر مارکس را که در آن بوسیله تجزیه و تحلیل تئوریک و تاریخی سرمایه‌داری ثابت شده بود که رقابت آزاد موجب تمرکز تولید میشود و این تمرکز در مرحله معینی از تکامل خود به انحصار منجر میشود - با توطئه سکوت محو و نابود سازد. اکنون دیگر وجود انحصار واقعیتی شده است. اقتصادیان پشته‌ها کتاب مینویسند و در آنها به توصیف مظاهر گوناگون انحصار میپردازند و کماکان با آواز گروهی اعلام میدارند "مارکسیسم رد شده است". ولی بنا بر یک ضرب‌المثل انگلیسی، واقعیات سرسختند و خواه ناخواه باید آنها را بحساب آورد. واقعیات نشان میدهند که اختلاف بین برخی از کشورهای سرمایه‌داری مثلاً در مورد حمایت گمرکی یا در مورد بازرگانی آزاد فقط شامل اختلافات ناچیزی در شکل انحصارها یا زمان پیدایش آنهاست و حال آنکه پیدایش انحصار که مطلوب تمرکز است بطور کلی قانون عمومی و اساسی مرحله کنونی تکامل سرمایه‌داری است.

زمان تبدیل قطعی سرمایه‌داری سابق به سرمایه‌داری نوین را برای اروپا میتوان به طرز نسبتاً دقیقی معین نمود: این زمان مقارن است با آغاز قرن بیستم. در این باره در یکی از جدیدترین مجموعه‌های مربوط به تاریخ "پیدایش انحصار"، چنین میخوانیم:

"از دوران مربوط به ماقبل سال ۱۸۶۰ میتوان نمونه‌های جداگانه‌ای از انحصارهای سرمایه‌داری ذکر نمود؛ در آنها میتوان حالت جنینی آن شکلهایی را که اکنون اینقدر عادی شده است کشف نمود؛ ولی تمام اینها بدون شک دوران ماقبل تاریخ کارتلها محسوب میشود. سرآغاز واقعی انحصارهای کنونی حداکثر از سالهای شصت قرن گذشته است. نخستین دوره بزرگ تکامل انحصارها از هنگام فشار بین‌المللی بر صنایع در سالهای هفتاد شروع شده و تا آغاز سالهای ۹۰ ادامه مییابد". "اگر این مسئله را در مقیاس اروپا در نظر گیریم، آنگاه نقطه نهایی تکامل رقابت آزاد با سالهای شصت و هفتاد مقارن خواهد شد. در این هنگام انگلستان دیگر ساختمان سرمایه‌داری سبک قدیم خود را به پایان رسانده بود. در آلمان این سازمان با پیشه‌وری و صنعت خانگی به پیکاری قطعی برخاست و به ایجاد شکلهایی مخصوص خود پرداخت".

"از هنگام ورشکستگی سال ۱۸۷۳ یا بطور صحیحتر از هنگام انحطاط که بدنبال این ورشکستگی فرا میرسد تحول بزرگی آغاز میگردد. این انحطاط ۲۲ سال از تاریخ اقتصادی اروپا را در بر میگیرد و تنها در آغاز سالهای هشتاد وقفه تقریباً نامشهودی در آن حاصل میشود و در حدود سال ۱۸۸۹ اعتلاء فوق‌العاده پُر توان ولی کوتاه‌مدتی پدید میآید". "در دوره اعتلاء کوتاه مدت سالهای ۱۸۸۹-۱۸۹۰ از کارتلها برای تسلط بر بازار استفاده فوق‌العاده‌ای شد. سیاست ناسنجیده‌ای قیمتها را با سرعت و شدتی بیش از دوران فقدان کارتلها، ترقی میداد و تقریباً تمام این کارتلها بطور مقتضی "در گورستان ورشکستگی" مدفون گردیدند. پنج سال دیگر هم با انحطاط و قیمتهای نازل گذشت ولی در صنایع دیگر آن روحیه سابق حکمفرما نبود. دیگر انحطاط را یک پدیده بدیهی نشمرده بلکه بمنزله درنگی میدانستند که از پی آن میبایست بهبود نوینی در وضع بازار پدید آید.

"بدین طریق جنبش کارتلی به دومین دوران خود گام نهاد. کارتلها بجای یک پدیده گذرنده به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل میشوند، و یکی پس از دیگری رشته‌های صنایع و در مرحله اول رشته صنایع تبدیل مواد خام را مُسَخَّر خود میسازند. در آغاز سالهای ۹۰ کارتلها در سازمان سندیکای زغال کوک، که سندیکای زغال سنگ طبق نمونه آن ایجاد شده بود، آنچنان تکنیک کارتلی بوجود میآورند که دیگر جنبش نامبرده ماهیتاً از حدود آن پا فراتر نهد. در دوران اعتلای نیرومندی که در پایان قرن نوزدهم پدید آمد و نیز در بحران سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ - حداقل در صنایع معدنی و فلزسازی - کارتلها برای نخستین بار از هر جهت حکمفرما هستند. و اگر در آن زمان این کیفیت هنوز پدیده نوینی بنظر میرسید، در عوض اکنون این موضوع برای افکار وسیع اجتماعی یک حقیقت بدیهی است که بخشهای بزرگی از حیات اقتصادی بمثابه یک قاعده کلی از دایره رقابت آزاد خارج شده است".**

*- Hermann Levy: „Monopole, Kartelle und Trusts“. Jena 1909 S. S. 285, 290, 298.

(هرمان لوی، "انحصارها، کارتلها و تراست‌ها" ینا، ۱۹۰۹، ص - ۲۶۸، ۲۹۰، ۲۹۸ - مترجم.)

** - Th. Vogelstein: Die finanzielle Organisation der Kapitalistischen Grundriss der Sozialökonomik industrie und die Monopolbildungen (ت. فوگشتین. "سازمان مالی صنایع سرمایه‌داری و پیدایش انحصارها" مندرجه در نشریه موسوم به "ارکان اقتصاد اجتماعی" فصل ششم، توپینگن، سال ۱۹۱۴ مترجم). مرجعه شود بکتاب همین نویسنده. Organisationformen der Eisenindustrie und Textilindustrie in England und Amerika". Bd. 1. Lpz 1910 و بافندگی در انگلستان و آمریکا". جلد ۱. لایپزیک، ۱۹۱۰ مترجم).

بنابر این نتایج اساسی تاریخ انحصارها به این قرار است: (۱) سالهای شصت و هفتاد - بالاترین و آخرین مرحله تکامل رقابت آزاد است. انحصارها فقط در حالت جنینی تقریباً نامشهودی هستند. (۲) پس از بحران سال ۱۸۷۳ دامنه تکامل کارتلها وسعت میگیرد ولی هنوز در حکم استثناء هستند و هنوز استوار نشده و پدیده گذرایی را تشکیل میدهند. (۳) اعتلای پایان قرن نوزده و بحران سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳؛ کارتلها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل میشوند. سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل میگردد.

کارتلها درباره شرایط فروش و موعد پرداخت و غیره با یکدیگر سازش کرده و مناطق فروش را بین خود تقسیم مینمایند، مقدار محصولی را که باید تولید شود و نیز قیمت‌ها را معین میکنند، سود حاصله را بین بنگاههای جداگانه تقسیم مینمایند و غیره و غیره.

شماره کارتلها را در آلمان در سال ۱۸۹۶ تقریباً ۲۵۰ و در سال ۱۹۰۵ تا ۳۸۵ تخمین زده بودند که قریب ۱۲ هزار بنگاه در آنها شرکت داشتند.* ولی همه بر آنند که این ارقام کمتر از واقع است. از پیکره های ۱۹۰۷ صنایع آلمان که فوقاً ذکر شد دیده میشود که در ۱۲ هزار بنگاه کلان به احتمال قریب به یقین بیش از نیمی از کل نیروی بخار و برق تمرکز یافته است. در ایالات متحده آمریکا تعداد تراستها در سال ۱۹۰۰-۱۸۵ و در سال ۱۹۰۷-۲۵۰ تخمین زده شده است. آمار آمریکا تمام بنگاههای صنعتی را به بنگاه های متعلق به افراد جداگانه و تجارتخانه ها و کورپوراسیونها تقسیم میکند. آنچه که به کورپوراسیونها تعلق داشت در سال ۱۹۰۴، ۲۳/۶ درصد و در سال ۱۹۰۹، ۲۵/۹ درصد بود که بیش از یک چهارم مجموع بنگاهها را تشکیل میداد. تعداد کارگران در این بنگاهها در سال ۱۹۰۴، ۷۰/۶ و در سال ۱۹۰۹، ۷۵/۶ درصد یعنی سه چهارم کل کارگران بود. میزان تولید به ترتیب عبارت بود از ۱۰/۹ و ۱۶/۳ میلیارد دلار یعنی ۷۳/۷ و ۷۹ درصد مبلغ کل.

۷ تا ۸ دهم تولید کل رشته معینی از صنعت اغلب در دست کارتلها و تراستها متمرکز میگردد. سندیکای زغال سنگ رن- وستفالی هنگام تأسیس خود در سال ۱۸۹۳، ۸۶/۷ درصد مجموع زغال را در ناحیه رن- وستفالی در دست خود متمرکز کرده بود و در سال ۱۹۱۰ این تمرکز به ۹۵/۴ در صد رسید.** انحصاری که به این طریق بوجود میآید موجبات تحصیل درآمدهای هنگفتی را فراهم میسازد و به تشکیل واحدهای تکنیکی و تولیدی بینهایت عظیمی منجر میگردد. تراست مشهور نفت در ایالات متحده "استاندارد اویل"، (Standard Oil Company) در سال ۱۹۰۰ تشکیل گردید. "سرمایه آن بالغ بر ۱۵۰ میلیون دلار بود. صد میلیون دلار سهام عادی و ۱۰۶ میلیون دلار سهام ممتاز نیز منتشر گردید. در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۷ در مقابل سهام ممتاز بهره‌ای به ترتیب زیرین پرداخت میشد: ۴۸، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۴۰، ۴۰، ۴۰ درصد که جمعاً ۳۶۷ میلیون دلار میشد. از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۹۰۷ سود خالصی به مبلغ ۸۸۹ میلیون دلار بدست آمد که ۶۰۶ میلیون دلار آن به عنوان بهره پرداخت شد و بقیه به حساب سرمایه ذخیره گذاشته شد.*** در تمام بنگاههای تراست فولاد (United States steel Corporation) در سال ۱۹۰۷ دستکم ۲۱۰ هزار و ۱۸۰ کارگر و کارمند وجود داشت. بزرگترین بنگاه صنایع معدنی آلمان بنام شرکت

Dr. Riesser; "Die deutschen Grossbanken und ihre Konzentration im Zusammenhange mit der-

Entwicklung der Gesamtwirtschaft in Deutschland", 4 Aufl. 1912, S. 149. R. Liefmann "Kartelle und Trusts und die Weiterbildung der volkswirtschaftlichen Organisation", 2 Aufl. 1910, S.25. (دکتر ریسر؛ "بانکهای بزرگ آلمان و تمرکز آنها بمناسبت توسعه و ترقی عمومی اقتصادیات در آلمان"، چاپ چهارم ۱۹۱۲، ص ۱۴۹. ر، لیفمان؛ "کارتلها و تراستها و تکامل روزافزون سازمان اقتصادی"، چاپ دوم ۱۹۱۰، ص ۲۵ مترجم).

Dr. Fritz Kestner: "Der Organisationszwang – Eine Untersuchung über die Kämpfe-*** zwischen Kartellen und Aussenseitern". Brl. 1912 (دکتر فریتس کستنر. "اجبار به متشکل شده. تحقیقات درباره مبارزه بین کارتلها و بانکهای "بیگانه". برلن، ص - ۱۱. مترجم).

R. Liefmann: "Betellungs. Und finanzierungsgesellschaften -*** Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen 1. Aufl. Jena (ر. لیفمان. "انجمنهای اشتراک کننده و اعتبار دهنده". تحقیق درباره سرمایه داری معاصر و نقش اوراق بهادار". چاپ اول، ینا، سال ۱۹۰۹، ص - ۲۱۲. مترجم).

معادن گلزن کیرشن (Gelsenkirchener Bergwerksgesellschaft) در سال ۱۹۰۸ دارای ۴۶ هزار و ۴۸ کارگر و کارمند بود*. تراست فولاد در همان سال ۱۹۰۲ ۱۰ میلیون تن فولاد تولید میکرد**. تولید فولاد آن در سال ۱۹۰۱، ۶۶/۳ درصد و در سال ۱۹۰۸، ۵۶/۱ درصد مجموع تولید فولاد ایالات متحده را تشکیل میداد***؛ استخراج سنگ آهن در جریان همان سالها ۴۳/۹ درصد و ۴۶/۳ درصد را تشکیل میداد.

گزارش کمیسیون دولتی آمریکا در باره تراستها مشعر بر آن است که: "برتری آنها بر رقبای خود مبتنی بر عظمت بنگاهها و تکنیک عالی آنهاست. تراست دخانیات از همان اوان تأسیس، کلیه مساعی خود را صرف آن نمود که در همه جا کار ماشینی را به مقیاس وسیع جانشین کار دستی کند. تراست مزبور برای این منظور تمام امتیازات اختراعاتی را که به نحوی از انحاء با جریان تولید محصولات دخانیات ارتباط داشت خریداری مینمود و مبالغ هنگفتی در این راه صرف میکرد. عده زیادی از اختراعات در آغاز بيمصرف بنظر میرسید، مهندسی که در خدمت تراستها بودند مجبور میشدند آنها را تغییر دهند. در پایان سال ۱۹۰۶ دو شرکت فرعی تأسیس شد که کار آنها منحصر به خرید اختراعات بود. تراست به همان منظور از خود کارخانه‌های ذوب فلز و ماشین‌سازی و تعمیرگاه‌هایی احداث نمود. در یکی از این بنگاهها که در بروکلین واقع است، بطور متوسط ۳۰۰ کارگر مشغول کارند. اینجا اختراعات مربوط به تولید سیگار، سیگار برگی کوچک، توتون انفیه، لفافه‌های قلعی برای جعبه‌بندی و قوطی و غیره مورد آزمایش قرار میگیرد و همینجا هم اختراعات تکمیل میشود****. "تراستهای دیگر هم اشخاصی بنام (developping engineers) (مهندسين مأمور تکامل تکنیک) در خدمت خود دارند که وظیفه آنها عبارت است از اختراع شیوه‌های جدید تولید و آزمایش اصلاحات فنی. تراست فولاد به مهندسين و کارگران خود به ازاء اختراعاتی که بتواند سطح تکنیک را ارتقاء داده یا از هزینه بکاهد جوايز هنگفتی میدهد".^α

در صنایع بزرگ آلمان مثلاً در صنایع شیمیایی آن که طی دهسال اخیر به طرز عجیبی ترقی کرده است، نیز کارهای مربوط به اصلاحات فنی به همین طریق منظم شده است. پروسه تمرکز تولید تا سال ۱۹۰۸ در این رشته صنعت دو "گروه" عمده بوجود آورده بود که آنها نیز به شیوه‌ای مخصوص بخود به انحصار نزدیک میشدند. این دو گروه ابتدا "اتحادهای دوگانه‌ای" از دو جفت فابریک کلان بودند که سرمایه هر یک به ۲۰-۲۱ میلیون مارک میرسید: از یک طرف فابریک سابق مایستر واقع در هوخست و نیر فابریک کاسل واقع در فرانکفورت کنار ماین و از طرف دیگر فابریک آنیلین و سود در لودویگس‌هافن و فابریک سابق بایر در البرفلد. سپس در سال ۱۹۰۵ یک گروه و در سال ۱۹۰۸ گروه دیگر، هر یک باز هم با یک فابریک بزرگ وارد سازش شدند. در نتیجه دو "اتحادیه سه‌گانه" بوجود آمد که سرمایه هر یک به ۴۰-۵۰ میلیون مارک بالغ میشد، سپس بین این دو "اتحاد" هم "نزدیکی" و "عقد قرارداد" درباره قیمت‌ها و غیره آغاز گردید.^{αα}

رقابت به انحصار مبدل میشود. پیشرفت عظیمی در رشته اجتماعی شدن تولید حاصل میگردد. منجمله پروسه اختراعات فنی و تکامل فنی نیز جنبه اجتماعی به خود میگیرد.

این دیگر به هیچ وجه آن رقابت آزاد سابق کارفرمایان پراکنده و از یکدیگر بیخبری نیست که برای فروش در

*- همانجا ص ۲۱۸.

** - Dr. S. Tschierschky: "Kartell und Trust" Gött. 1903 (دکتر ز. چیرشکی: "کارتل و تراست گنینگن. ص - ۱۳. مترجم)

*** - Th. Vogelstein: Organisationformen (ت. فوگلشتین: "شکلهای سازمانی" ص - ۲۷۵ مترجم).

**** - Report of the Commisioner of Corporations on Tobacco industry. Washington 1909 p.220 (گزارش یکی از اعضاء کمیسیون کورپوراسیونها و صنایع دخانیات. واشنگتن. مترجم) نقل از کتاب - Dr. Paul Tafel: "Die nrdamerikanischen Trusts und ihre wirkungen uf den fortschritt der technik". Stuttgart, 1913, p. 48 (دکتر پل تافل. "ترستهای آمریکای شمالی و تأثیر آنها در تکامل تکنیکی". اشتوتگارت. مترجم).

α - همانجا. ص ۴۹.

αα - Riesser - کتاب فوق الذکر ص ۵۴۷ و صفحات بعدی، چاپ سوم. روزنامه ها از یک ترست عظیم جدیدی خبر میدهند (ژوئن ۱۹۱۶) که صنعت شیمیایی آلمان را متحد میکند.

بازار نامعلومی کالا تولید میکردند. جریان تمرکز به جایی رسیده که میتوان تمام منابع مواد خام (مثلا اراضی دارای معادن آهن) را در یک کشور معین و حتی، چنانچه بعدا خواهیم دید، در یک سلسله از کشورها و در تمام جهان بطور تقریبی برآورد نمود. چنین برآوردی نه تنها انجام میگردد، بلکه این منابع به توسط عده‌ای از اتحادیه‌های عظیم انحصاری در یک دست مجتمع شده است. خورند بازارها که این اتحادیه‌ها طبق قرارداد، آنها را بین خود "تقسیم می‌کنند"

بطور تقریب تخمین زده میشود. نیروی تعلیم یافته کارگری انحصاری میشود، بهترین مهندسين اجیر میشوند، راهها و وسائل ارتباط - راههای آهن در آمریکا و شرکت‌های کشتی‌رانی در اروپا و آمریکا - قبضه میشود. سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی خود به جامع ترین وضعی به تولید کاملا جنبه اجتماعی میدهد و سرمایه‌داران را علیرغم اراده و شعور آنان به یک نوع نظام اجتماعی نوینی میکشاند که عبارت است از مرحله انتقال از آزادی کامل رقابت به اجتماعی شدن کامل.

تولید جنبه اجتماعی بخود میگیرد ولی تملک کماکان جنبه خصوصی خود را حفظ میکند. وسائل اجتماعی تولید کماکان در مالکیت خصوصی عده قلیلی از افراد باقی میماند. رقابت آزاد که بطور ظاهری مورد قبول است، در همان حدود عمومی خود باقی میماند و ستمگری معدودی صاحبان انحصارات بر باقی اهالی صد بار شاق‌تر و محسوس‌تر و توان‌فرساتر میگردد.

کستتر اقتصاددان آلمانی اثر مخصوصی را به "مبارزه بین کارتلها و بیگانگان" یعنی کارفرمایانی که در کارتل داخل نیستند تخصیص داده است. او این اثر را "اجبار به متشکل شدن" نامیده است و حال آنکه اگر منظور آراستن سرمایه‌داری نبود البته میبایست از اجبار به تبعیت از اتحادیه‌های صاحبان انحصارات صحبت میشد. بسی آموزنده خواهد بود هر گاه نظر ساده‌ای حتی به فهرست آن وسائل ببینیم که امروزه اتحادیه‌های صاحبان انحصارات در مبارزه نوین و متمدانه خود بخاطر "تشکل" به آن متوسل میشوند. این وسائل عبارتند از: (۱) محروم ساختن از مواد خام (... "یکی از مهمترین شیوه‌ها برای مجبور ساختن به ورود در کارتل")؛ (۲) محروم ساختن از بازوی کارگری به وسیله "الیانس‌ها" (یعنی بوسیله قراردادهای سرمایه‌داران با اتحادیه‌های کارگری درباره آنکه این اتحادیه‌ها فقط در بنگاههای کارتلی شده کار قبول نمایند)؛ (۳) محروم ساختن از وسائل حمل و نقل؛ (۴) محروم ساختن از بازار فروش؛ (۵) قرارداد با خریدار درباره اینکه خریدار فقط با کارتلها روابط بازرگانی داشته باشد؛ (۶) تنزل از روی نقشه قیمتها (برای ورشکست ساختن "بیگانگان"، یعنی بنگاههایی که تابع صاحبان انحصارات نیستند؛ میلیونها خرج آن میشود که طی مدت معینی کالا کمتر از قیمت رأس‌المال بفروش برسد: در صنایع بنزین مواردی پیش آمده است که قیمت از ۴۰ مارک تا ۲۲ مارک یعنی تقریباً به نصف تنزل داده شده است!)؛ (۷) محروم ساختن از اعتبار؛ (۸) اعلام تحریم. آنچه که اکنون با آن روبرو هستیم دیگر مبارزه رقابت‌آمیز بنگاههای کوچک و بزرگ یا از لحاظ تکنیکی عقب‌مانده و مترقی نیست، بلکه عبارت است از اختناق آن بنگاههایی که تابع انحصار و فشار فعال مایشائی انحصار نیستند به توسط صاحبان انحصارات. اینک چگونگی انعکاس این جریان در ذهن یک اقتصاددان بورژوا:

کستتر مینویسد: "حتی در حیطه فعالیت صرفاً اقتصادی نیز حرکتی از فعالیت بازرگانی بمعنای پیشین آن به احتکار متشکل انجام میگردد. حداکثر موفقیت را دیگر آن بازرگانی ندارد که بر اساس تجربه تکنیکی و بازرگانی خود بهتر از همه قادر است نیازمندیهای خریداران را تعیین کند و تقاضایی را که پنهان مانده پیدا و یا به اصطلاح "کشف نماید"، بلکه آن نابعه محتکری (!؟) دارد که میتواند تکامل سازمانی و امکان برقراری روابط معینی بین کارفرمایان گوناگون و بانکها را از پیش حدس بزند و یا لاقلاً آن را با شم خود دریابد..."

اگر این مطلب را با زبان بشری بیان نماییم چنین میشود: تکامل سرمایه‌داری بحدی رسیده است که با آنکه تولید کالایی کمافی‌السابق "حکمفرماست" و بمثابة پایه تمام اقتصاد بشمار میرود معه‌ذا این تولید دیگر بالفعل شیرازهاش از هم پاشیده شده و سودهای عمده عاید کسانی میشود که در دوز و کلکهای مالی "نابغه" هستند. مبنای این دوز و کلکها و شاید آنها اجتماعی شدن تولید است، ولی ترقیات عظیم بشری که با کوشش خود به این اجتماعی شدن رسیده به نفع... محتکرها تمام میشود. ذیلاً خواهیم دید چگونه کسانی که خرده‌بورژوا‌امآبانه به انتقاد ارتجاعی از امپریالیسم سرمایه‌داری مشغولند "بر روی این اساس" آرزوی رجعت به عقب یعنی رجعت بسوی رقابت "آزاد"، "مسالمت‌آمیز" و "شراقتمندانه" را دارند.

کستتر میگوید: "ترقی متمدن قیمتها که نتیجه تشکیل کارتلهاست، تا کنون فقط در مورد مهمترین وسایل تولید، بخصوص زغال‌سنگ و آهن و پتاس مشاهده گردیده است و حال آنکه در مورد محصولات حاضر این موضوع هیچگاه سابقه نداشته است. ترقی درآمد نیز که با این قضیه ارتباط دارد، به همین طریق فقط به صنایعی منحصر بوده است که به تولید وسائل تولید مشغولند. به نکات مزبور باید این موضوع را نیز اضافه نمود که صنایع فرا آورنده مواد خام (نه اینکه فرا آورنده محصولات نیمه حاضر) در سایه تشکیل کارتلها نه تنها به زیان صنایعی که به تکمیل بعدی محصولات نیمه حاضر مشغولند سودهای هنگفتی بچنگ می‌آورند، بلکه نسبت به صنایع اخیر تا درجه معینی موقعیت تسلط آمیزی بدست آورده‌اند که در دوران رقابت آزاد سابقه نداشت". *

* - کستتر - کتاب نامبرده ص - ۲۵۴.

کلماتی که ما روی آن تکیه کرده‌ایم تمام ماهیت قضیه‌ای را که اقتصادپون بورژوا با اکراه و بندرت به آن معترفند و مدافعین کنونی اپورتونیزم و بر رأس آنان کارل کائوتسکی با جدیت خاصی میکوشند گریبان خویش را از آن خلاص نموده و روی برتابند - نشان میدهد. موقعیت تسلط آمیز و زورگویی مربوط به آن - این است آنچه که برای "فاز نوین تکامل سرمایه‌داری" جنبه مشخصه دارد و این است آنچه که از تشکیل انحصارهای اقتصادی همه توان ناگزیز میبایستی ناشی شود و ناشی نیز شده است.

مثال دیگری هم درباره فعال مایشائی کارتلها ذکر میکنیم. آنجا که میتوان همه یا مهمترین منابع مواد خام را بچنگ آورد - پیدایش کارتلها و تشکیل انحصارها بسی آسان است. ولی اشتباه بود هرآینه تصور میشد انحصارها در رشته‌های دیگر صنایع نیز که در آنها بچنگ آوردن منابع مواد خام امکان‌پذیر نیست بوجود نمی‌آیند. مواد خام مورد احتیاج صنعت سیمان در همه جا یافت میشود. ولی این صنعت نیز در آلمان شدیداً کارتلیزه شده است. کارخانه‌ها در سندیکا‌های ناحیه‌ای متحد شده‌اند: از قبیل سندیکای جنوب آلمان، سندیکای رن- وستفالی و سندیکا‌های دیگر. قیمتهایی که تعیین شده انحصاری است: قیمت هر واگن ۲۳۰ تا ۲۸۰ مارک است و حال آنکه قیمت رأس‌المال ۱۸۰ مارک است! این بنگاه‌ها ۱۲ تا ۱۶ درصد بهره سهام میپردازند، ضمناً نباید فراموش کرد کسانی که در کار احتکار معاصر "نابغه" هستند میدانند چگونه مبالغ هنگفتی از سود را علاوه بر آنچه به عنوان بهره سهام تقسیم میشود، به جیب خود بزنند. صاحبان انحصار برای آنکه رقابت را از حیطة یک چنین صنعت پُر سودی بیرون رانند حتی به نیرنگ نیز متوسل میشوند، مثلاً شایعات دروغی پخش مینمایند حاکی از اینکه وضع صنعت خراب است، آگهی‌های بدون امضایی در روزنامه‌ها منتشر میسازند متضمن این که: "سرمایه‌داران! از سرمایه‌گذاری در رشته سیمان بپرهیزید"؛ و به این طریق سرانجام بنگاه "بیگانگان" را (یعنی کسانی را که در سندیکا شرکت ندارند) خریداری مینمایند و ۶۰-۸۰- ۱۵۰ هزار مارک به آنها "سرقفلی" میدهند*. انحصار همه جا و به انواع وسایل راه را برای خود هموار میکند - از پرداخت "با نزاکت" سرقفلی گرفته تا "شیوه" آمریکایی بکار بردن دینامیت بر ضد رقیب.

بر طرف ساختن بحرانا از طریق کارتلها افسانه‌پردازی اقتصادپون بورژوازی است که میخواهند به هر قیمتی شده سرمایه‌داری را زینت دهند، بر عکس انحصاری که در برخی از رشته‌های صنعت بوجود می‌آید بر حدت و شدت هرج و مرجی که بطور کلی از خصوصیات تمام تولید سرمایه‌داری است میافزاید. عدم تطابق بین تکامل کشاورزی و تکامل صنعت که بطور کلی از صفات مشخصه سرمایه‌داری است بیش از پیش میشود. وضع ممتاز کارتلیزه‌ترین صنایع باصطلاح سنگین و بخصوص صنایع زغال و آهن بنا به اعتراف ایدلس - نویسنده یکی از بهترین آثار درباره "مناسبات بانکهای بزرگ آلمان با صنایع" - رشته‌های دیگر صنایع را دچار "بی‌نقصی" بیش از پیش شدیدتری مینماید.**

لیفمان که یکی از مدافعین بی شرم و حیای سرمایه‌داری است مینویسد: "هر چه اقتصاد ملی تکامل یافته‌تر باشد به همان نسبت به معاملات توأم با ریسک یا معاملات خارج از کشور که برای بسط آن مدتی طولانی وقت لازم است و بالاخره به معاملاتی که فقط اهمیت محلی دارد - بیشتر متوسل میشود***. افزایش خطر در ماهیت امر با افزایش عظیم سرمایه‌ای که میتوان گفت پیمان آن لبریز شده و به خارج از کشور سرازیر میشود و قس‌علیهذا توأم است. در عین حال رشد بسیار سریع تکنیک بطور روزافزون عناصری را با خود می‌آورد که موجب عدم تطابق بین رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی گردیده تولید هرج و مرج و بحران مینماید. همان لیفمان مجبور میشود اعتراف کند: "ظواهر امر چنین گواهی میدهد که بشر در آینده نزدیکی مجدداً با تحولات عظیمی در رشته فنی روبرو خواهد شد که در سازمان اقتصاد ملی نیز تأثیر خود را خواهند بخشید... برق، هوانوردی... معمولاً و بنا بر یک قاعده عمومی در چنین مواقعی که تغییرات اقتصادی اساسی بوقوع میبویند احتکار شدیدی آغاز میگردد و دامنه آن وسعت می‌یابد****. ولی بحرانا (هر بحرانی و بحرانا‌های اقتصادی بویژه ولی نه تنها بحرانا‌های اقتصادی) نیز به نوبه خود بمیزان بس عظیمی بر شدت تمایل به تمرکز و انحصار میافزایند. اینک استدلال فوق‌العاده آموزنده ایدلس در باره اهمیت بحران

* - "Zement" von L. Exchwege. Die Bank ("سیمان". ل. اشوگه: "بانک". مترجم) سال ۱۹۰۹، ص ۱ - ۱۱۵ و صفحات بعدی

** - Jeidels: Das Verhältnis der deutschen grossbanken zur industrie mit besonderer Berücksichtigung der Eisenindustrie (ایدلس: "مناسبات بانکهای بزرگ آلمان با صنایع و بویژه با صنایع فلزسازی" لپیژیک. مترجم). ۱۹۰۵ ص - ۲۷۱.

*** - Liefmann: - Beteiligungs - etc. Ges. ص ۴۳۴.

**** - Liefmann: - Beteiligungs - etc. Ges. ص ۴۶۵ - ۴۶۶.

سال ۱۹۰۰ یعنی همان بحرانی که، چنانچه میدانیم، در تاریخ انحصارهای نوین نقش نقطه تحول را بازی کرده است: "بحران سال ۱۹۰۰ در ردیف بنگاههای عظیم رشته‌های عمده صنعت، عده زیادی از بنگاههایی را نیز که سازمان آنها از نقطه نظر مفهوم امروزی کهنه بود یعنی بنگاههای "بسیط" (یا غیر مرکب) را که بر امواج اعتلای صنعتی سوار شده و خود را به اوج آن رسانده بودند - فرا گرفت. تنزل قیمتها و کاهش تقاضا، این بنگاههای "بسیط" را دچار چنان وضع فلاکتباری نمود که به هیچ وجه دامنگیر بنگاههای مرکب عظیم نشد و یا اگر هم شد مدت آن بسی کوتاه بود. در نتیجه این امر بحران سال ۱۹۰۰ بمراتب بیش از بحران سال ۱۸۷۳ موجب تمرکز صنایع گردید: بحران سال ۱۸۷۳ نیز عده‌ای از بهترین بنگاهها بوجود آورده بود، ولی این عمل با وجود سطح آنروزی تکنیک نمیتوانست به انحصار بنگاههایی منجر شود که توانستند پیروزمندانه از بحران خارج شوند. بنگاههای عظیم صنایع کنونی فلزسازی و برق در پرتو تکنیک بسیار بغرنج خود و سازمانی که دامنه وسیعی به خود گرفته است و نیز در پرتو قدرت سرمایه خویش همانا دارای یک چنین انحصارهای دراز مدتی هستند که ضمنا در مدارجی عالی قرار دارند؛ بنگاههای صنایع ماشین‌سازی و رشته‌های معینی از صنایع فلزسازی و طرق مواصلات و غیره نیز دارای یک چنین انحصارهایی هستند که در مدارج پایین‌تری قرار دارند".*

انحصار - آخرین کلام "فاز نوین تکامل سرمایه‌داری" است. ولی اگر ما نقش بانکها را در نظر بگیریم، تصورات ما درباره نیروی واقعی و اهمیت انحصارهای معاصر بسی نارسا، ناقص و کمتر از واقع خواهد بود.

۲- بانکها و نقش نوین آنها

عمل اساسی و اولیه بانکها عبارت است از میانجیگری در پرداختها. به این مناسبت بانکها سرمایه پولی غیر فعال را به سرمایه فعال یعنی سودآور مبدل میکنند و انواع عواید پولی را جمع‌آوری نموده آن را در اختیار طبقه سرمایه‌دار میگذارند.

بتدریج که معاملات بانکی توسعه می‌پذیرد و در دست عده قلیلی از مؤسسات تمرکز مییابد، بانکها نیز نقش ساده میانجیگری را رها کرده به صاحبان انحصارات پُر قدرتی مبدل میشوند که تقریباً تمام سرمایه پولی جمیع سرمایه‌داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسایل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار میگیرد. این جریان تبدیل عده کثیری از میانجیان ساده به مشتی صاحب انحصار، یکی از پروسه‌های اساسی رشد سرمایه‌داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیسم سرمایه‌داری است. به این جهت تمرکز معاملات بانکی از نکاتی است که ما باید مقدم بر همه آن را مورد مذاقه قرار دهیم.

در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۸ وجوه سپرده شده به تمام بانکهای سهامی آلمان که سرمایه آنها به بیش از یک میلیون مارک بالغ میشد عبارت بود از ۷ میلیارد مارک. ولی در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۳ این مبلغ به ۹/۸ میلیارد مارک رسید. به این طریق در عرض ۵ سال این مبلغ ۴۰ درصد افزایش مییابد و ضمناً از این افزایش ۲/۸ میلیاردی، ۲/۷۵ میلیارد به بانکی میرسد که سرمایه آنها متجاوز از ۱۰ میلیون مارک است. این سپرده‌ها به ترتیب ذیل بین بانکهای بزرگ و کوچک تقسیم میشد **

چند درصد کلیه سپرده‌ها

در نه بانک بزرگ برلن	در بقیه ۴۸ بانک با سرمایه بیش از ده میلیون مارک	در ۱۱۵ بانک با سرمایه از یک الی ده میلیون	در بانکهای کوچک با سرمایه کمتر از یک میلیون
۱۹۰۷/۸	۴۷	۳۲/۵	۱۶/۵
۱۹۱۲/۱۳	۴۹	۳۶	۱۲
			۴
			۳

بانکهای بزرگی که ۹ بانک از آنها به تنهایی تقریباً نیمی از سپرده‌ها را در دست خود متمرکز ساخته‌اند، بانکهای کوچک را از میدان بدر کرده‌اند. ولی اینجا هنوز نکات بسیاری در نظر گرفته نشده است - مثلاً تبدیل یک سلسله از

*- Jeidels ص - ۱۰۸

** - "Alfred Lansburgh: Fünf Jahre d. Bankwesen. Die Bank. -
آلفرد لانسبورگ؛ "پنجسال فعالیت بانکهای آلمان"، "بانک"، سال ۱۹۱۳، شماره ۸، ص. ۷۲۸

بانکهای کوچک به شعبات واقعی بانکهای بزرگ و غیره که در پایین از آن صحبت خواهد شد. در پایان سال ۱۹۱۳ مطابق حسابی که شولتسه گورنیتس کرده بود، وجوه سپرده شده به ۹ بانک بزرگ برلن عبارت بود از ۵/۱ میلیارد مارک از مبلغ کل تقریباً ۱۰ میلیارد مارک. همین نویسنده علاوه بر سپرده‌ها تمام سرمایه بانکی را نیز در نظر گرفته مینویسد: "در پایان سال ۱۹۰۹ نه بانک بزرگ برلن باتفاق بانکهایی که به آنها ملحق شده بودند، ۱۱/۳ میلیارد مارک یعنی قریب ۸۳ درصد تمام سرمایه بانکی آلمان را در اختیار داشتند. "بانک آلمان (Deutsche Bank) که باتفاق بانکهایی که به آن ملحق شده‌اند قریب ۳ میلیارد مارک در اختیار دارد، در ردیف اداره راه‌آهن دولتی پروس، بزرگترین مرکز تجمع سرمایه اروپا بوده و در عین حال به منتها درجه فاقد تمرکز است.*

ما روی اشاره به بانکهای "ملحق شده" تکیه کردیم، زیرا این نکته به یکی از مهمترین خصوصیات ممیزه تمرکز نوین سرمایه‌داری مربوط میشود. بنگاههای بزرگ و بخصوص بانکها، نه تنها بنگاهها و بانکهای کوچک را مستقیماً می‌بلعند، بلکه علاوه بر آن از طریق "اشتراک" در سرمایه آنها و نیز از طریق خرید یا مبادله سهام و از طریق سیستم وام دادن و غیره و غیره، آنها را بخود "ملحق میسازند" و به تبعیت خود در می‌آورند و ضمیمه گروه "خود" یا باصطلاح فنی ضمیمه "کنسرن" خود میکنند. پروفیسور لیفمان یک "اثر" قطور پانصد صفحه‌ای را به توصیف "انجمنهای شریک کننده و اعتبار دهنده"*** کنونی اختصاص داده است که متأسفانه در آن استدلالهای "تئوریک" کم‌ارزشی را به مدارکی که اغلب حلاجی نشده و خام است اضافه مینماید. و اما این نکته که این سیستم "اشتراک شدن" از لحاظ تمرکز به چه نتیجه‌ای منتج میگردد، موضوعی است که بهتر از همه در کتاب یکی از "رجال" بانکی موسوم به ریسر که به بانکهای بزرگ آلمان اختصاص دارد نشان داده شده است. ولی قبل از اینکه به بررسی مدارک او بپردازیم، نمونه مشخصی از سیستم "اشتراک شدن" را نقل مینماییم.

"گروه" "بانک آلمان" یکی از بزرگترین - و شاید هم مطلقاً بزرگترین - گروه بانکهای بزرگ است. برای پیدا کردن رشته‌های عمده‌ای که تمام بانکهای این گروه را به یکدیگر مربوط میسازد، باید "شراکت" درجه اول و دوم و سوم یا به عبارت دیگر وابستگی درجه اول و دوم و سوم را تشخیص داد. (وابستگی بانکهای کوچکتر به "بانک آلمان") در این صورت به نتیجه زیر میرسیم***.

"بانک آلمان" در این بانکها اشتراک دارد

وابستگی درجه ۳	وابستگی درجه ۲	وابستگی درجه ۱	بطور همیشگی
از این بانکها ۴ بانک در ۷ بانک	از این بانکها ۹ بانک در ۳۴ بانک	در ۱۷ بانک	
-	-	در ۵ بانک	برای مدت نامعلوم
۲ در ۲ بانک	۵ در ۱۴ بانک	در ۸ بانک	گاه به گاه

جمعاً... در ۳۰ بانک؛ از آن جمله ۱۴ در ۴۸؛ از آن میان ۶ در ۹

در بین ۸ بانک دارای "وابستگی درجه اول" که "گاه‌گاه" وابسته به "بانک آلمان" هستند ۳ بانک خارجی وجود دارد: یک بانک اتریشی ("اتحادیه بانکهای" وین (Bankverein) - و دو بانک روسی (بانک بازرگانی سیبری و بانک روسی بازرگانی خارجی). رویهمرفته در گروه "بانک آلمان" بطور مستقیم و غیر مستقیم و یکجا و بطور جزئی، ۸۷ بانک اشتراک دارد و مبلغ کل سرمایه خودی و سرمایه‌های غیری که در اختیار این گروه است به ۲ تا ۳ میلیارد مارک بالغ میشود.

.* Schulze Gaevernitz, "Die deutsche Kreditbank" – Grundriss der Sozialökonomik. شولتسه گورنیتس. بانکهای اعتبار دهنده آلمان. مندرجه درنشریه موسوم به "ارگان اقتصاد اجتماعی" توپین گن. سال ۱۹۱۵. ص ۱۲ و ۱۳۷.

**. R. Liefmann, „Beteiligungs – und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen“. 1-Aufl. Jena 1909, S.212 ص - ۲۱۲

***. آلفرد لانسبورگ؛ "سیستم اشتراک در امور بانکی آلمان"، "بانک" ۱۹۱۰، ص. ۵۰۰. Alfred Lansburgh; "Das Beteiligungssystem im deutschen Bankwesen", "Die Bank" 1910, 1, S.500.

واضح است بانکی که در رأس چنین گروهی قرار دارد و با عده قلیلی از بانکهای دیگری که چندان دستکمی از آن ندارند به منظور اجرای معاملات بسیار بزرگ و پُر سود، از قبیل قرضه‌های دولتی، وارد سازش میشود - دیگر نقش "میانجی" نداشته و به اتحادیه مشتئی از صاحبان انحصار مبدل شده است. اینک معاملات بانکهای آلمان همانا در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم با چه سرعتی تمرکز مییافت از پیکره های زیرین که ریسر نقل کرده و ما آنها را بطور خلاصه ذکر مینمائیم، دیده میشود:

شعب و سازمانهای شش بانک بزرگ در برلن

سال	شعب موجوده در آلمان	صندوق پذیرش سپرده ها و صرافی	اشتراک دائمی در بانکهای سهامی آلمان	مجموع مؤسسات
۱۸۹۵	۱۶	۱۴	۱	۴۲
۱۹۰۰	۲۱	۴۰	۸	۸۰
۱۹۱۱	۱۰۴	۲۷۶	۶۳	۴۵۰

می بینیم که چگونه شبکه متراکمی از کانالها بسرعت توسعه مییابد و سراسر کشور را فرا میگیرد، تمام سرمایه‌ها و درآمدهای پولی را متمرکز مینماید، هزارها اقتصاد پراکنده را به یک اقتصاد واحد ملی سرمایه‌داری در سراسر کشور و سپس به یک اقتصاد واحد سرمایه‌داری در سراسر جهان مبدل میسازد. آن "فقدان تمرکزی" که شولتسه گورنیتس در قسمتی که فوقا از کتاب وی نقل کردیم بنام علم اقتصاد بورژوازی ایام ما از آن صحبت میکند، عملاً عبارت از این است که تعداد روزافزونی از واحدهای اقتصادی که سابقاً دارای "استقلال" نسبی بوده و یا به عبارت صحیحتر در یک محل محدود بودند، تابع یک مرکز واحد میگردند، این موضوع در ماهیت امر معنایش تمرکز یعنی افزایش نقش و اهمیت قدرت غولهای انحصاری است.

در کشورهای کهنسالتر سرمایه‌داری این "شبکه بانکی" از این هم متراکمتر است. در انگلستان، باضافه ایرلند، در سال ۱۹۱۰، تعداد شعب کلیه بانکها به ۷۱۵۱ بالغ بود. چهار بانک بزرگ هر یک بیش از ۴۰۰ شعبه (از مجموع ۴۷۷ تا ۶۸۹ شعبه) و سپس چهار بانک دیگر هر یک بیش از ۲۰۰، و ۱۱ بانک هر یک بیش از ۱۰۰ شعبه داشتند.

در فرانسه سه بانک کلان یعنی بانکهای Cr dit Lyonnais و Comptoir National و Soci t  G n rale* دامنه معاملات و شبکه شعب خود را به ترتیب ذیل توسعه میدادند:**

سال	تعداد شعب و صندوقها در شهرستانها	تعداد شعب و صندوقها در پاریس	جمعاً	میزان سرمایه ها خصوصی (بر حسب میلیون فرانک)	میزان سرمایه ها غیر (بر حسب میلیون فرانک)
۱۸۷۰	۴۷	۱۷	۶۴	۲۰۰	۴۲۷
۱۸۹۰	۱۹۲	۶۶	۲۵۸	۲۶۵	۱۲۴۵
۱۹۰۹	۱۰۳۳	۱۹۶	۱۲۲۹	۸۸۷	۴۳۶۳

*- بانک استقراضی لیون"، "دفتر ملی خرید بروات"، "شرکت کل".

**- اوژن کائوفمان؛ "معاملات بانکی در فرانسه"، توپینگن، ۱۹۱۱، ص. ۳۵۶ و ۳۶۲. Eugen Kaufmann. "Das franz sische Bankwesen".

ریسر برای توصیف "روابط" بانکهای بزرگ کنونی ارقامی را درباره تعداد نامه‌های رسیده و فرستاده "شرکت خرید بروات (Disconto-Gesellschaft)" که یکی از بزرگترین بانکهای آلمان و جهان است (سرمایه آن در سال ۱۹۱۴ به ۳۰۰ میلیون مارک میرسید) ذکر میکند:

تعداد نامه ها

سال	رسیده	فرستاده
۱۸۵۲	۶۱۳۵	۶۲۹۲
۱۸۷۰	۸۵۸۰۰	۸۷۵۱۳
۱۹۰۰	۵۳۳۱۰۲	۶۲۶۰۴۳

تعداد حسابهای "بانک استقراضی لیون"، که یکی از بانکهای بزرگ پاریس است از ۲۸۵۳۵ در سال ۱۸۷۵ به ۶۳۳،۵۳۹ در سال ۱۹۱۲ میرسد.*

این ارقام ساده شاید واضعتر از استدلالهای طولانی نشان بدهد چگونه با تمرکز سرمایه و رشد معاملات بانکها در اهمیت آنها تغییرات اساسی روی میدهد و از سرمایه‌داران منفرد و پراکنده یک سرمایه‌دار کلکتیو بوجود می‌آید. هنگامی که بانک برای چند سرمایه‌دار حساب جاری نگهدارد گویی یک عمل صرفاً فنی و فرعی انجام میدهد. ولی هنگامی که این معاملات توسعه میپذیرد و دامنه عظیمی بخود میگیرد آنوقت مشتی صاحب انحصار، معاملات بازرگانی و صنعتی تمام جامعه سرمایه‌داری را تابع خود مینمایند، و امکان مییابند از طریق ارتباطهای بانکی و حسابهای جاری و سایر معاملات مالی - ابتدا از چگونگی امور سرمایه‌داران گوناگون دقیقاً با خبر شوند و سپس آنها را تحت کنترل خود قرار دهند و از طریق توسعه یا تحدید اعتبارات و ایجاد اشکالات یا تسهیلات در این زمینه در امور آنها اعمال نفوذ نمایند و بالاخره سرنوشت آنها را از هر جهت تعیین نمایند، میزان درآمد آنها را معین کنند و آنها را از سرمایه محروم سازند و یا اینکه به آنها امکان دهند سریعاً و بمیزان هنگفتی بر کمیت سرمایه خود بیفزایند و غیره و غیره.

ما هم‌اکنون متذکر شدیم که "شرکت خرید بروات" در برلن سرمایه‌اش به ۳۰۰ میلیون مارک میرسد. این افزایش سرمایه "شرکت خرید بروات" یکی از فصول مبارزه‌ای بود که برای احراز سیادت، بین دو بانک از بزرگترین بانکهای برلن یعنی "بانک آلمان" و "شرکت خرید بروات" روی داد. در سال ۱۸۷۰ بانک اول هنوز تازه‌کار بود و سرمایه‌اش جمعا به ۱۵ میلیون میرسید ولی سرمایه دومی به ۳۰ میلیون بالغ میگردد. در سال ۱۹۰۸ سرمایه اولی به ۲۰۰ میلیون بالغ بود و سرمایه دومی به ۱۷۰ میلیون. در سال ۱۹۱۴ اولی سرمایه خود را ۲۵۰ میلیون و دومی از طریق در هم آمیختن با بانک بزرگ درجه اول دیگر یعنی "بانک متحده شافهائوزن" سرمایه‌اش را به ۳۰۰ میلیون ارتقاء داد. بدیهی است این مبارزه که هدف آن احراز سیادت است، با "سازشهایی" بین این دو بانک نیز توأم است که همواره افزونتر و محکمتر میگردد. اینک ببینیم این سیر تکامل چه نتیجه‌گیری‌هایی را به کارشناسان امور بانکی که به مسائل اقتصادی کاملاً از نقطه‌نظر معتدل‌ترین و محتاط‌ترین رفرمیسم بورژوازی مینگرند، تحمیل مینماید:

مجله آلمانی "بانک" در خصوص افزایش سرمایه "شرکت خرید بروات" و رسیدن آن به مبلغ ۳۰۰ میلیون چنین نوشته است: "بانکهای دیگر هم همین راه را خواهند پیمود و از ۳۰۰ نفری که اکنون چرخ امور اقتصادی آلمان را میگردانند بمرور زمان ۵۰ یا ۲۵ و یا کمتر از این باقی خواهند ماند. نباید انتظار داشت که جنبش نوینی که در راه تمرکز به پیش میرود تنها به امور بانکی محدود گردد. ارتباط نزدیکی که بین بانکهای گوناگون وجود داد سندیکاهای کارخانه‌دارانی را نیز که تحت حمایت این بانکها هستند طبیعتاً به یکدیگر نزدیک خواهد نمود... در یکی از روزها هنگامی که از خواب برمیخیزیم فقط یک عده تراست در برابر چشمان حیرت‌زده خود خواهیم دید و با ضرورت تبدیل انحصارهای خصوصی به انحصارهای دولتی مواجه خواهیم شد. معه‌ذا ما اصولاً، جز اینکه پدیده‌هایی را در سیر تکامل خود که سهام فقط اندکی آن را تسریع نموده است آزاد گذارده‌ایم موجب دیگری برای سرزنش خود نداریم.**"

*- ژان لسکور؛ "اندوخته‌ها در فرانسه"، پاریس ۱۹۱۴، ص. ۵۲. Jean Lescure; "L'épargne en France", Paris 1914.

** - آ. لانسبورگ؛ "بانک ۳۰۰ میلیونی"، "بانک"، شماره ۱، ۱۹۱۴، صفحه ۴۲۶. A. Lansburgh; "Die Bank mit den 300 Millionen", "Die Bank", 1, 1914, P.426.

این نمونه‌ای از عجز و زبونی نشریه‌نگاری بورژوازی است که علم بورژوازی تنها فرقی که با آن دارد این است که دارای صداقت کمتری است و میکوشد ماهیت قضیه را پرده‌پوشی نماید و به کمک درختان جنگل را پنهان دارد. "حیرت" از عواقب تمرکز، "سرزنش" دولت آلمان سرمایه‌داری یا "جامعه" سرمایه‌داری (از طرف "ما")، ترس از "تسریع" تمرکز در اثر جریان انداختن سهام - به همانگونه که چیرشکی نام یک آلمانی کارشناس "در امور کارتل" از تراستهای آمریکایی می‌ترسد و کارتل‌های آلمانی را به این علت که گویا "مانند تراستهای تا این حد سیر پیشرفت فنی و اقتصادی را تسریع نمی‌نمایند" * بر آنها "ترجیح می‌دهد" - مگر اینها همه دال بر عجز و زبونی نیست؟

ولی واقعیات همچنان واقعیات باقی میمانند. در آلمان تراسست نیست و "فقط" کارتل وجود دارد، ولی اداره امور آن در دست سلاطین سرمایه است که عده آنها از ۳۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند. و این تعداد هم دائما رو به کاهش می‌رود. بانکها در هر حالت و در همه کشورهای سرمایه‌داری و اعم از هر گونه اختلاف شکلی در قوانین بانکی، سیر تمرکز سرمایه و تشکیل انحصارها را چندین بار تشدید کرده و آن را تسریع مینمایند.

مارکس نیم قرن پیش از این در "کاپیتال" نوشت: "بانکها در یک مقیاس اجتماعی شکل - ولی فقط شکل - حسابداری عمومی و توزیع عمومی وسائل تولید را بوجود می‌آورند". (رجوع شود به ترجمه روسی، جلد سوم، قسمت دوم - ص ۱۴۴) پیکره‌هایی که ما درباره رشد سرمایه بانکی و افزایش تعداد دفاتر و شعب بانکهای کلان و حسابها و غیره آنها نقل نمودیم این "حسابداری عمومی" تمام طبقه سرمایه‌داران را بطور مشخصی بما نشان میدهد. ضمنا این موضوع تنها منحصر به سرمایه‌داران هم نیست، زیرا بانکها ولو بطور موقت هم شده هر گونه درآمد پولی را، اعم از درآمد صاحبکاران کوچک و کارمندان و قشر ناچیز فوقانی کارگران، جمع‌آوری مینمایند. "توزیع عمومی وسائل تولید" - از لحاظ جنبه صوری قضیه این نتیجه‌ای است که از رشد بانکهای کنونی حاصل میشود، همان بانکهایی که از بین آنها ۳ تا ۶ بانک کلان در فرانسه و ۶ تا ۸ بانک از این نوع در آلمان میلیاردها در اختیار خود دارند. ولی این توزیع وسایل تولید از لحاظ مضمون خود به هیچ وجه "عمومی" نبوده، بلکه خصوصی است، یعنی با منافع سرمایه بزرگ - و در درجه اول با منافع بزرگترین سرمایه‌ها یعنی سرمایه انحصاری، مطابقت دارد و این سرمایه در شرایطی عمل میکند که توده اهالی در گرسنگی بسر میبرد و کشاورزی در تمام سیر تکامل خود بطور یأس‌آوری از سیر تکامل صنایع عقب مانده است و در صنایع هم "صنایع سنگین" از تمام رشته‌های دیگر صنایع باج میستانند. در امر اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه‌داری، صندوقهای پس‌انداز و مؤسسات پُستی که بیشتر "فاقد تمرکز" هستند یعنی عده بیشتری از مناطق و تعداد زیادتری از نقاط دور افتاده و محافل وسیعتری از اهالی را در دایره نفوذ خود دارند، با بانکها شروع به رقابت مینمایند. اینک ارقامی چند که یک کمیسیون آمریکایی درباره رشد نسبی سپرده‌ها در بانکها و صندوقهای پس‌انداز جمع‌آوری نموده است:**

سپرده‌ها (بر حسب میلیارد مارک)

انگلیس		فرانسه		آلمان		سال
در بانکها	در صندوق های پس انداز	در بانکها	در صندوق های پس انداز	در بانکها	در صندوق های پس انداز	
۸/۴	۱/۶	؟	۹/۰	۵/۰	۰/۴	۱۸۸۰
۱۲/۴	۲/۰	۱/۵	۱/۲	۱/۱	۰/۴	۱۸۸۸
۲۳/۲	۴/۲	۳/۷	۴/۲	۷/۱	۲/۲	۱۹۰۸

نظر به اینکه صندوقهای پس‌انداز در مقابل سپرده‌ها از ۴ تا ۴ و یک چهارم درصد نزول می‌پزدانند، لذا مجبورند برای سرمایه خود محل "پُر درآمدی" جستجو نمایند و به معاملاتی از قبیل خرید و فروش سفته و رهن اموال غیر منقول و غیره دست بزنند. مرزهای بین بانکها و صندوقهای پس‌انداز "روز بروز بیشتر زده میشود". مثلا اتاقهای بازرگانی در بوخوم و ارفورت طلب میکنند به صندوقهای پس‌انداز "قدغن شود" از معاملاتی که "صرفا" مربوط به بانکهاست، نظیر خرید سفته، خودداری ورزند و نیز طلب میکنند فعالیت "بانکی" مؤسسات پُستی محدود گردد.***

* - S. Tschierschky نگارش نامبرده، ص. ۱۲۸.

** - آمار National Monetary Commission آمریکا مندرج در "Die Bank" آمار کمیسیون ملی پول آمریکا مندرجه در مجله "بانک" شماره ۱، سال ۱۹۱۰، ص ۱۲۰۰.

*** - همانجا، سال ۱۹۱۳، ص. ۸۱۱، ۱۰۲۳؛ ۱۹۱۴، ص. ۷۱۳.

گویی آس‌های بانکی در هر اسند که مبدا از جانبی که انتظار ندارند انحصار دولتی بطور نامشهودی به پای آنها بیچند. ولی بدیهی است این هراس آنها از حدود رقابت بین دو نفر باصلاح پشت‌میز نشین یک دفتر اداری خارج نیست. زیرا از یک طرف سرمایه‌های چند میلیاردی صندوقهای پس‌انداز در ماهیت امر عملاً در اختیار همان سلاطین سرمایه بانکی است و از طرف دیگر انحصار دولتی در جامعه سرمایه‌داری فقط وسیله‌ای است برای افزایش و تحکیم درآمدهای میلیونرهای فلان یا بهمان رشته صنعت که در شرف ورشکستگی هستند.

یکی از مظاهر تبدیل سرمایه‌داری سابق، که رقابت آزاد در آن حکمفرما بود، به سرمایه‌داری نوین که انحصار در آن حکمفرماست، عبارت است از کاهش اهمیت بورس‌ها. مجله "بانک" مینویسد: "بورس که سابقاً، یعنی زمانی که بانکها هنوز نمیتوانستند قسمت اعظمی از اوراق بهاداری را که منتشر نموده بودند بین مشتریان خود پخش کنند، میانجی ضروری مبادله بود اکنون مدتهاست این جنبه خود را از دست داده است".*

"هر بانکی بورس است". این از کلمات قصار عصر کنونی است که هر قدر بانک بزرگتر باشد و هر قدر امر تمرکز در امور بانکی با موفقیت بیشتری روبرو شود به همان نسبت بیشتر صادق میگردد".** "اگر در سابق یعنی سالهای هفتاد، بورس با زیاده‌روی‌های دوره جوانیش" (اشاره "ظرفی" است به ورشکستگی بورس در سال ۱۸۷۳ و به اقتضاحات گروندر (۵) و غیره) "عصر صنعتی کردن آلمان را آغاز نهاد، در عوض اکنون دیگر بانکها و صنایع میتوانند خود "مستقلاً کارها را اداره نمایند". سادات بانکهای بزرگ ما بر بورس... چیزی نیست جز مظهر دولت صنعتی کاملاً متشکل آلمان. اگر به این طریق میدان عمل قوانین خودکار اقتصادی محدود میگردد و تنظیم آگاهانه امور از طریق بانکها دامنۀ فوق‌العاده وسیعی بخود میگیرد - در عوض مسئولیت عده معدود رهبری کنندگان نیز از لحاظ اقتصاد ملی به میزان عظیمی افزایش میپذیرد" - اینها مطالبی است که شولتسه گورنیتس پروفیسور آلمانی مینویسد.*** نامبرده که مدافع آتشین امپریالیسم آلمان و در بین امپریالیستهای تمام کشورها بسیار متنفذ است میکوشد یک نکته "بی‌اهمیت" یعنی این موضوع را که "تنظیم آگاهانه امور" از طریق بانکها عبارت است از چپاول مردم بدست مشتى صاحبان انحصارات "کاملاً متشکل"، پرده‌پوشی نماید. زیرا وظیفه پروفیسور بورژوا پرده برداشتن از روی تمام نیرنگها و افشای کلیه دوز و کلک‌های صاحبان انحصارات بانکی نیست بلکه آرایش آنهاست.

به همین گونه نیز، ریشه که اقتصاددانی از اینهم متنفذتر و از "رجال" بانکی است، با استعمال عباراتی عاری از مضمون گریبان خود را از چنگ واقعیاتی که انکار آنها غیر ممکن است رها میسازد. او میگوید: "بورس خاصیتی را که برای تمام اقتصاد و گردش اوراق بهادار ضرورت مسلم دارد بطور روزافزونی از دست میدهد. این خاصیت عبارت از این است که بورس علاوه بر دقیقترین آلت سنجش بودن، برای زندگی اقتصادی نیز که جریان آن از خلال بورس میگذرد، تنظیم‌کننده تقریباً خودکاری باشد".****

به عبارت دیگر: سرمایه‌داری سابق یعنی سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد به اتفاق تنظیم‌کننده‌ای که وجودش برای آن ضرورت مسلم دارد یعنی به اتفاق بورس از این دیار رخت بر میبندد. جای آن را سرمایه‌داری نوین میگیرد که علائم آشکار پدیده‌ای انتقالی و مخلوطی از رقابت آزاد و انحصار را در بر دارد. بطور طبیعی این سؤال پیش میآید که این سرمایه‌داری نوین "انتقال" به چه چیزی است، ولی دانشمندان بورژوازی از طرح این سؤال بیم دارند.

"سی سال پیش کارفرمایانی که آزادانه امکان رقابت داشتند نه دهم تمام کارهای اقتصادی را که به حیطه کار جسمانی "کارگران" تعلق نداشت انجام میدادند. در حال حاضر کارمندان دولت نه دهم این کار فکری اقتصادی را انجام میدهند. امور بانکی در این سیر تکامل نقش درجه اول را بازی میکند. این اعتراف شولتسه گورنیتس باز و باز به این مسأله برخورد میکند که سرمایه‌داری نوین یعنی سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی خود انتقال به چه چیزی است.

در بین عده قلیلی از بانکهایی که به حکم پروسه تمرکز در رأس تمام اقتصاد سرمایه‌داری باقی میمانند، طبیعتاً تمایل به سازش انحصارطلبانه و تشکیل تراست بانکها بیش از پیش مشهود بوده و شدت مییابد. تعداد بانکهایی که در آمریکا بر سرمایه‌ای بالغ بر یازده میلیارد مارک تسلط دارند نه بانک نبوده، بلکه دو بانک کلان است که به میلیارد راکفلر و مورگان تعلق دارند. آ.آ. در آلمان بلعیده شدن "بانک متحد شافهاوزن" به توسط "شرکت خرید بروات" که ما فوقاً متذکر شدیم موجب گردید که "روزنامه فرانکفورت" که از منافع بورس دفاع مینماید موضوع

*- Die Bank، سال ۱۹۱۴، ص. ۳۱۶.

** - دکتر اسکار اشتیلیخ؛ "پول و شبکه بانکی"، برلن ۱۹۰۷، ص. ۱۶۹. Dr. Oscar Stillich; "Geld und Bankwesen", Berlin 1907.

*** - Schulze-Gaevernitz; "Die deutsche Kreditbank" - Grundriss der Sozialökonomik, Tüb, 1915, S.101.

**** - ریسر، کتاب نامبرده، ص. ۶۲۹، چاپ چهارم.

α - Schulze-Gaevernitz; "Die deutsche Kreditbank" - Grundriss der Sozialökonomik, Tüb, 1915, S.151.

αα - "Die Bank", 1912, 1, S.435.

را اینطور ارزیابی نماید:

"بموازات رشد تمرکز بانکها عده مؤسساتی که بطور کلی برای دریافت اعتبار میتوان به آنها مراجعه نمود محدود میگردد و در نتیجه بر میزان وابستگی صنایع بزرگ به گروههای معدود بانکی افزوده میشود. وجود ارتباط نزدیک بین صنایع و جهان فینانسیستها، آزادی عمل شرکتهای صنعتی را که به سرمایه بانکی نیازمندند محدود میکند. به این جهت صنایع بزرگ به تراستیفیکاسیون بانکها (یعنی متحد شدن یا تبدیل آنها به تراست) که بطور روزافزونی تشدید میگردد با احساسات مختلفی مینگرند؛ در حقیقت هم تا کنون بکرات نمودارهایی از سازشهای معینی بین بعضی از گنسرینهای بانکهای بزرگ مشاهده شده است. این سازشها به محدود شدن رقابت منجر میگردد".*

باز هم آخرین کلامی که ما در سیر تکامل امور بانکی به آن برخورد مینماییم، انحصار است.

و اما در مورد ارتباط نزدیک بین بانکها و صنایع باید گفت که همانا در این رشته آنچه تقریباً آشکارتر از همه منظر میگردد نقش نوین بانکهاست. وقتی بانک، سفته کارفرمای معینی را قبول مینماید، برای وی حساب جاری باز میکند و غیره و غیره، این معاملات، چنانچه بطور جداگانه در نظر گرفته شود، ذره‌ای هم از استقلال این کارفرما نمیکاهد و بانک هم از دایره نقش ساده میانجیگری خود گامی فراتر نمینهد. ولی وقتی این معاملات افزایش میپذیرد و قوت میگیرد، وقتی بانک سرمایه‌های عظیمی را در دست خود "جمع مینماید"، وقتی بانک با نگهداشتن حساب جاری بنگاه معینی امکان مییابد (و این امکان در حقیقت هم وجود دارد) بطور روزافزون و هر چه کاملتری از جزئیات اوضاع اقتصادی مشتری خود مطلع گردد، آنوقت در نتیجه این امر سرمایه‌دار صاحب کارخانه بیش از پیش نسبت به بانک در وابستگی کامل قرار میگیرد.

در عین حال بین بانکها و بنگاههای کلان صنایع و بازرگانی، عمل باصطلاح اتحاد شخصی توسعه میپذیرد و این دو به وسیله بچنگ آوردن سهام و بوسیله شرکت رؤسای بانکها در شوراهای نظارت (هیأت‌های مدیره) بنگاههای صنعتی و بازرگانی و بالعکس، با هم یکی میشوند. ایدلس اقتصاددان آلمانی مفصل‌ترین مدارک را درباره این نوع تمرکز سرمایه‌ها و بنگاهها جمع‌آوری نموده است. شش بانک کلان برلن از طریق رؤسای خود در ۳۴۴ شرکت صنعتی و از طریق اعضای هیأت مدیره خود در ۴۰۷ شرکت دیگر یعنی جمعا در ۷۵۱ شرکت نمایندگی داشتند. در ۲۸۹ شرکت - یا دو عضو از هر شورای نظارت و یا ریاست این شوراهای متعلق به آنها بود. در بین این شرکتهای بازرگانی و صنعتی ما با متنوع‌ترین رشته‌های صنایع و همچنین با شرکتهای بیمه، طرق و شوارع، رستورانها، تأثرا و صنایع تولید ابزار هنری و غیره برخورد میکنیم. از سوی دیگر در شوراهای نظارت همان شش بانک (در سال ۱۹۱۰) ۵۱ کارخانه‌دار کلان وجود داشت که رئیس بنگاه کروب و رئیس شرکت عظیم کشتی‌رانی "Hapag" (Hamburg – Amerika)** و غیره و غیره جزو آنها بودند. هر یک از شش بانک از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۱۰ در انتشار سهام و برگهای وام برای صدها شرکت صنعتی که تعداد آنها از ۲۸۱ تا ۴۱۹ بود اشتراک داشت.***

"اتحاد شخصی" بانکها با صنایع بوسیله "اتحاد شخصی" فلان یا بهمان شرکت با دولت تکمیل میگردد. ایدلس مینویسد: "عضویت در شوراهای نظارت داوطلبانه به اشخاص دارای اسم و رسم و نیز به کارمندان عالیرتبه سابق که در صورت تماس با مقامات دولتی قادرند تسهیلات (!!) زیادی فراهم نمایند واگذار میشود..." "در شورای نظارت بانک بزرگ معمولاً با نماینده مجلس یا عضو شهرداری برلن میتوان برخورد نمود."

بنابراین بوجود آمدن و باصطلاح قوام یافتن انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری با تمام سرعت از تمام راههای "طبیعی" و "مافوق طبیعی" به پیش میرود. بین چند صد پادشاه مالی جامعه کنونی سرمایه‌داری بطور منظم تقسیم کار معینی انجام میگیرد:

"مُرَاف با این توسعه حیطه فعالیت عده‌ای کارخانه‌دار بزرگ" (که در هیأت‌های مدیره بانکها و غیره شرکت دارند) "و با واگذاری فقط یک منطقه صنعتی معین در اختیار هر یک از رؤسای بانک در هر شهرستان، تخصص مدیران بانکهای بزرگ بمیزان معینی ترقی میکند. این نوع تخصص بطور کلی فقط در صورت بزرگ بودن مؤسسه بانکی و بخصوص وسعت دامنه ارتباطهای صنعتی آن امکانپذیر است. این تقسیم کار از دو جهت انجام میگیرد: از یک طرف تماس با صنایع من حیث المجموع به یکی از رؤسا بر حسب تخصصی که دارد واگذار میشود، از طرف دیگر هر رئیسی نظارت در امور بنگاههای مختلف یا گروهی از بنگاههایی را که از لحاظ حرفه یا منافع با یکدیگر نزدیکند، بر عهده میگیرد..." (سرمایه‌داری دیگر به حدی رشد کرده است که میتواند در امور بنگاههای مختلف نظارت متشکلی داشته باشد)... "یکی تخصصش مربوط به صنایع آلمان و گاهی حتی فقط مربوط به صنایع آلمان غربی است (آلمان غربی صنعتی‌ترین قسمت آلمان است)، دیگری تخصصش در رشته ارتباط با دولتها و صنایع خارجی و اطلاع از شخصیت کارخانه‌داران و غیره و در رشته امور مربوط به بورس و غیره است. علاوه بر این چه بسا به هریک از رؤسای بانکها مأموریت اداره منطقه مخصوص و یا رشته مخصوصی از صنایع واگذار میشود. یکی بطور عمده در شوراهای نظارت شرکتهای برق کار میکند، دیگری در فابریکهای شیمیایی، آجوسازی و

*- نقل قول از شولتسه گورننیتس در Grundriss der Sozialökonomik ، ص. ۱۵۵

** - "هاپاگ" (هامبورگ-آمریکا).

*** - ایدلس و ریسر - کتابهای نامبرده.

یا کارخانه قند و سومی در عده کمی از بنگاههای منفرد و در عین حال در شورای نظارت شرکت بیمه کار میکند... خلاصه شکی نیست که در بانکهای بزرگ به نسبتی که دامنه معاملات وسعت میپذیرد و تنوع آنها بیشتر میشود، تقسیم کار بین مدیران آنها نیز بیشتر میگردد - به این منظور (و برای حصول این نتیجه) که بتوان کار مدیران را از معاملات باصطلاح صرفا بانکی کمی بالاتر برد، بر توانایی آنها به هنگام قضاوت در امور افزود، نکته‌سنجی آنها را در مسائل عمومی مربوط به صنعت و نیز در مسائل تخصصی مربوط به رشته‌های جداگانه صنعت بیشتر کرد و برای فعالیت در منطقه نفوذ صنعتی بانک حاضرشان نمود. این سیستم بانکها ضمنا از این راه که بانکها میکوشند در شورای نظارت خود اشخاصی را که با صنایع بخوبی آشنا هستند و نیز کارفرمایان و کارمندان عالیرتبه سابق و بخصوص کارمندان ادارات راه آهن و معادن و غیره را انتخاب نمایند، تکمیل میگردد.*

در بانکهای فرانسه نیز ما با اندکی اختلاف شکل، سازمانهایی از همین نوع مشاهده میکنیم. مثلا یکی از سه بانک کلان فرانسه یعنی "بانک استقراضی لیون" شعبه مخصوصی بنام "شعبه جمع‌آوری اطلاعات مالی (service des études financiers)" دایر نموده است. در این شعبه بیش از پنجاه مهندس، کارشناس آمار، اقتصاددان، حقوقدان و غیره بطور دائمی کار میکنند. هزینه نگهداری این شعبه در سال بالغ بر ششصد تا هفتصد هزار فرانک است. این شعبه به نوبه خود به هشت دایره تقسیم شده است: یکی اطلاعات مخصوص به بنگاههای صنعتی را جمع‌آوری میکند، دیگری به بررسی آمار عمومی مشغول است، سومی امور مربوط به شرکتهای راه آهن و کشتیرانی را مطالعه مینماید، چهارمی در اطراف اوراق بهادار و پنجمی درباره گزارشهای مالی تحقیق مینماید و قس علیهذا.**

نتیجه‌ای که حاصل میشود از یک طرف آمیختگی روزافزون با به اصطلاح ن.ای. بوخارین، که اصطلاح بموردی است، جوش خوردن سرمایه‌های بانکی و صنعتی است و از طرف دیگر رشد بانکها و تبدیل آنها به مؤسساتی است که در حقیقت "جنبه اونیورسال" دارند. در مورد این مسأله ما ذکر اصطلاحات دقیق ایدلس یعنی نویسنده‌ای را که در این قضیه بهتر از هر کس مطالعه کرده است، ضروری میدانیم:

"با بررسی ارتباطات صنعتی من حیث المجموع ما به این نتیجه میرسیم که مؤسسات مالی که برای صنایع کار میکنند جنبه اونیورسال دارند. بر خلاف شکل‌های دیگر بانکها و بر خلاف خواستهایی که گاهی در مطبوعات مطرح میگردد و طلب میشود که بانکها باید در رشته معینی از امور یا بخش معینی از صنایع تخصص حاصل نمایند تا دچار تزلزل نگردند، بانکهای بزرگ میکوشند ارتباطات خود را با بنگاههای صنعتی - از لحاظ محل و نوع تولید حتی‌المقدور متنوع‌تر سازند و آن ناموزونی‌ها را که در توزیع سرمایه بین مناطق مختلف و یا رشته‌های گوناگون صنایع وجود دارد و ریشه آن در تاریخ تأسیس بنگاههای مختلف نهفته است - برطرف سازند." "یک تمایل عبارت از این است که ارتباط با صنایع به یک پدیده عمومی مبدل شود، و تمایل دیگر این است که این ارتباط محکمتر و شدیدتر گردد؛ این دو تمایل در شش بانک بزرگ بطور ناقص ولی به میزان قابل ملاحظه و بطور یکسانی عملی شده است." محافل بازرگانی و صنعتی اغلب از "تروریسم" بانکها شکایت میکنند. و تعجب‌آور نیست که این قبیل شکایات وقتی میشود که بانکهای بزرگ آنطور که مثال زیرین نشان میدهد "فرمانروایی میکنند". در تاریخ نوزدهم نوامبر سال ۱۹۰۱ یکی از بانکهای د. برلن (نام چهار بانک کلان با حرف د آغاز میشود) به هیأت مدیره سندیکای سیمان شمال باختری و مرکز آلمان نامه‌ای به شرح زیر تسلیم نمود: "از اطلاعیه‌ای که شما روز ۱۸ ماه جاری در روزنامه فلان منتشر کرده‌اید، معلوم میشود که ما باید این موضوع را ممکن بدانیم که در جلسه عمومی سندیکای شما که قرار است سیام ماه جاری تشکیل گردد، تصمیماتی اتخاذ خواهد شد که ممکن است در بنگاه شما تغییراتی را که برای ما قابل پذیرفتن نیست موجب گردد. به این جهت ما با نهایت تأسف مجبوریم اعتباری را که شما از آن استفاده میکردید، قطع نماییم... ولی اگر در این جلسه عمومی تصمیماتی که برای ما غیر قابل پذیرفتن است اتخاذ نگردد و به ما در این مورد از لحاظ آتیه تضمینات لازمه داده شود، آنگاه حاضر خواهیم بود درباره صدور اعتبار جدیدی برای شما داخل مذاکره شویم."***

در حقیقت اینها همان شکایاتی است که سرمایه کوچک از فشار سرمایه بزرگ دارد، فقط با این فرق که ما در اینجا یک سندیکای تمام و کمال را در ردیف "کوچک‌ها" میبینیم! مبارزه قدیمی سرمایه کوچک و بزرگ در مرحله جدید و بمراتب بالاتری تجدید میشود. واضح است که بنگاههای میلیاردی بانکهای بزرگ، ترقیات فنی را نیز میتوانند با وسایلی که به هیچ وجه با وسایل سابق قابل قیاس نیست بجلو سوق دهند. مثلا بانکهای شرکت‌های خاصی را برای پژوهشهای فنی تشکیل میدهند که از نتایج آنها البته فقط بنگاههای صنعتی "دوست" استفاده میکنند. از این قبیل است "شرکت مأمور بررسی مسائل مربوط به راه‌آهنهای برقی" و "دفتر مرکزی پژوهشهای علمی و فنی" و غیره. خود مدیران بانکهای بزرگ نیز نمیتوانند به این نکته پی نبرند که یک نوع شرایط جدیدی در اقتصاد ملی بوجود میآید، ولی آنها در برابر این شرایط ناتوانند:

*. ایدلس. کتاب نامبرده، ص. ۱۵۷.

** مقاله Eug. Kaufmann درباره بانکهای فرانسه در "Die Bank" شماره ۲ سال ۱۹۰۹، صفحه ۸۵۱ و صفحات بعد.

*** دکتر اسکار اشتیلیخ؛ "پول و شبکه بانکی"، برلن ۱۹۰۷، ص. ۱۴۸.

ایدلس مینویسد: "کسانی که در جریان سالهای اخیر در تغییر و تبدیل مقامهای ریاست و عضویت شوراهای نظارت بانکهای بزرگ دقت کرده باشند، ممکن نیست متوجه این موضوع نشده باشند که چگونه این مقامات بتدریج بدست افرادی میافتد که دخالت فعال در تکامل عمومی صنایع را وظیفه ضروری و بیش از پیش مبرم بانکهای بزرگ می‌شمارند ضمناً بین این افراد و رؤسای سابق بانکها از اینجا اختلافاتی در زمینه کار که اغلب نظرهای شخصی در آن دخالت دارد بروز مینماید. مطلب اصلی در اینجا این است که آیا بانکها که مؤسسات اعتبار دهنده هستند از این دخالت بانکها در پروسه صنعتی تولید آسیب نمی بینند و آیا این کار که هیچ وجه مشترکی با میانجیگری در واگذاری اعتبار ندارد و بانک را به حیطه‌ای میکشاند که در نتیجه بیش از پیش تابع سیادت کورکورانه بازار صنایع میگردد پرنسپ‌های معتبر را خدشه‌دار نمیسازد و سودهای مطمئن را از بین نمیرد. اینها مطالبی است که عده زیادی از مدیران سابق بانکها اظهار میدارند و حال آنکه اکثریت مدیران جوان برآنند که ضرورت دخالت فعال در کارهای مربوط به صنعت نظیر همان ضرورتی است که بانکهای بزرگ و بنگاههای بانکی صنعتی نوین را بموازات صنایع بزرگ کنونی بوجود آورده است. تنها نکته‌ای که هر دو طرف در آن با یکدیگر توافق دارند این است که برای کار جدید بانکهای بزرگ نه پرنسپ‌های استواری وجود دارد و نه اهداف مشخص".*

سرمایه‌داری سابق دورانش سپری شده است. سرمایه‌داری نوین عبارت است از انتقال به چیزی. جستجوی "پرنسپ‌های استوار و اهداف مشخص" برای "آشتی دادن" انحصار با رقابت آزاد، البته کاری است بیهوده. اعترافات پراتیسین‌ها به هیچ وجه با مدیحه‌سرایی‌های مبتذلی که به توسط مدافعین آتشین سرمایه‌داری از قبیل شولتسه گورنیتس، لیفمان و "تئورسین‌هایی" نظیر آنها در باره محسنات سرمایه‌داری "متشکل" میشود، شباهتی ندارد. در مورد این مسأله مهم که تثبیت قطعی "کار جدید" بانکهای بزرگ به چه زمانی مربوط میشود ما جواب نسبتاً دقیق را از ایدلس میشنویم:

"مشکل بتوان گفت ارتباط بین بنگاههای صنعتی با مضمون جدید و شکلهای جدید و ارگانهای جدید آنها یعنی: بانکهای بزرگ که دارای سازمانی در عین حال هم متمرکز و هم غیر متمرکز هستند - بمثابه یک پدیده مشخص اقتصاد ملی - قبل از سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ برقرار شده باشد؛ از لحاظ معینی حتی میتوان این نقطه مبدا را با سال ۱۸۹۷ مقارن دانست که در آن، بنگاه‌هایی که برای اولین بار بخاطر ملاحظات سیاست صنعتی بانکها، شکل جدید سازمان غیر متمرکز را وضع کردند - به مقیاس وسیعی با یکدیگر "درآمیختند". این نقطه مبدا را شاید هم بتوان با زمان دیرتری مقارن دانست، زیرا فقط بحران سال ۱۹۰۰ بود که پروسه تمرکز را هم در صنایع و هم در امور بانکی بمیزان بسیار عظیمی تسریع نمود و این پروسه را تحکیم کرد و برای اولین بار تماس با صنایع را به انحصار واقعی بانکهای بزرگ تبدیل نمود و این تماس را بطور قابل ملاحظه‌ای نزدیکتر و شدیدتر کرد".**

بنابراین قرن بیستم نقطه تحولی است که در آن سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری نوین و سیادت سرمایه بطور کلی به سیادت سرمایه مالی تبدیل میشود.

*- ایدلس. کتاب نامبرده. ص - ۱۸۳ - ۱۸۴

** - ایدلس. کتاب نامبرده. ص. ۱۸۱

هیلفردینگ مینویسد: "بخش روزافزونی از سرمایه صنعتی به کارخانه‌داری که آن را بکار می‌برند متعلق نیست. آنها فقط از طریق بانک، سرمایه بدست می‌آورند و بانک نسبت به آنان در حکم نماینده صاحبان این سرمایه است. از طرف دیگر بانک هم مجبور است بخش روزافزونی از سرمایه‌های خود را در صنایع جایگیر سازد. در نتیجه این امر بانک به نسبت روزافزونی جنبه سرمایه‌دار صنعتی را بخود می‌گیرد. بنابراین من یک چنین سرمایه بانکی یعنی سرمایه بشکل پولی را که بدین وسیله در حقیقت امر به سرمایه صنعتی مبدل شده است سرمایه مالی مینامم." "سرمایه مالی: سرمایه‌ای است که در اختیار بانکها بوده و به توسط کارخانه‌داران بکار می‌افتد".*

این تعریف کامل نیست، زیرا در آن به یکی از مهمترین نکات یعنی به رشد تمرکز تولید و سرمایه که شدت آن بعدی است که به انحصار منجر می‌گردد و هم اکنون منجر گردیده، اشاره‌ای نمیشود. ولی در تمام رساله هیلفردینگ عموماً و در دو فصل مقدم بر فصلی که این تعریف از آن نقل گردیده، خصوصاً روی نقش انحصارهای سرمایه‌داری تکیه شده است.

تاریخ پیدایش سرمایه مالی و مضمون این مفهوم عبارت است از: تمرکز تولید؛ تشکیل انحصارهایی که در نتیجه رشد این تمرکز بوجود می‌آیند؛ در آمیختن یا جوش خوردن بانکها با صنعت.

اکنون ما باید به توصیف این موضوع بپردازیم که چگونه "فرمانروایی" انحصارهای سرمایه‌داری در شرایط عمومی تولید کالایی و مالکیت خصوصی بطور اجتناب ناپذیری به سیادت الیگارش مالی مبدل میشود. این نکته را متذکر میشویم که نمایندگان علم بورژوازی آلمان (و نه تنها آلمان) نظیر ریسر، شولتسه گورنیتس، لیفمان و غیره مدافعین آتشین امپریالیسم و سرمایه مالی هستند. آنها "مکانیسم" پیدایش الیگارش، شیوه‌های آن، میزان درآمدهای آن، اعم از "حلال یا حرام" ارتباط آن را با پارلمانها و غیره و غیره آشکار نساخته بلکه پرده‌پوشی مینمایند و آن را زیب و زینت میدهند. آنها بوسیله استعمال عبارات مطمئن و مبهم و دعوت رؤسای بانکها به "احساس مسئولیت" و ستایش "وظیفه‌شناسی" کارمندان دولتی پروس و بوسیله تجزیه و تحلیل جدی جزئیات طرحهای قانونی کاملاً بی‌اهمیت درباره "نظارت" و درباره "وضع مقررات تنظیم کننده" و نیز بوسیله مُمَلِّبافی‌های تئوریک نظیر مثلاً تعریف "عملی" زیرین پروفیسور لیفمان، گریبان خود را از شر این "مسائل لعنتی" خلاص مینمایند. پروفیسور لیفمان میگوید "... : "بازرگانی فعالیتی است پیشه‌ورانه که هدف آن جمع‌آوری نعمات و محافظت آنها و در اختیار گذاردن آنهاست"*** در کتاب پروفیسور روی این کلمات تکیه شده و با حروف برجسته نوشته شده است)... از اینجا چنین نتیجه میشود که در دوران انسانهای اولیه هم که از مبادله خبری نبود بازرگانی وجود داشته و در جامعه سوسیالیستی هم وجود خواهد داشت!

ولی واقعیات دهشتناکی که به سیادت دهشتناک الیگارش مالی مربوط است چنان آشکار و عیان است که در همه کشورهای سرمایه‌داری خواه در آمریکا، خواه در فرانسه، خواه در آلمان نشریاتی بوجود آمده که گرچه در آنها از نظریات بورژوایی پیروی میشود ولی با این حال الیگارش مالی را بطور تقریباً صحیحی تصویر میکند و آن را بنحوی که البته جنبه خرده بورژوایی دارد مورد انتقاد قرار میدهد.

در رأس تمام مسائل باید آن "سیستم اشتراکی" را قرار داد که فوقاً چند کلمه‌ای در باره آن صحبت شد. مثلاً هایمان اقتصاددان آلمانی که تقریباً میتوان گفت زودتر از دیگران به این موضوع توجه کرده است ماهیت قضیه را چنین توصیف میکند:

"شرکت اصلی (که ترجمه تحت اللفظی آن "شرکت مادر" است) به توسط یکی از مدیران کنترل میشود؛ این شرکت به نوبه خود بر شرکتهای وابسته بخود (شرکتهای دختر) و شرکتهای اخیر بر "شرکتهای نوه" و قس علیهذا تسلط دارند. به این طریق با داشتن سرمایه‌ای که آنقدرها هم هنگفت نباشد میتوان بر رشته‌های عظیمی از تولید تسلط داشت. در حقیقت هم وقتی داشتن ۵۰ درصد سرمایه همیشه برای کنترل شرکت سهامی کافی باشد، در این صورت مدیر شرکت برای اینکه بتواند ۸ میلیون سرمایه "شرکتهای نوه" را تحت کنترل خود قرار دهد، کافی است فقط یک میلیون سرمایه داشته باشد. و اگر این "آمیختگی" از این هم فراتر رود، آنگاه میتوان با یک میلیون سرمایه، ۱۶ میلیون، ۳۲ میلیون و بیشتر را تحت کنترل قرار داد".***

در حقیقت هم تجربه نشان میدهد برای اداره امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۴۰ درصد سهام کافی است****، زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جزء عملاً هیچگونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و

*- ر. هیلفردینگ؛ "سرمایه مالی"، مسکو ۱۹۱۲، ص. ۳۳۸ - ۳۳۹

** - R. Liefmann کتاب نامبرده، ص. ۴۷۶

*** - Hans Gideon Heymann; "Die gemischten Werke im deutschen Grosseisengewerbe", St. 1904, P.268-269.

**** - Liefmann, Beteiligungsges, etc ، ص. ۲۵۸، از روی چاپ اول.

غیره ندارند. "دمکراسی شدن" سهامداران که سفسطه‌جویان بورژوا و "باصطلاح سوسیال دمکراتهای" اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود میکنند که انتظار دارند) به "سرمایه جنبه دمکراتیک بدهد" و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بیفزاید و قس‌علیهذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارشی مالی. ضمناً به همین جهت است که در کشورهای سرمایه‌داری مترقی‌تر یا قدیمی‌تر و "مجرب‌تر" - قانون، انتشار سهامهای کوچکتر را مجاز می‌شمارد. در آلمان قانون، اجازه انتشار سهام کمتر از ۱۰۰۰ مارکی را نمیدهد و سلاطین مالی آلمان به انگلستان که در آن قانون انتشار سهام یک پوند استرلینگ (معادل ۲۰ مارک، حدود ۱۰ روبل) را هم اجازه میدهد با حسرت مینگرند. زیمنس یکی از بزرگترین کارخانه‌داران و بزرگترین "سلاطین مالی" آلمان در تاریخ ۷ ژوئن سال ۱۹۰۰ در رایش‌تاک اظهار داشت "سهام یک پوندی پایه امپریالیسم انگلستان را تشکیل میدهد".* این تاجر چگونگی امپریالیسم را عمیق‌تر و "مارکسیستی‌تر" از آن نویسنده بی‌نزاکتی درک کرده که بانی مارکسیسم روس محسوب میشود(۶) و در عین حال بر آن است که امپریالیسم فقط خاصیت نكوهیده یکی از ملتها است...

ولی "سیستم اشتراک" نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصارطلبان است، بلکه علاوه بر آن به آنها اجازه میدهد بدون مجازات به هر عمل مظنون و کثیفی مبادرت ورزند و مردم را بچاپند، زیر رهبران "شرکت مادر" رسماً یعنی بموجب قانون در مقابل اعمال "شرکت دختر" که "مستقل" محسوب شده و بتوسط آنها میتوان هر کاری را از پیش برد، هیچگونه مسئولیتی ندارند. اینک نمونه‌ای که ما از شماره ماه مه سال ۱۹۱۴ مجله آلمانی "بانک" بدست آورده ایم:

"شرکت سهامی پولادفتری" در کاسل چند سال قبل یکی از پُردآمدترین بنگاه‌های آلمان بشمار میرفت. ولی در نتیجه سوء اداره کار را بجایی رساند که بهره سهام از ۱۵ درصد به صفر درصد تنزل نمود. بطوری که معلوم شد هیأت مدیره بدون اطلاع سهامداران مبلغ ۶ میلیون مارک به یکی از "شرکتهای دختر" خود بنام "هاسیا" که سرمایه اسمی آن فقط چند صد هزار مارک بود، وام داد. درباره این وام که تقریباً سه بار بیش از سرمایه سهامی "شرکت مادر" است، در ترازنامه شرکت، هیچگونه اشاره‌ای نشده؛ از نقطه نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و ممکن بود دو سال تمام هم بطول انجامد، زیرا هیچیک از مقررات قانون بازرگانی بدینوسیله نقض نمیشد. رئیس شورای نظارت که به سمت مسئول، ترازنامه‌های جعلی را امضاء میکرد ریاست اتاق بازرگانی کاسل را عهده‌دار بود و هنوز هم عهده‌دار است. سهامداران از این وامی که به شرکت "هاسیا" داده شده بود فقط مدتها بعد مطلع شدند، یعنی هنگامی که معلوم شد این عمل اشتباه بوده است... (نویسنده میبایست کلمه اشتباه را در گیومه میگذاشت)... "و فقط هنگامی که سهام شرکت "پولادفتری" در نتیجه این که افراد آگاه از جریان قضایا، شروع به فروش آنها نمودند تقریباً صد در صد تنزل کرد...

... "این نمونه تیبیک تردستی یا ترازنامه‌ها که از امور عادی شرکتهای سهامی است برای ما روشن می‌سازد چرا هیأت‌های مدیره شرکتهای سهامی با آرامش خاطری بمراتب بیش از کارفرمایان خصوصی به معاملات توأم با ریسک مبادرت می‌ورزند. تکنیک نوین تنظیم ترازنامه‌ها نه فقط به آنها امکان میدهد معاملات توأم با ریسک را از سهامداران متوسط پوشیده دارند بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در کار ذینفعند اجازه میدهد در صورت عدم موفقیت در این اقدام از طریق فروش بموقع سهام، مسئولیت را از گردن خود دور سازند و حال آنکه کارفرمای منفرد در مقابل تمام کارهای خود باید حساب پس بدهد...

ترازنامه‌های عده زیادی از شرکتهای سهامی شبیه به آن پالیمپست‌های مشهور قرون وسطایی است که ابتدا میبایست تمام آنچه را که روی آنها نوشته شده بود زدود تا علائمی که زیر آن نوشته شده و مضمون واقعی آنها را تشکیل میداد واضح گردد" (پالیمپست کاغذ مخصوصی از پوست حیوانات بود که روی متن نوشته اصلی آن را با ماده‌ای میپوشاندند و متن دیگری روی آن مینوشتند).

ساده‌ترین و به همین جهت متداولترین وسیله مکتوم ماندن چگونگی ترازنامه‌ها این است که یک بنگاه واحد از طریق تأسیس "شرکتهای دختر" یا از طریق ملحق ساختن یک چنین شرکتهایی به چند قسمت تقسیم شود. فواید این سیستم از نقطه نظر هدفهای گوناگون خواه مشروع و خواه نامشروع بقدری واضح است و آشکار است که در حال حاضر شرکتهای بزرگی که چنین سیستمی را نپذیرفته باشند صرفاً در حکم استثناء هستند.**

نویسنده بعنوان نمونه بزرگترین شرکت انحصاری که به وسیعترین شکلی از این سیستم استفاده مینماید "شرکت کل الکتریک" را که دارای شهرت زیادی است (AEG) که بعداً هم درباره‌اش صحبت خواهیم کرد، نام میبرد. در سال ۱۹۱۲ بر این عقیده بودند که این شرکت در ۱۷۵ تا ۲۰۰ شرکت اشتراک دارد و بدیهی است که بر آنها سیادت داشته

* - شولتسه گورنیتس؛ "بانکهای اعتبار دهنده آلمان"، نشریه "ارگان اقتصاد اجتماعی"، توینگن، سال ۱۹۱۵، جلد دوم، ص. ۱۱۰.

** - L. Eschwege; "Tochtergesellschaften", "Die Bank", 1914, I, P.545. اشومه‌گه؛ "شرکتهای دختر"، "بانک" ۱۹۱۴، ص ۵۴۵.

و سرمایه‌ای را که جمعا بالغ بر یک میلیارد و نیم مارک میشود در قبضه خود دارد.* انواع مقررات بازرسی و انتشار ترازنامه‌ها و تنظیم طرح معین برای آنها و برقراری نظارت و غیره یعنی تدابیری که پروفیسورها و مأمورین دولتی دارای حُسن نیت - که حُسن نیتشان متوجه دفاع از سرمایه‌داری و تزیین آنست - توجه مردم را به آن معطوف میدارند، هیچیک نمیتواند حائز کوچکترین اهمیتی باشد. زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچکس را نمیتوان از خرید و فروش و مبادله سهام و گرو گذاشتن آنها منع نمود.

در این باره از روی پیکره هائی که ی. آگاد ذکر نموده میتوان قضاوت کرد که "سیستم اشتراک" در بانکهای بزرگ روس چه دامنه‌ای بخود گرفته است. نامبرده ۱۵ سال کارمند بانک روس و چین بود و در ماه مه سال ۱۹۱۴ کتابی تحت عنوان "بانکهای بزرگ و بازار جهانی" که چندان عنوان دقیقی نیست منتشر نمود. ** نویسنده، بانکهای بزرگ روس را به دو گروه اساسی تقسیم مینماید: (آ) آنهایی که با "سیستم اشتراک" کار میکنند و (ب) آنهایی که "مستقلند"، ولی نویسنده پیش خود کلمه "استقلال" را به معنای استقلال در مقابل بانکهای خارجی میفهمد؛ نویسنده گروه اول را به سه گروه فرعی تقسیم میکند: (۱) اشتراک آلمان، (۲) انگلیس، (۳) فرانسه - و در اینجا "اشتراک" و سیادت بزرگترین بانکهای خارجی ملیتهای نامبرده را در نظر دارد. نویسنده سرمایه‌های بانکها را به سرمایه‌هایی که در رشته‌های "محصول‌آور" (یعنی بازرگانی و صنایع) بکار میرود و به سرمایه‌هایی که در رشته "اسپکولاسیون" (یعنی در معاملات بورسی و مالی) بکار میرود تقسیم مینماید و از نقطه‌نظر خرده بورژوازی و رفرمیستی خود که از خصوصیات اوست بر این عقیده است که گویا با وجود سرمایه‌داری میتوان سرمایه‌گذاری نوع اول را از نوع دوم جدا کرد و دومی را از بین برد.

پیکره هائی که نویسنده ذکر میکند به این قرار است (رجوع شود به صفحه ۵۷۳ منتخب آثار. مترجم). از روی این جدول دیده میشود که از مبلغ تقریباً چهار میلیارد روبل سرمایه "فعال" بانکهای بزرگ بیش از سه چهارم یعنی بیش از ۳ میلیارد روبل سهم بانکهایی است که در ماهیت امر در حکم "شرکتهای دختر" بانکهای خارجی و در نوبه اول بانکهای پاریس (یعنی سه بانک مشهور؛ اتحاد پاریس، بانک پاریس و هلند، شرکت کل) و بانکهای برلن (بخصوص بانک آلمان و شرکت خرید بروات) هستند. دو بانک از بزرگترین بانکهای روس یعنی "بانک روس" (بانک بازرگانی خارجی روس) و "بانک بین‌المللی" (بانک بازرگانی بین‌المللی سن پترزبورگ) سرمایه‌های خود را در فاصله بین سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ از ۴۴ میلیون به ۹۸ میلیون روبل و ذخیره خود را از ۱۵ میلیون به ۳۹ میلیون روبل افزایش دادند "در حالی که سه ربع از سرمایه‌ای که در جریان بود سرمایه آلمانی بود"؛ بانک اول به

*- کورت هاینینگ؛ "راه تراست الکتریک"، "زمان نو"، سال ۱۹۱۲ (سی‌امین سال انتشار)
Kurt Heining; "Der Weg des Elektrotrusts", "Neue Zeit" 1912, 2, P.484.

** ی. آگاد؛ "بانکهای بزرگ و بازار جهانی. اهمیت اقتصادی و سیاسی بانکهای بزرگ در بازار جهانی و نفوذ آنها در اقتصاد ملی روسیه و مناسبات آلمان و روسیه"، برلن.
E. Agahd; "Grossbanken und Weltmarkt. Die wirtschaftliche und politische Bedeutung der Grossbanken im Weltmarkt unter Berücksichtigung ihres Einflusses auf Russlands Volkswirtschaft und die deutsch-russischen Beziehungen", Berl. 1914.

"کنسرن" "بانک آلمان" در برلن و بانک دوم به "شرکت خرید بروات" برلن تعلق دارد. آگاد نیکفطرت، بسی برآشفته است از

موجودی بانکها (از روی گزارشهای اکتبر - نوامبر سال ۱۹۱۳)
بر حسب میلیون روبا

مبالغ سرمایه گذاری			گروه بانکهای روس:	
جمعاً	در رشته احتکار	در رشته های محصول آور		
۱۲۷۲/۸	۸۵۹/۱	۴۱۳/۷	۴ بانک: بازرگانی سیبری؛ روس؛ بین المللی؛ خرید بروات	الف (۱)
۴۰۸/۴	۱۶۹/۱	۲۳۹/۳	۲ بانک: بازرگانی و صنعتی؛ روس و انگلیس	الف (۲)
۱۳۷۳/۰	۶۶۱/۲	۷۱۱/۸	۵ بانک: روس و آسیا؛ خصوصی سن پتربورگ؛ آزوف - دن؛ اونیون مسکو؛ بازرگانی روس و فرانسه	الف (۳)
۳۰۵۴/۲	۱۶۸۹/۴	۱۳۶۴/۸	۱۱ بانک جمع الف	
۸۹۵/۳	۳۹۱/۱	۵۰۴/۲	۸ بانک: تجارتي مسکو؛ ولگا - کاما؛ یونکر و شرکاء؛ بازرگانی سن پتربورگ؛ واولرگ سابق؛ مسکو - ریابوشینسکی سابق؛ خرید بروات مسکو؛ بازرگانی مسکو و خصوصی مسکو	ب)
۳۹۴۹/۵	۲۰۸/۵	۱۸۶۹/۰	۱۹ بانک جمع ب	

اینکه بانکهای آلمان اکثریت سهام را قبضه کرده اند و به این سبب سهامداران روس ناتوانند. بدیهی است کشور صادر کننده سرمایه، سرگل منافع را دستچین میکند؛ مثلاً "بانک آلمان" در برلن پس از انتشار سهام بانک بازرگانی سیبری در برلن این سهام را یکسال در کیف خود نگهداشت و سپس به نرخ ۱۹۳ بابت ۱۰۰ یعنی تقریباً دو برابر بهای اولیه بفروش رساند و به این طریق قریب ۶ میلیون روبل نفع "عایدش شد". این نفع را هیلفردینگ "نفع حق التأسيس" نامیده است.

نویسنده تمام "قدرت" بزرگترین بانکهای پتربورگ را به مبلغ ۸۲۳۵ میلیون روبل یعنی تقریباً ۸/۲۵ میلیارد برآورد میکند و ضمناً "اشتراک" با به عبارت صحیحتر سیادت بانکهای خارجی را بدین طریق تقسیم میکند: بانکهای فرانسه ۵۵ درصد، بانکهای انگلستان ۱۰ درصد، بانکهای آلمان ۳۵ درصد. از این مبلغ یعنی ۸۲۳۵ میلیون روبل سرمایه در جریان طبق حساب نویسنده ۳۶۸۷ میلیون یعنی متجاوز از ۴۰ درصد به سندیکاهای زیر میرسد: پروداوگل، پرودامت، سندیکاهای صنایع نفت و فلزسازی و سیمان. بنابراین آمیختگی سرمایه بانکی و صنعتی که نتیجه پیدایش انحصارهای سرمایه داری است، در روسیه نیز گامهای عظیمی جلو برداشته است.

سرمایه مالی که در دستهای معدودی متمرکز شده و از انحصار واقعی برخوردار است از بابت حق التأسيس و انتشار اوراق بهادار و از محل وامهای دولتی و غیره سودهای هنگفت و روزافزونی به چنگ میآورد و به این طریق سیادت الیگارش مالی را تحکیم مینماید و تمام جامعه را خراجگذار صاحبان انحصارات میکند. اینک یکی از نمونه های بیشمار "فرمانفرمایی" تراستهای آمریکایی که هیلفردینگ ذکر میکند: در سال ۱۸۸۷ هاوممیر از طریق در هم آمیختن ۱۵ کمپانی کوچک که مجموع سرمایه آنها بالغ بر ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار بود تراست قند را تأسیس نمود. و اما سرمایه تراست بنا به اصطلاح آمریکایی "با آب مخلوط شده" و به مبلغ ۵۰ میلیون دلار تعیین شده بود. این "سرمایه گذاری متورّم" بحساب تحصیل سودهای انحصاری آینده انجام گرفته بود، همانگونه که تراست فولاد نیز در همان آمریکا بحساب تحصیل سودهای انحصاری آینده بطور روزافزونی زمینهای دارای معدن آهن را خریداری مینماید. در حقیقت هم تراست قند با تعیین قیمتهای انحصاری چنان درآمد هنگفتی بدست آورد که با آن توانست بابت

سرمایه‌ای که هفت بار " با آب مخلوط شده بود" ۱۰ درصد بهره سهام پردازد که تقریباً ۷۰ درصد سرمایه‌ای است که هنگام تأسیس تراست واقعاً پرداخت شده بود؛ در سال ۱۹۰۹ سرمایه تراست ۹۰ میلیون دلار بود. طی ۲۲ سال سرمایه بیش از ۱۰ برابر شد.

در فرانسه سیادت "الیگارش‌های مالی" (رجوع شود به کتاب مشهور لیزیس که چاپ پنجم آن در سال ۱۹۰۸ منتشر شد. عنوان این کتاب چنین است: "بر ضد الیگارش‌های مالی در فرانسه") فقط اندکی شکل دیگری بخود گرفته است. چهار بانک از بزرگترین بانک‌های آنجا در مورد انتشار اوراق بهادار از انحصاری برخوردارند که نسبی نبوده بلکه "انحصار مطلق" است. در واقع این خود، "تراست بانک‌های بزرگ" است. این انحصار، سودهای انحصاری حاصله از انتشار اوراق بهادار را تأمین میکند. کشوری که وام میگیرد معمولاً از کل مبلغ وام ۹۰ درصد بیشتر عایدش نمیشود؛ ۱۰ درصد آن عاید بانکها و سایر میانجیها میشود. سود بانکها از وام روس و چین که مبلغ آن ۴۰۰ میلیون فرانک بود، ۸ درصد و از وام روس (۱۹۰۴) که مبلغ آن ۸۰۰ میلیون بود. ده درصد و از وام مراکش (۱۹۰۴) که مبلغ آن ۶۲ میلیون و نیم بود ۱۸/۷۵ درصد را تشکیل میداد. سرمایه‌داری که تکامل خود را از سرمایه تنزیلی کوچک شروع میکند این تکامل را با سرمایه تنزیلی عظیم به پایان میرساند. لیزیس میگوید: "فرانسوی‌ها تنزیل خواران اروپا هستند". تمام شرایط زندگی اقتصادی در نتیجه این تغییر ماهیت سرمایه‌داری دچار تغییرات عمیقی میگردد. "کشور" میتواند از طریق تنزیل سرمایه در شرایط رکود اهالی و صنایع و بازرگانی و حمل و نقل دریایی، غنی شود. "۵۰ نفر با سرمایه‌ای به مبلغ ۸ میلیون فرانک میتوانند دو میلیارد فرانک را در چهار بانک تحت اختیار خود گیرند". سیستم "اشتراک" نیز که اکنون دیگر ما با آن آشنا هستیم همین عواقب را در بر دارد: یکی از بزرگترین بانکها یعنی "شرکت کل (Société Générale)" ۶۴ هزار برگ وام بنام "شرکت دختر" خود موسوم به "کارخانه‌های قند در مصر" منتشر میسازد. نرخ هنگام انتشار ۱۵۰ درصد است یعنی اینکه بانک از هر روبل ۵۰ کپک سود میبرد. بطوری که معلوم شد بهره سهام این شرکت، جعلی بود و "مردم" در حدود ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون فرانک متضرر شدند؛ "یکی از رؤسای "شرکت کل" عضو هیأت مدیره "کارخانه‌های قند" بود". شگفتی نیست که نویسنده مجبور شده است چنین استنتاج نماید که: "جمهوری فرانسه یک موناشرشی مالی" و "سیادت کامل الیگارش‌های مالی است؛ این الیگارش‌های هم بر مطبوعات مسلط است و هم بر حکومت".*

بهره‌دهی سرشار نشر اوراق بهادار که یکی از معاملات عمده سرمایه مالی است، در تکامل و استحکام الیگارش‌های مالی نقش بسیار مهمی ایفاء مینماید. مجله آلمانی "بانک" مینویسد: "در درون کشور حتی یک معامله را نیز نمیتوان نام برد که ولو بطور تقریب متضمن آن سود کلانی باشد، که از میانجیگری در دادن وام به کشورهای خارجی، حاصل می‌آید".**

"حتی یک معامله بانکی را هم نمیتوان نام برد که مانند نشر اوراق بهادار متضمن یک چنین سود هنگفتی باشد". بنا بر آماری که در مجله "اکنومیست آلمان" مندرج است سود حاصله از نشر اوراق بهادار بنگاه‌های صنعتی بطور متوسط در سال از این قرار است:

سال	درصد
۱۸۹۵	۳۸/۶
۱۸۹۶	۳۶/۱
۱۸۹۷	۶۶/۷
۱۸۹۸	۶۷/۷
۱۸۹۹	۶۶/۹
۱۹۰۰	۵۵/۲

"در جریان ده سال، از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ "درآمد" حاصله از انتشار اوراق بهادار بنگاه‌های صنعتی آلمان بیش از یک میلیارد بوده است".***

اگر به هنگام اعتلاء صنعتی سود سرمایه مالی بس هنگفت است، در عوض هنگام انحطاط، بنگاه‌های کوچک و نا استوار از بین میروند و آنگاه بانک‌های بزرگ در خرید بهای ارزان این بنگاه‌ها در عمل پُر منفعت "شفای" این

*- لیزیس؛ "بر ضد الیگارش‌های مالی در فرانسه"، چاپ پنجم، پاریس ۱۹۰۸، ص. ۱۱، ۱۲، ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۸.

Lysis; "Contre l'oligarchie financière en France", 5 éd. P. 1908

**-"Die Bank"; 1913, No 7, P.630

***- Stillich اثر نامبرده، ص. ۱۴۴ و همچنین و. زومبارت؛ "اقتصاد ملی آلمان در قرن نوزدهم"، چاپ دوم، سال

۱۹۰۹، ص. ۵۲۶ ضمیمه ۸ W. Sombart; "Die deutsche Volkswirtschaft im 19

Janhrhundert", 2 Aufe 1909, Anlage 8.

بنگاهها و "تجدید سازمان" آنها "اشتراک میوززند". هنگام "شفای" بنگاههای زیان‌آور "سرمایه سهامی تنزل داده میشود" یعنی درآمد حاصله به نسبت سرمایه کمتری تقسیم میشود و در آینده از روی همین سرمایه حساب میشود. به عبارت دیگر هر گاه میزان درآمد به صفر تنزل کند، آنگاه سرمایه جدیدی بکار جلب میشود که پس از الحاق آن با سرمایه کم درآمدتر سابق، درآمد کافی خواهد داشت. هیلفردینگ سپس چنین اضافه میکند: "ضمناً باید گفت که تمام این شفا دادن‌ها و تجدید سازمانها برای بانکها دارای جنبه دوگانه است: اولاً جنبه معامله سودمندی را دارد و ثانیاً فرصت مناسبی است که با استفاده از آن میتوان این گونه شرکتهای نیازمند را به تبعیت خود در آورد".*

اینک یک مثال: شرکت سهامی صنایع معدنی "اونیون" در دورتموند در سال ۱۸۷۲ تأسیس یافت. این شرکت سرمایه‌ای سهامی به مبلغ تقریباً ۴۰ میلیون مارک اعلام کرد و هنگامی که بهره سهام آن در سال اول به ۱۲ درصد رسید، نرخ سهام تا ۱۷۰ درصد ترقی کرد. سرمایه مالی سرگل منافع را دستچین کرد و مبلغ ناچیزی در حدود ۲۸ میلیون عایدش شد. در تأسیس این شرکت نقش عمده را همانا بزرگترین بانک آلمان یعنی "شرکت خرید بروات" ایفاء میکرد که سرمایه خود را تندرست و سالم به ۳۰۰ میلیون مارک رساند. سپس بهره سهام "اونیون" به صفر تنزل میکند. سهامداران ناچار به "کسر" سرمایه رضایت میدهند یعنی راضی میشوند قسمتی از سرمایه را از دست بدهند تا تمام آن از میان نرود. باری در نتیجه یک سلسله "شفا دادن‌ها" در جریان ۳۰ سال بیش از ۷۳ میلیون مارک از دفاتر شرکت "اونیون" محو میگردد. "در حال حاضر سهامداران اولیه این شرکت فقط ۵ درصد ارزش معین شده سهام خود را در دست دارند"***، - و اما بانکها کماکان از هر "شفا دادنی" "عایداتی" داشتند.

احتکار قطعه زمینهای واقع در اطراف شهرهای بزرگی که سرعت در حال توسعه هستند نیز یکی از معاملات پُر سود سرمایه مالی است. انحصار بانکها اینجا با انحصار حق‌الارض و انحصار طرق مواصلاتی توأم میگردد، زیرا ترقی بهای قطعات زمین و امکان فروش مقرون بصرفه آنها بطور قطعه قطعه و غیره بیش از همه منوط است به خوبی آن طرق مواصلاتی که به مرکز شهر منتهی میشود و حال آنکه این طرق در دست کمپانی‌های بزرگی است که بوسیله سیستم اشتراک و نیز تقسیم مقامات مدیریت و باز هم به همان بانکها مربوطند. نتیجه حاصله همان چیزی میشود که ل. اشوهگه نویسنده آلمانی، یکی از کارکنان مجله "بانک" که بویژه معاملات مربوط به خرید و فروش قطعات زمین و به رهن گذاردن آنها را بررسی کرده است، آن را "گندکاری" مینامد: احتکار افسارگسیخته زمینهای اطراف شهر، ورشکستگی شرکتهای ساختمانی نظیر شرکت "بوس وائو و کنائوئر" در برلن که با وساطت "معتبرترین و بزرگترین" بانکها یعنی "بانک آلمان (Deutsche Bank)" صد میلیون مارک اخاذی کرد، این بانک طبعاً طبق سیستم "اشتراک" یعنی مخفیانه و پشت پرده عمل میکرد و با از دست دادن "فقط" ۱۲ میلیون مارک توانست خود را از معرکه نجات دهد، - سپس ورشکستگی کارفرمایان کوچک و نیز کارگران که چیزی از شرکتهای ساختمانی توخالی عایدشان نمیشود و بالاخره بند و بست‌های شیدانه با پلیس و ادارات "درستکار" برلن بمنظور تسلط بر امور مربوط به ثبت اسناد زمینها و تحصیل اجازه‌نامه شهرداری برای ساختمان و غیره و غیره.***

"آداب و رسوم آمریکایی" که پروفیسورهای اروپایی و بورژواهای خیراندیش با اینهمه سالوسی آن را میستایند - در دوران سرمایه مالی به تمام معنی به آداب و رسوم کلیه شهرهای بزرگ در کلیه کشورها مبدل شده است. در آغاز سال ۱۹۱۴ در برلن راجع به تشکیل "تراست حمل و نقل" یعنی "اشتراک منافع" سه بنگاه حمل و نقل برلن گفتگو بود. این بنگاهها عبارت بودند از راه آهن برقی شهری، شرکت تراموای و شرکت اومنیبوس. مجله "بانک" در این باره مینویسد: "از همان هنگامی که معلوم شد اکثریت سهام شرکت اومنیبوس بدست دو شرکت حمل و نقل دیگر افتاده است ما میدانستیم چنین قصدی وجود دارد... میتوان بگفته اشخاصی که این هدف را تعقیب میکنند کاملاً باور داشت؛ آنها میگویند از طریق تنظیم متحدالشکل امور حمل و نقل امیدوارند آنچنان اندوخته‌ای بدست آورند که قسمتی از آن سرانجام عاید مردم گردد. ولی آنچه موجب بغرنج شدن مسئله میگردد این است که در عقب سر این تراست حمل و نقل که در شرف تشکیل است بانکهایی ایستاده‌اند که اگر اراده کنند میتوانند طرق مواصلاتی را که در انحصار آنهاست تابع منافع خرید و فروش قطعه زمینهای خود نمایند. برای ايقان به این موضوع که تا چه اندازه این فرضیه طبیعی است کافی است یادآور شویم که در تأسیس شرکت راه آهن برقی شهری نیز منافع همان بانک بزرگی مستتر بود که تأسیس این شرکت را ترغیب میکرد. یعنی اینکه: منافع این بنگاه حمل و نقل با منافع خرید و فروش قطعات زمین توأم بود. مطلب بر سر این بود که قسمت شرقی این راه میبایستی آن قطعه زمینهایی را در بر گیرد که این بانک بعدها یعنی هنگامی که دیگر موجبات ساختمان این راه فراهم شده بود، آنها را با قیمتی فروخت که برای او و چند نفر از شرکت کنندگان سود هنگفتی ببار آورد...****"

*- سرمایه مالی"، ص. ۱۷۲.

** Stillich، اثر نامبرده ص. ۱۳۸ و Liefmann ص. ۵۱.

***- "Der Sumpf"، "Die Bank"، 1913، 952. L. Eschwege;

ل. اشوهگه؛ "گندکاری"، "بانک" ۱۹۱۳، ص. ۹۵۲ - همان منبع، سال ۱۹۱۲، ۱، ص. ۲۲۳ و صفحات بعدی.

****- تراست حمل و نقل؛ "بانک"، ۱۹۱۴، صفحه ۸۹، "Verkehrstrust"; "Die Bank"، 1914، P.89.

انحصار پس از آنکه بوجود آمد و با میلیاردها سر و کار پیدا کرد بدون توجه به نظام سیاسی و بدون توجه به هیچگونه "خصوصیات" دیگر با ناگزیری مطلق در تمام جوانب زندگی نفوذ میکند. در مطبوعات اقتصادی آلمان مدح و ستایش بردهوار شرافت و درستکاری کارمندان دولتی پروس و اشاره به پانامای فرانسه (۷) یا به مزدورصفتی سیاسی آمریکایی‌ها، از امور عادی است. ولی واقعیت این است که حتی آن مطبوعات بورژوازی هم که به امور بانکی آلمان اختصاص دارند دائماً مجبورند از حدود معاملات صرفاً بانکی پا را بسی فراتر بگذارند و مثلاً از "کشش بسوی بانک" یعنی از موارد روزافزون انتقال کارمندان دولت به خدمت در بانکها صحبت کنند: "پس تطمیع نشدنی بودن کارمندان دولتی که تمایل باطنی آنها متوجه کرسیهای گرم و نرم برنشتراسه است کجا رفت؟"*

– برنشتراسه نام خیابانی است در برلن که "بانک آلمان" در آن واقع است. آلفرد لانسبورگ ناشر مجله بانک در سال ۱۹۰۹ مقاله‌ای تحت عنوان "اهمیت اقتصادی بیزانینیسم" نوشت و در آن مسافرت ویلهم دوم به فلسطین و "نتیجه بلاواسطه این مسافرت یعنی ساختمان راه آهن بغداد را مورد بحث قرار داد. نامبرده ساختمان این راه آهن را "نتیجه عظیم" و شومی از "کاریابی آلمانی" شمرده و آن را بیش از تمام خطاهای سیاسی آلمانها در امر "محاصره" مقصر میدانند. ** (منظور از محاصره، سیاست ادوارد هفتم است که میکوشید آلمان را مجزا و منفرد ساخته و آن را با حلقه‌ای از اتحاد امپریالیستی ضد آلمانی محاصره نماید). آشومگه کارمند همان مجله که ذکر آن گذشت در سال ۱۹۱۱ مقاله‌ای تحت عنوان "پلوتوکراسی و کارمندان دولت" نوشت و در آن منجمله واقعه مربوط به فلکر یکی از کارمندان دولتی آلمان را افشاء نمود. فلکر نامبرده عضو کمیسیون کارتلها و از لحاظ جدیت و انرژی ممتاز بود، پس از مدتی معلوم شد وی در یکی از بزرگترین کارتلها یعنی سندیکای فولاد شغل پُر مداخلی بدست آورده است. نظیر این وقایع که به هیچ وجه جنبه تصادفی ندارد، همان نویسنده بورژوا را وادار نمود به این موضوع معترف شود که "آزادی اقتصادی که قانون اساسی آن را تضمین نموده است در رشته‌های مختلفی از زندگی اقتصادی به عبارتی عاری از مضمون مبدل شده است" و با وجود سیادت پلوتوکراسی "حتی وسیعترین آزادی سیاسی هم نمیتواند مانع آن گردد که ما به ملتی مرکب از افراد غیر آزاد تبدیل شویم."***

و اما در مورد روسیه ما تنها به یک مثال اکتفا میکنیم: چند سال قبل در همه روزنامه‌ها خبری منتشر شد حاکی از این که داویدف مدیر دفتر اعتبارات، خدمت دولتی را ترک گفته و در یکی از بانکهای بزرگ با حقوقی که به موجب قرارداد میبایستی در عرض چند سال مبلغی بیش از یک میلیون روبل را تشکیل دهد بکار مشغول میشود. دفتر اعتبارات مؤسسه‌ای است که وظیفه‌اش "متحد نمودن فعالیت تمام مؤسسات اعتبارات کشور" است و به بانکهای پایتخت مبلغی از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیون روبل مساعده مالی میپردازد. ****

خصوصیت سرمایه‌داری بطور کلی عبارت است از جدایی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جدایی سرمایه پولی از سرمایه صنعتی یا تولیدی، جدایی تنزیل‌بگیر که فقط از محل درآمد سرمایه پولی زندگی میکند از کارفرما و کلیه کسانی که مستقیماً در اداره سرمایه شرکت دارند. امپریالیسم یا سیادت سرمایه مالی عبارت است از آن مرحله عالی سرمایه‌داری که در آن این جدایی دامنه عظیمی بخود میگیرد. تفوق سرمایه مالی بر کلیه اشکال دیگر سرمایه معنایش موقعیت تسلط‌آمیز تنزیل‌بگیران و الیگارش مالی و نیز بمعنای آن است که عده قلیلی از کشورهای دارای "قدرت" مالی از سایر کشورها متمایز میشوند. در این باره که این پروسه در چه مقیاسی انجام میگیرد، میتوان از روی پیکره‌های مندرجه در آمار مربوط به اِمِسیون یعنی آمار انتشار انواع اوراق بهادار قضاوت نمود. آ. نیمارک در "بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار"***** در باره انتشار اوراق بهادار در سراسر جهان، مشروح‌ترین و کاملترین آمار قیاسی را منتشر ساخته است. این آمار بعدها بکرات جزء جزء در مطبوعات اقتصادی نقل شده است.

*- "Der Zug zur Bank", "Die Bank", 1909, P.79. ("کشش بسوی بانک"، "بانک". مترجم)

**- همانجا، ص. ۳۰۱.

***- همانجا، سال ۱۹۱۱، ۲، ص. ۸۲۵؛ ۱۹۱۳، ۲، ص. ۹۶۲.

****- E. Agahd، ص. ۲۰۲.

***** - Bulletin de l'Institut International de statistique. T.XIX, livr. II, La Haye 1912. بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار، جلد ۱۹، جزوه ۲، لاهه مترجم. پیکره‌های مربوط به کشورهای کوچک بطور تقریباً از شماره‌های سال ۱۹۰۲ اقتباس شده و ۲۰ درصد بزرگ شده و در ستون دوم مندرج است

اینک نتایجی که در ظرف چهل سال بدست آمده است:

مجموع انتشار اوراق بهادار برحسب میلیارد فرانک
طی هر دوره ده ساله

۷۶/۱	۱۸۸۰ - ۱۸۷۱
۶۴/۵	۱۸۹۰ - ۱۸۸۱
۱۰۰/۴	۱۹۰۰ - ۱۸۹۱
۱۹۷/۸	۱۹۱۰ - ۱۹۰۱

طی دهساله ۱۸۷۰-۱۸۸۰ بر مبلغ کل اوراق بهادار در سراسر جهان افزوده شد و این بخصوص نتیجه وامهای مربوط به جنگ فرانسه و پروس و دوران مابعد آن یعنی دوران گروندریسم (۵) در آلمان بود. و اما سرعت این افزایش در جریان سه دوره دهساله آخر قرن نوزدهم از لحاظ نسبی چندان زیاد نیست و فقط در نخستین دهسال قرن بیستم افزایش عظیمی حاصل میشود که تقریباً دو بار زیادتیر از سابق است. بنابراین آغاز قرن بیستم نه تنها از لحاظ رشد انحصارها (کارتلها، سندیکاها، تراستها) که فوقاً درباره آن صحبت کردیم، بلکه از لحاظ رشد سرمایه مالی نیز دوران تحول است.

نیمارک مبلغ کل اوراق بهادار را در جهان در سال ۱۹۱۰ تقریباً ۸۱۵ میلیارد فرانک برآورد میکند و پس از کسر تقریبی مبالغی که تکرار شده است این مبلغ را تا ۵۷۵-۶۰۰ میلیارد کاهش میدهد. اینک تقسیم آن بین کشورهای مختلف (به حساب ۶۰۰ میلیارد):

جمع اوراق بهادار در سال ۱۹۱۰
(به میلیارد فرانک)

۱۴۲	انگلستان
۱۳۲	ایالات متحده
۱۱۰	فرانسه
۹۵	آلمان
۴۷۹	جمع
۳۱	روسیه
۲۴	اتریش - هنگری
۱۴	ایتالیا
۱۲	ژاپن
۱۲/۵۰	هلند
۷/۵۰	بلژیک
۷/۵۰	اسپانیا
۶/۲۵	سوئیس
۳/۷۵	دانمارک
۲/۵۰	سوئد، نروژ، رومانی و غیره
۶۰۰	جمع

از روی این پیکره ها فوراً دیده میشود چگونه چهار کشور از ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری که تقریباً هر یک از ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار در اختیار دارند از دیگران متمایزند. از این چهار کشور دو کشور از کهنسال‌ترین کشورهای سرمایه‌داری و بطوری که خواهیم دید از لحاظ مستعمرات غنی‌ترین آنها هستند: این دو کشور عبارتند از انگلستان و فرانسه؛ دو کشور دیگر از لحاظ سرعت تکامل و میزان بسط و توسعه انحصارهای

سرمایه‌داری در تولید، از کشورهای پیشرو هستند. این دو عبارتند از ایالات متحده و آلمان. این چهار کشور مجموعاً ۴۷۹ میلیارد فرانک یعنی تقریباً ۸۰ درصد سرمایه مالی جهانی را در اختیار دارند. بقیه جهان تقریباً تماماً به نحوی از انحاء نسبت به این کشورها یعنی بانکدارهای جهانی و چهار "ستون" سرمایه مالی جهانی نقش بدهکار و خراجگذار را بازی میکنند.

روی نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکه بین‌المللی وابستگی و ارتباطهای سرمایه مالی بازی میکند بویژه باید مکتب نمود.

۴- صدور سرمایه

صدور کالا صفت مشخصه سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست، صدور سرمایه است.

سرمایه داری عبارت است از تولید کالایی در غالبترین مرحله تکامل آن، یعنی هنگامی که نیروی کارگری نیز به کالا تبدیل میشود. توسعه مبادله در داخل کشور و بخصوص در عرصه بین‌المللی از خصوصیات ممیزه و مشخصه سرمایه‌داری است. ناموزونی و سیر جهشی تکامل بنگاههای جداگانه و رشته‌های جداگانه صنعت و کشورهای جداگانه در شرایط سرمایه‌داری امری است ناگزیر. انگلستان ابتدا و مقدم بر دیگران به کشور سرمایه‌داری مبدل شد و مقارن نیمه قرن نوزدهم با معمول داشتن بازرگانی آزاد مدعی ایفای نقش "کارگاه تمام جهان" یعنی تحویل دهنده مصنوعات به همه کشورهای گردید که میبایست در عوض، وی را از لحاظ مواد خام تأمین نمایند. ولی این موقعیت انحصاری انگلستان در ربع آخر قرن نوزدهم دیگر دچار تزلزل گردید، زیرا عده‌ای از کشورهای دیگر که بوسیله مقررات "حمایت گمرکی" از خود دفاع میکردند تکامل یافته و به کشورهای مستقل سرمایه‌داری مبدل شدند. در آستان قرن بیستم ما به شکل دیگری از انحصارها برخورد مینمائیم. اولاً اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران در تمام کشورهای که سرمایه‌داری در آنها تکامل یافته است؛ ثانیاً موقعیت انحصاری معدودی از غنی‌ترین کشورها که تجمع سرمایه در آنها به میزان عظیمی رسیده بود. در کشورهای پیشرو "سرمایه اضافی" عظیمی بوجود آمد.

بدیهی است اگر سرمایه‌داری میتواند کشاورزی را که در این موقع در همه جا بطور فاحشی از صنعت عقب مانده بود بسط دهد و اگر میتواند سطح زندگی توده‌های اهالی را که در همه جا با وجود ترقیات سرگیجه‌آور تکنیک در حال نیمه گرسنگی و فقر بسر میبرند ارتقاء دهد، آنگاه از سرمایه اضافی سخنی هم نمیتوانست در میان باشد. این "برهان" را منتقدین خرده بورژوازی سرمایه‌داری نیز چپ و راست بمیان میکشند ولی در چنین صورتی سرمایه‌داری دیگر سرمایه‌داری نبود، زیرا هم ناموزونی تکامل و هم زندگی نیمه گرسنه توده‌ها از شرایط اساسی و ناگزیر و از موجبات این طرز تولید است. مادام که سرمایه‌داری بحالت سرمایه‌داری باقی است سرمایه اضافی به مصرف ارتقاء سطح زندگی توده‌های کشور معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه‌داران میشد) بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارج یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید. در این کشورهای عقب مانده سطح سود معمولاً بالاست زیرا سرمایه‌ها اندک است، بهای زمین نسبتاً نازل است و سطح دستمزد پایین است و مواد خام ارزان است. آنچه امکان صدور سرمایه را فراهم میسازد این است که یک سلسله از کشورهای عقب مانده اکنون دیگر به دایره سرمایه‌داری جهانی داخل شده‌اند، خطوط عمده راه آهن در آنها احداث گردیده و یا شروع به احداث شده موجبات اولیه برای تکامل صنعت فراهم گردیده است و غیره و غیره. آنچه ضرورت صدور سرمایه را بوجود می‌آورد این است که سرمایه‌داری در معدودی از کشورها "بیش از حد نضج یافته" و عرصه بکار انداختن سرمایه "سودآور" (در شرایط عقب ماندگی کشاورزی و فقر توده‌ها) تنگ شده است.

اینک آمار تقریبی در باره میزان سرمایه‌ای که سه کشور عمده در خارج بکار انداخته‌اند: *

(*) - Hobson; "Imperialism", 1902, p.58. هوبسون. "امپریالیسم" Riesser. (")، اثر نامبرده ص. ۳۹۵،

۴۰۴.

(P. Arndt; "Weltwirtschaftliches Archiv", Bd. 7, 1916, S.35. نگارش پ. ارندت در "آرشیو اقتصاد جهانی"، جلد ۷، سال ۱۹۱۶، ص. ۳۵.)

- Neymarck, Bulletin. نگارش نیمارک در بولتن.

هیلفردینگ، سرمایه مالی ص. ۴۹۲.

Lloyd-George لویج جرج، نطق در مجلس عوام در تاریخ ۴ ماه مه ۱۹۱۵. Daily Telegraph. دیلی تلگراف، ۵ مه ۱۹۱۵.

B. Harms; "Probleme der Weltwirtschaft", Jena 1912, S.235.

ب. هارمس؛ "مسائل اقتصاد جهانی"، ۱۹۱۲، ص. ۲۳۵ و صفحه بعد.

Dr. Siegmund Schilder; "Entwicklungstendenzen der Weltwirtschaft", Berlin 1912,

Band 1, S.150. دکتر زیگموند شیلدر؛ "تمایلات تکامل اقتصاد جهانی"، برلن. (بقیه زیر نویس در صفحه بعد)

سرمایه‌ایکه در خارجه بکار انداخته شده
(به میلیارد فرانک)

سال	انگلیس	فرانسه	آلمان
۱۸۶۲	۳/۶	-	-
۱۸۷۲	۱۵	۱۰ (۱۸۶۹)	-
۱۸۸۲	۲۲	۱۵ (۱۸۸۰)	؟
۱۸۹۳	۴۲	۲۰ (۱۸۹۰)	؟
۱۹۰۲	۶۲	۲۷-۳۷	۱۲/۵
۱۹۱۴	۷۵-۱۰۰	۶۰	۴۴/۰

از روی این جدول مشاهده میکنیم صدور سرمایه فقط در آغاز قرن بیستم توسعه عظیمی یافته است. پیش از جنگ سرمایه‌ای که سه کشور عمده در خارجه بکار انداخته بودند به ۱۷۵ - ۲۰۰ میلیارد فرانک میرسید. سود حاصل از این مبلغ با نرخ نازل ۵ درصد، سالیانه میبایستی به ۸ - ۱۰ میلیارد فرانک در سال بالغ گردد و این خود اساس محکمی است برای ستمگری امپریالیستی و استثمار اکثریت ملل و کشورهای جهان و طفیلیگری سرمایه‌داری مثنی از غنی‌ترین دولتها!

و اما اینکه این سرمایه در خارجه بکار انداخته شده چگونه بین کشورهای مختلف تقسیم میشود و در کجا بکار انداخته شده پرسشی است که فقط بطور تقریب میتوان به آن پاسخ داد ولی این پاسخ به هر حال میتواند برخی از مناسبات متقابل و روابط عمومی امپریالیسم کنونی را روشن سازد:

قاره های جهان که سرمایه‌های خارجی میان آنها (بطور تقریب)
تقسیم شده است (در حدود سال ۱۹۱۰)

	انگلستان	فرانسه	آلمان	جمعاً
				(به میلیارد مارک)
اروپا	۴	۲۳	۱۸	۴۵
امریکا	۳۷	۴	۱۰	۵۱
آسیا، افریقا و استرالیا	۲۹	۸	۷	۴۴
جمع کل	۷۰	۳۵	۳۵	۱۴۰

در سرمایه‌گذاری خارجی انگلستان، مستعمرات آن مقام اول را احراز میکنند. این مستعمرات حتی در آمریکا نیز بسیار عظیم است (مثلاً کانادا) و البته در آسیا و غیره که دیگر جای خود دارد. میزان عظیم صدور سرمایه در این کشور با مستعمرات عظیمی که در باره اهمیت آن برای امپریالیسم، بعداً هم صحبت خواهیم کرد، ارتباط محکمتری دارد. در فرانسه وضع بر منوال دیگری است. اینجا سرمایه خارجی بطور عمده در اروپا و مقدم بر همه در روسیه

بقیه زیر نویس در صفحه قبل:

George Paish; "Great Britains's Capital Investments etc. "Journal of the Royal Statistical Society", vol LXXIV.

جرج پیش؛ "سرمایه‌گذاری بریتانیای کبیر و غیره" در "مجله انجمن سلطنتی آمار بریتانیا"، جلد ۷۴، ۱۹۱۱-۱۹۱۰ ص. ۱۶۷ و صفحات بعدی.

Georges Diouritch; "L'Expansion des banques allemandes l'étranger, ses rapports avec le développement économique de l'Allemagne", Paris 1909, p.84.

(جرج دیوریچ؛ "توسعه‌طلبی بانکهای آلمان در خارجه بمناسبت تکامل اقتصادی آلمان"، پاریس ۱۹۰۹ مترجم)

(دستکم ده میلیارد فرانک) بکار انداخته شده، ضمناً این سرمایه بطور عمده عبارت است از سرمایه استقراضی و وامهای دولتی، نه سرمایه‌ای که در بنگاههای صنعتی بکار رفته باشد. امپریالیسم فرانسه را بر خلاف امپریالیسم مستعمراتی انگلستان میتوان امپریالیسم تنزیل بگیر نامید. در آلمان نوع سومی مشاهده میشود: مستعمرات آن وسیع نیست و سرمایه‌ای را که در خارجه بکار انداخته بین اروپا و آمریکا بطور کاملاً موزونی تقسیم شده است. صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه‌داری آنها تأثیر بخشیده و بسی بر سرعت این تکامل میافزاید. به این جهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه‌ای در کشورهای صادر کننده مختصر وقفه‌ای ایجاد میکند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روزافزون سرمایه‌داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل میافزاید.

برای کشورهای صادر کننده سرمایه امکان تحصیل "منافع" معینی که چگونگی آن، خصوصیت ویژه دوران سرمایه مالی و انحصارها را مشخص میسازد - تقریباً همیشه وجود دارد. مثلاً ببینید مجله "بانک" چاپ برلن در اکتبر سال ۱۹۱۳ در این باره چه مینویسد:

"از چندی پیش در بازار بین‌المللی سرمایه‌ها کم‌دی مخصوصی بازی میشود که وصف آن پرازنده خامه آریستوفان است. یک سلسله از کشورهای بیگانه از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه گرفته تا آرژانتین و برزیل و چین آشکارا یا پنهانی از بازارهای بزرگ پول، مطالبه وام مینمایند و گاهی در این موضوع بی اندازه اصرار و ابرام میورزند. بازارهای پول اکنون وضع چندان درخشانی ندارند و دورنمای سیاسی هم نشاط‌آور نیست. ولی هیچیک از بازارهای پولی جرأت نمیکند از دادن وام امتناع ورزد، زیرا میترسد همسایه بر او سبقت جوید و با دادن وام موافقت نماید و به این طریق خدمت معینی را در ازاء خدمت انجام شده برای خود تأمین کند. در یک چنین معاملات بین‌المللی تقریباً همیشه چیزی نصیب وام دهنده میشود: از قبیل دریافت گذشت در قرارداد بازرگانی، تحصیل اجازه برای احداث پایگاههای زغال، ساختمان بندر، دریافت امتیازات پُر مداخل و سفارشات تهیه توپ.*

سرمایه مالی دوران انحصارها را بوجود آورده است. و انحصارها در همه جا اصول انحصاری را با خود همراه دارند: استفاده از "ارتباطها" برای انجام یک معامله سودمند جایگزین رقابت در بازار آزاد میشود. متداولتر از همه این است که هنگام دادن وام شرط میکنند قسمت معینی از آن به مصرف خرید محصولات برسد که در کشور اعتبار دهنده تولید میشود، بویژه خرید تسلیحات و کشتی و غیره. فرانسه طی بیست سال اخیر (۱۸۹۰ تا ۱۹۱۰) به کرات به این وسیله دست زده است. صدور سرمایه به خارجه وسیله تشویق صدور کالا به خارجه میگردد. معاملات بین بنگاههای بسیار بزرگ در این مورد طوری است که همانطور که شیلدر** بطور "ملایمی" بیان نموده با "ارتشاء هم مرز است". اروپ در آلمان، شنیدر در فرانسه، آرمسترانگ در انگلستان، نمونه‌هایی از این بنگاهها هستند که با بانکهای عظیم و دولت ارتباط محکم دارند و هنگام عقد قرارداد وام "نادیده گرفتن" آنها آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام به روسیه، ضمن قرارداد بازرگانی مورخه ۱۶ سپتامبر ۱۹۰۵ این کشور را "تحت فشار قرار داد" و تا سال ۱۹۱۷ گذشتهای معینی برای خود تحصیل نمود؛ در قرارداد بازرگانی مورخه ۱۹ اوت سال ۱۹۱۱ با ژاپن نیز همین معامله را کرد. جنگ گمرکی اتریش با صربستان که با یک فاصله ۷ ماهه از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ ادامه داشت تا اندازه‌ای نتیجه رقابت اتریش و فرانسه در مورد فروش ساز و برگ جنگی به صربستان بود. پل دشانل در ژانویه سال ۱۹۱۲ در مجلس نمایندگان اظهار داشت که بنگاههای فرانسه طی سالهای ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۱ به مبلغ ۴۵ میلیون فرانک مهمات جنگی به صربستان تحویل دادند.

در گزارش کنسول اتریش-مجارستان در سائوپائولو (برزیل) ذکر شده است: "قسمت اعظم ساختمان راه آهنهای برزیل با سرمایه‌های فرانسوی، بلژیکی و بریتانیایی و آلمانی انجام میگردد؛ این کشورها در معاملات مالی مربوط به ساختمان راهها شرط میکنند مصالح ساختمانی راه آهن از آنها خریداری شود".

بدینطریق میتوان گفت سرمایه مالی دام خود را بتمام معنی کلمه در سراسر کشورهای جهان میگستراند. در این مورد بانکهایی که در مستعمرات تأسیس میشوند و شعب آنها، نقش بزرگی را ایفاء مینمایند. امپریالیستهای آلمان به کشورهای مستعمراتی "کهنسالی" که خود را بویژه از این لحاظ با "احراز موفقیت" خاصی تأمین کرده‌اند با غبطه مینگردند: انگلستان در سال ۱۹۰۴ دارای ۵۰ بانک مستعمراتی با ۲۲۷۹ شعبه بود (در سال ۱۹۱۰، ۷۲ بانک با ۵۴۴۹ شعبه)؛ فرانسه، ۲۰ بانک با ۱۳۶ شعبه؛ هلند، ۱۶ بانک با ۶۸ شعبه، ولی آلمان "فقط و فقط" ۱۳ بانک با ۷۰ شعبه.*** سرمایه‌داران آمریکایی نیز بنوبه خود به سرمایه‌داران انگلیسی و آلمانی رشک میبرند. در سال ۱۹۱۵ آنها

-"Die Bank", 1913, 2, 1024.

** Schilder، اثر نامبرده، ص. ۳۴۶، ۳۵۰ و ۳۷۱.

*** Riesser، کتاب نامبرده، چاپ چهارم، ص. ۲۷۵ و جرج دیوریچ ص. ۲۸۳.

شکایت میکردند که "در آمریکای جنوبی ۵ بانک آلمانی دارای ۴۰ شعبه و ۵ بانک انگلیسی دارای ۷۰ شعبه هست... انگلستان و آلمان در ۲۵ سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اوروگوئه تقریباً ۴ میلیارد دلار سرمایه بکار انداخته‌اند و

در نتیجه از ۴۶ درصد تمام بازرگانی این سه کشور استفاده میکنند."*

کشورهای صادر کننده سرمایه، جهان را، به معنای مجازی کلمه، بین خود تقسیم کردند ولی سرمایه مالی بمعنای حقیقی کلمه جهان را تقسیم نموده است.

۵- تقسیم جهان بین اتحادیه های سرمایه داران

اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران، کارتلها، سندیکاها و تراستها قبل از هر چیز بازار داخلی را بین خود تقسیم میکنند و تولید کشور معین را بطور کم یا بیش کامل به تصاحب خود در می‌آورند. ولی در دوران سرمایه‌داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوط است. سرمایه‌داری مدتهاست که بازاری در مقیاس جهانی بوجود آورده است. و به‌میزانی که صدور سرمایه افزایش مییافت و روابط خارجی و مستعمراتی و "منطقه نفوذ" بزرگترین اتحادیه‌های انحصار به انواع اقسام توسعه می‌پذیرفت، به همان نسبت هم "طبیعتاً" کار به سازش جهانی بین آنها و تشکیل کارتل‌های جهانی کشیده میشد.

این مرحله نوینی از تمرکز جهانی سرمایه و تولید است که بطور غیر قابل مقایسه‌ای از مرحله پیشین بالاتر است. حال ببینیم این مافوق انحصار چگونه بوجود می‌آید.

صنعت الکتریک، برای کامیابیهای نوین تکنیک و برای سرمایه‌داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم از همه بیشتر جنبه مشخصه دارد. این صنعت در دو کشور از پیشروترین کشورهای سرمایه‌داری نوین، یعنی ایالات متحده و آلمان از همه جا بیشتر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال ۱۹۰۰ بویژه در رشد تمرکز در این رشته تأثیر شدید داشت. بانکها که تا این موقع دیگر به حد کافی با صنایع جوش خورده بودند در دوران این بحران به منتهای درجه موجب تسریع نابودی بنگاههای نسبتاً کوچک و بلع آنها به توسط بنگاههای بزرگ گردیده و آن را تشدید نمودند. ایدلس مینویسد: "بانکها دست کمک خود را درست از سر آن بنگاههایی بر میداشتند که بیش از همه به این کمک نیازمند بودند و به این طریق ابتدا موجب اعتلای سرسام‌آور و سپس ورشکستگی قطعی آن شرکتهایی گردیدند که به حد کافی با بانکها ارتباط محکم نداشتند."**

در نتیجه پس از سال ۱۹۰۰ عمل تمرکز گامهای عظیمی به پیش برداشت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت الکتریک هشت یا هفت "گروه" وجود داشت، ضمناً هر یک از این گروهها از چندین شرکت تشکیل میشد (مجموع آنها ۲۸ بود) و در پشت هر یک از آنها ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بود. مقارن سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲ تمام این گروهها در ۲ یا یک گروه متحد شدند. اینک چگونگی این جریان:

The Annals of the American Academy of Political and Social science, vol. LIX, May -*
1915, p.301.

سالنامه‌های فرهنگستان علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا، جلد ۵۹، ماه مه سال ۱۹۱۵. در صفحه ۳۳۱ همین جلد میخوانیم که جرج پیش آماردان مشهور در آخرین شماره مجله مالی "Statist" مبلغ سرمایه‌ای را که توسط انگلستان، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند صادر شده است به ۴۰ میلیارد دلار، یعنی ۲۰۰ میلیارد فرانک، تخمین زده است.

** - ایدلس، کتاب نامبرده، ص. ۲۳۲.

گروه های موجود در صنعت الکتریک

قبل از سال ۱۹۰۰	فلتن، و هیلوم لامایر	اونیون A.E.G.	زیمنس و هالسکه شوکرت و شرکاء	برگمان	کومر
	فلتن و لامایر	A.E.G. (شرکت ژنرال الکتریک)	زیمنس و هالسکه شوکرت	برگمان	در سال ۱۹۰۰ ورشکست شد
مقارن سال ۱۹۱۲	A.E.G. شرکت ژنرال الکتریک		زیمنس و هالسکه - شوکرت		
("کنویراسیون" بهم پیوسته از سال ۱۹۰۸)					

شرکت مشهور (آ.ا.گ. A.E.G. شرکت جنرال الکتریک) که بدین طریق بوجود آمده بر ۱۷۵-۲۰۰ شرکت (مطابق سیستم "اشتراک") سیادت دارد و مبلغ کل سرمایه تحت اختیار وی تقریباً به یک میلیارد و نیم میرسد. تنها تعداد نمایندگیهای مستقیم آن در خارجه به ۳۴ میرسد که در بیش از ۱۰ کشور دایرند و ۱۲ تای از آنها شرکتهای سهامی هستند. حتی مطابق حساب سال ۱۹۰۴ سرمایه‌هایی که در آن موقع به توسط صنعت الکتریک آلمان در خارجه بکار انداخته شده بود ۲۳۳ میلیون مارک را تشکیل میداد که ۶۲ میلیون آن در روسیه بکار انداخته شده بود. حاجتی به تذکر نیست که شرکت جنرال الکتریک بنگاه مرگب عظیمی است که محصولات کاملاً گوناگونی را از سیم برق و عایق گرفته تا اتومبیل و هواپیما تولید میکند - تنها تعداد شرکتهای تولید مصنوعات آن به ۱۶ میرسد. ولی تمرکز در اروپا در عین حال یکی از اجزاء متشکله پروسه تمرکز در آمریکا بود. این جریان بدین طریق انجام گرفت: (رجوع کنید به صفحه ۵۹۸ منتخب آثار. مترجم)

بدین طریق دو "دولت" الکتریک بوجود آمد. هاینینگ در مقاله خود تحت عنوان "راه تراست الکتریک" مینویسد: "شرکتهای الکتریک دیگری که یکلی مستقل از این دو باشند در روی زمین یافت نمیشوند". پیکره های زیرین میتواند میزان گردش کالا و عظمت بنگاههای دو "تراست" را تا اندازه‌ای، که البته به هیچ وجه کامل نیست، تصور نماید:

امریکا: "کمپانی ژنرال الکتریک" (G.E.C.)	۱۹۰۷	۲۵۲	تعداد کارمندان	سود خالص (به میلیون مارک) ۳۵/۴	(به میلیون مارک)
آلمان: "شرکت ژنرال الکتریک" (A.E.G.)	۱۹۱۰	۲۹۸	۲۳۰۰۰	۴۵/۶	
	۱۹۰۷	۲۱۶	۳۰۷۰۰	۱۴/۵	
	۱۹۱۱	۳۶۲	۶۰۸۰۰	۲۱/۷	

کمپانی ژنرال الکتریک (General Electric C.)

امریکا	کمپانی تومپسون - هائوتسون تجارتخانه ای مخصوص اروپا تاسیس میکند	کمپانی ادیسون تجارتخانه ای مخصوص اروپا به نام "کمپانی فرانسوی ادیسون" تاسیس مینماید که اختراعات را در اختیار تجارتخانه آلمانی میگذارد
آلمان	"اونیون کمپانی الکتریک"	"شرکت ژنرال الکتریک" (A. E. G.)
"شرکت ژنرال الکتریک" (A. E. G.)		

در سال ۱۹۰۷ بین تراست آمریکایی و آلمانی قراردادی در باره تقسیم جهان منعقد میشود. رقابت از بین میرود. "کمپانی جنرال الکتریک" G.E.C. ایالات متحده و کانادا را "دریافت مینماید"؛ آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و کشورهای بالکان به شرکت AEG میرسند. قراردادهای مخصوصی هم - البته سری - منعقد میگردد که مربوط است به "شرکتهای دختری" که در رشتههای جدید صنعت و نیز در کشورهای "تازه‌ای" که هنوز رسماً تقسیم نشده‌اند، نفوذ کرده‌اند. قرار مبادله اختراعات و تجربیات نیز گذاشته شد. *

بخودی خود واضح است که رقابت با این تراست جهانی که در واقع منحصر بفرد است و سرمایه‌ای بالغ بر چند میلیارد در اختیار دارد و در تمام اطراف و اکناف جهان از خود دارای "شعب"، نمایندگی‌ها، دایره اطلاعات و ارتباطات و غیره است تا چه اندازه دشوار میباشد. ولی بدیهی است تقسیم جهان بین دو تراست نیرومند، مسئله تجدید تقسیم آن را در صورتی که تناسب قوا بعلت ناموزونی تکامل یا جنگ و ورشکستگی و غیره دچار تغییر گردد، از بین نمیببرد.

صنعت نفت نمونه آموزنده‌ای از تلاش برای یک چنین تجدید تقسیم یا مبارزه در راه تجدید تقسیم را بدست میدهد. ایدلس در سال ۱۹۰۵ نوشت: "بازار جهانی نفت هنوز هم بین دو گروه مالی بزرگ تقسیم شده است: "تراست نفت" راکفلر (Standard oil) در آمریکا و کارفرمایان نفت روس-باکو و روتشیلد و نوبل. هر دو گروه با یکدیگر ارتباط محکمی دارند، ولی اکنون چند سال است موقعیت انحصاری آنها از طرف ۵ دشمن مورد تهدید قرار گرفته است: **۱ (تحلیل رفتن منابع نفت آمریکا؛ ۲) بنگاه رقابت کننده مانتاشف در باکو؛ ۳) منابع نفت در اتریش؛ ۴) منابع نفت در رومانی؛ ۵) منابع نفت در ماوراء اقیانوس، بخصوص در مستعمرات هلند (غنی‌ترین بنگاههای متعلق به ساموئل و شل که همچنین با سرمایه انگلیسی مربوطند). سه رشته بنگاه اخیر با بانکهای بزرگ آلمان که بزرگترین بانکها یعنی "بانک آلمان" در رأس آنان است مربوطند. این بانکها مستقلاً و طبق نقشه، صنعت نفت را مثلاً در رومانی ترقی داده‌اند تا "برای خود" نقطه اتکایی داشته باشند. میزان سرمایه خارجی را در صنعت نفت رومانی در سال ۱۹۰۷ بالغ بر ۱۸۵ میلیون فرانک میدانستند که ۷۴ میلیون آن را سرمایه آلمانی تشکیل میداد. ***

مبارزه‌ای آغاز گشت که در مطبوعات اقتصادی به مبارزه در راه "تقسیم جهان" موسوم است. از یکسو "تراست نفت" راکفلر که میخواست هر چه هست بچنگ خود آورد، در خود هلند یک "شرکت دختر" تأسیس کرد و منابع نفتی را در هلند خریداری نمود تا به این طریق بر دشمن عمده خود یعنی تراست هلند و انگلیس بنام "شل" ضربه وارد نماید. از سوی دیگر "بانک آلمان" و دیگر بانکهای برلن میکوشیدند از رومانی "بخاطر منافع خودشان" "دفاع نموده" و آن را با روسیه بر ضد راکفلر متحد سازند. راکفلر سرمایه‌اش بطور غیر قابل مقایسه‌ای هنگفت‌تر بود و سازمانی عالی برای حمل و نقل و رساندن نفت به مصرف‌کنندگان در اختیار داشت. مبارزه میبایستی به شکست کامل "بانک آلمان" تمام شود و در سال ۱۹۰۷ همینطور هم شد. برای "بانک آلمان" یکی از این دو راه باقی میماند: یا از "منافع نفتی" خود دست بکشد و متحمل میلیونها خسارت شود و یا تن به اطاعت بدهد. راه اخیر انتخاب و قراردادی با "تراست نفت" بسته شد که برای "بانک آلمان" بسی زیانبخش بود. بموجب این قرارداد "بانک آلمان" موظف میشد "به هیچگونه اقدامی به زیان منافع آمریکایی دست نزنند" ولی ضمناً پیش‌بینی شده بود هر گاه قانون انحصار دولتی نفت آلمان از تصویب بگذرد این قرارداد از درجه اعتبار ساقط گردد.

آنگاه "کمدی نفت" آغاز میگردد. یکی از سلاطین نفت آلمان بنام فون گوینر، رئیس "بانک آلمان" به توسط منشی مخصوص خود بنام اشتانوس برله انحصار نفت دست به تبلیغ میزند. تمام دستگاه عظیم بزرگترین بانک برلن و تمام "ارتباطات" وسیع به جنبش میآید. از فریادهای "میهن‌پرستانه" مطبوعات بر ضد "یوغ" تراست آمریکایی گوش فلک کر شده بود و رایش‌تاک تقریباً به اتفاق آراء در ۱۵ مارس سال ۱۹۱۱ قطعنامه‌ای تصویب مینماید که در آن از دولت دعوت میشود طرح لایحه انحصار نفت را تنظیم کند. دولت این نظریه "مقبول عامه" را دستاویز قرار داد و چنین بنظر میرسید "بانک آلمان" که میخواست طرف آمریکایی خود را فریب دهد و از طریق انحصار دولتی به کارهای خویش بهبودی بخشد بازی را برده است. پادشاهان آلمانی نفت از پیش از مزه سودهای هنگفتی که میبایستی بچنگ آورند و از سودهای صاحبان کارخانه‌های قند در روسیه دستکمی نداشت لذت میبردند... ولی اولاً بین بانکهای بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و "شرکت خرید بروات" از روی منافع حریصانه "بانک آلمان" پرده برداشت؛ ثانیاً دولت از مبارزه با راکفلر به هراس افتاد، زیرا بسی مشکوک بنظر میرسید آلمان بتواند سوای وی از جایی نفت

*- Riesser ، مقاله نامبرده Diouritch ، نگارش نامبرده، ص. ۲۳۹ Kurt Heinig. مقاله نامبرده.

**- ایدلس، ص. ۱۹۳.

***- Diouritch، ص. ۲۴۵.

بدست آورد (قدرت تولیدی رومانی چندان زیاد نیست)؛ ثالثاً یک حواله یک میلیاردی در سال ۱۹۱۳ برای تدارکات جنگی آلمان واصل گشت. لذا لایحه انحصار را معوق گذاشتند. "تراست نفت" راکفلر عجلالتا از مبارزه پیروزمند بیرون آمده است.

مجله "بانک" چاپ برلن در این باره نوشت آلمان فقط در صورتی میتواند با "تراست نفت" مبارزه کند که نیروی برق را انحصار نماید و نیروی آب را به برق ارزان مبدل کند. ولی اضافه کرد "انحصار برق هنگامی عملی خواهد شد که برای مولدین آن ضروری گردد و بویژه هنگامی که ورشکستگی بزرگ آتی صنایع برق در شرف وقوع باشد و هنگامی که آن ایستگاههای عظیم و گرانقیمت برق که اکنون در همه جا از طرف "کنسرنهای" خصوصی صنعت برق ساخته میشود و اکنون این "کنسرنها" از شهرها و دولتها و غیره برای این ایستگاهها انحصارهای جداگانه‌ای تحصیل میکنند - دیگر قادر نباشند با نفع کار کنند، آنگاه باید نیروی آب را بکار انداخت؛ ولی نیروی آب را نمیشود بحساب دولت به برق ارزان تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آن را به یک "انحصار خصوصی تحت کنترل دولت" واگذار کرد، زیرا صنایع خصوصی هم اکنون یک سلسله معاملات منعقد کرده، و پاداشتهای کلانی برای خود منظور نموده‌اند... وضع انحصار پُناس چنین بود وضع انحصار نفت چنین است و وضع انحصار برق نیز چنین خواهد بود. اکنون دیگر موقعی است که سوسیالیستهای دولتی ما که یک پرنسپ ظاهر فریب، دیده بصیرت آنها را کور کرده است، بالاخره به این موضوع پی بردند که در آلمان انحصارها هیچگاه چنین هدفی را تعقیب نکرده و نیل به این نتیجه را در نظر نداشته‌اند که به مصرف کنندگان سود رسانده یا اینکه لافل قسمتی از منافع کارفرمایی را به دولت واگذار کنند، بلکه تمام همشان مصروف بر این بوده است که به حساب دولت صنایع خصوصی را که به سرحد ورشکستگی رسیده است شفا بخشند."*

اینها اقتصاددانان بورژوای آلمانند که بناچار دست به یک چنین اعترافات گرانمایی زده‌اند. ما در اینجا به رأی‌العین میبینیم چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی در دوران سرمایه مالی در هم میآمیزند و یکی میشوند و چگونه هر دو اینها در حقیقت امر فقط حلقه‌های جداگانه مبارزه‌ای امپریالیستی هستند که بین بزرگترین انحصارها برای تقسیم جهان جریان دارند.

در کشتی‌رانی بازرگانی هم رشد عظیم تمرکز کار را به تقسیم جهان منجر نموده است. در آلمان دو شرکت که از بزرگترین شرکتها هستند از دیگران متمایز شده‌اند: "هامبورگ-آمریکا" و "لولید آلمان شمالی". سرمایه هر یک از آنان به ۲۰۰ میلیون مارک (سهام و برگهای وام) میرسد و هر دو کشتی‌هایی در اختیار دارند که بهای آنها به ۱۸۵ تا ۱۸۹ میلیون مارک بالغ است. از طرف دیگر در آمریکا روز اول ژانویه سال ۱۹۰۳ تراست مورگان بنام "کمپانی بین‌المللی بازرگانی بحری" تشکیل گردید که ۹ شرکت کشتی‌رانی آمریکایی و انگلیسی را متحد میکرد و سرمایه‌ای بالغ بر ۱۲۰ میلیون دلار (۴۸۰ میلیون مارک) در اختیار داشت. در همان سال ۱۹۰۳ بین شرکتهای عظیم آلمانی و این تراست آمریکایی و انگلیسی قراردادی درباره تقسیم جهان بر زمینه تقسیم منافع منعقد گشت. شرکتهای آلمانی از رقابت در امر حمل و نقل بین انگلستان و آمریکا صرفنظر کردند. دقیقاً معین شد که کدام بنادر به کدامیک از آنها "واگذار میگردد". کمیته مشترکی برای بازرسی تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۲۰ سال منعقد گشت و در آن دوراندیشانه قید شد در صورت جنگ قرارداد اعتبار خود را از دست خواهد داد. **

تاریخچه تشکیل کارتل بین‌المللی ریل نیز بسی آموزنده است. در سال ۱۸۸۴ هنگامیکه امور صنعتی دچار شدیدترین انحطاطها بود کارخانه‌های ریل‌سازی انگلستان، بلژیک و آلمان برای اولین بار در صدد تأسیس یک چنین کارتلی برآمدند. توافق یافتند که در بازار داخلی کشورهایی که در این توافق داخل شده‌اند رقابت ننمایند و اما بازارهای خارجی را به این نسبت بین خود تقسیم کنند: انگلستان ۶۶ درصد، آلمان ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تماماً به انگلستان واگذار شد. بر ضد یکی از شرکتهای انگلیسی که در این توافق داخل نشده بود به جنگ مشترکی مبادرت گردید که مخارج آن به نسبت معین از محل فروش مشترک تأمین میشد. ولی در سال ۱۸۸۶ این اتحادیه در نتیجه خروج دو شرکت انگلیسی از آن، منحل گردید. اینکه در دوره‌های بعدی اعتلای صنعتی حصول توافق میسر نگردید موضوع شاخصی است. در آغاز سال ۱۹۰۴ در آلمان سندیکای پولاد تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۰۴ کارتل بین‌المللی ریل بدین نسبت تجدید شد: انگلستان ۵۳/۵ درصد، آلمان ۲۸/۸۳ درصد، بلژیک ۱۷/۶۷ درصد. سپس فرانسه در سال اول و دوم و سوم به ترتیب با نسبت ۴/۸ و ۵/۸ و ۶/۴ در صد به آن ملحق شد و این مافوق صد در صد یعنی ۱۰۴/۸ درصد و غیره بود. در سال ۱۹۰۵ "تراست پولاد" ایالات متحد ("کورپوراسیون پولاد") و سپس اتریش و اسپانیا به آن پیوستند. فوگلشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت: "اکنون تقسیم کره زمین به پایان رسیده و مصرف کنندگان بزرگ و در درجه اول راه آهن‌های دولتی، - چون دیگر جهان تقسیم شده و منافع آنان را

*. - "Die Bank", 1912, I, 1036; 1912, 2, 629; 1913, 1, 388.

** - ریسر، کتاب نامبرده، ص. ۱۲۵.

بحساب نیاورده‌اند- باید مانند شاعر در عرش ژوپتر زندگی کنند."*

سندیکای بین‌المللی روی را نیز یادآور می‌شود که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را دقیقاً بین ۵ گروه از کارخانه‌ها به این ترتیب تقسیم کرد: کارخانه‌های آلمان، بلژیک، فرانسه، اسپانیا و انگلستان؛ - سپس تراست بین‌المللی باروت را یادآور می‌شود که بنا به گفته لیفمان "اتحاد کاملاً نوین و محکمی بین تمام فابریکهای تولید مواد منفجره آلمان است که بعدها به اتفاق فابریکهای دینامیت‌سازی فرانسه و آمریکا که به همین طریق تشکیل شده بودند باصطلاح تمام جهان را بین خود تقسیم کردند."**

در سال ۱۸۹۷ بحساب لیفمان جمعا در حدود ۴۰ کارتل بین‌المللی با شرکت آلمان وجود داشت، ولی برای سال ۱۹۱۰ این تعداد دیگر به ۱۰۰ میرسد.

برخی از نویسندگان بورژوازی (که کارل کائوتسکی هم که نسبت به خط مشی مارکسیستی مثلاً سال ۱۹۰۹ خود کاملاً خیانت ورزیده به آن پیوست) بر این عقیده بودند که کارتل‌های بین‌المللی یعنی یکی از برجسته‌ترین مظاهر بین‌المللی شدن سرمایه امید برقراری صلح بین ملتها را در دوران سرمایه‌داری امکان‌پذیر مینمایند. این عقیده از لحاظ تئوریک بکلی باطل و از لحاظ عملی چیزی نیست جز سفسطه‌جویی و وسیله‌ای برای دفاع بیش‌ترانه از بدترین نوع اپورتونیسم. کارتل‌های بین‌المللی نشان می‌دهند که انحصارهای سرمایه‌داری اکنون تا چه درجه‌ای رشد یافته و مبارزه بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر سر چیست. نکته اخیر از مهمترین نکات است؛ فقط این نکته است که مفهوم تاریخی و اقتصادی آنچه را که روی می‌دهد برای ما روشن می‌سازد، زیرا شکل مبارزه ممکن است به علل گوناگونی که از لحاظ نسبی جنبه جزئی و موقتی دارند همواره تغییر کند و تغییر هم می‌کند، ولی ماهیت مبارزه، مضمون طبقاتی آن، مادام که طبقات وجود دارند به هیچ وجه ممکن نیست تغییر نماید. واضح است که مثلاً بورژوازی آلمان که کائوتسکی در استدلال‌ات تئوریک خود ماهیتاً به آن گرویده است (در باره این موضوع بعداً هم صحبت خواهد شد) نفعش در این است که مضمون مبارزه اقتصادی کنونی (تقسیم جهان) را پرده‌پوشی نموده گاه روی یک شکل این مبارزه و گاه روی شکل دیگر آن تکیه کند. همین اشتباه را کائوتسکی مرتکب می‌شود. البته در اینجا صحبت بر سر بورژوازی آلمان نبوده بلکه بر سر بورژوازی جهانی است. اگر می‌بینیم سرمایه‌داران جهان را تقسیم می‌کنند علتش کینه‌توزی خاص آنان نبوده بلکه این است که مرحله کنونی تمرکز آنها را وادار می‌کند برای تحصیل سود در این راه گام گذارند؛ ضمناً آنها جهان را "به نسبت سرمایه"، "به نسبت نیرو" تقسیم می‌کنند، زیرا در سیستم تولید کالایی و سرمایه‌داری شیوه دیگری برای تقسیم نمی‌تواند وجود داشته باشد. نیرو نیز به نسبت تکامل اقتصادی و سیاسی تغییر می‌کند. برای درک آنچه که بوقوع می‌پیوندد باید دانست چه نوع مسائلی در نتیجه تغییر نیرو حل می‌شود و اما اینکه این تغییر جنبه "صرفاً" اقتصادی دارد یا غیر اقتصادی (مثلاً جنگی) مسأله‌ای است فرعی که در نظریات اساسی مربوط به دوران نوین سرمایه‌داری نمیتواند هیچ‌گونه تغییری وارد نماید. تعویض مسئله مربوط به مضمون بند و بست‌هایی که بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بعمل می‌آید با مسأله مربوط به شکل مبارزه و بند و بست‌ها (که امروز مسالمت‌آمیز است، فردا مسالمت‌آمیز نیست و پس فردا باز هم مسالمت‌آمیز خواهد بود) معنایش تنزل تا حد سفسطه‌جویی است.

دوران سرمایه‌داری نوین بما نشان می‌دهد بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان مناسبات معینی بوجود می‌آید. بموازات این جریان و بمناسبت آن بین اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولتها نیز بر زمینه تقسیم ارضی جهان و مبارزه بر سر مستعمرات یعنی "مبارزه در راه تحصیل سرزمین اقتصادی" مناسبات معینی بوجود می‌آید.

۶- تقسیم جهان بین دول معظم

آ. سوپان، جغرافیدان در کتاب خود موسوم به "توسعه ارضی مستعمرات اروپا"*** نتایج این توسعه را در پایان قرن نوزدهم به شرح زیر خلاصه مینماید:

* - Vogelstein; "Organisationsformen", S.100.

** -

*** - A. Supan; "Die territoriale Entwicklung der europäischen kolonien".

آ. سوپان؛ "توسعه ارضی مستعمرات اروپا"، ۱۹۰۶، ص. ۶۵۴.

Liefmann; "Kartelle und Trusts", 2 A, S.161

نسبت مساحت سرزمینهای متعلق به کشورهای استعماری اروپا
(و منجمله ایالات متحده)

	۱۸۷۶	۱۹۰۰	
درصد			
در آفریقا	۱۰/۸	۹۰/۴	۷۹/۶ + درصد
در پولینزی	۵۶/۸	۹۸/۹	۴۲/۱ + درصد
در آسیا	۵۱/۵	۵۶/۶	۵/۱ + درصد
در استرالیا	۱۰۰/۰۰	۱۰۰/۰	—
در آمریکا	۲۷/۵	۲۷/۲	۰/۳ - درصد

وی از اینجا چنین نتیجه میگیرد: "بنا بر این صفت مشخصه این دوره تقسیم آفریقا و پولینزی است". نظر به اینکه در آسیا و آمریکا سرزمینهای اشغال نشده یعنی سرزمینهایی که متعلق به هیچ کشوری نباشد وجود ندارد، لذا نتیجهگیری سوپان را باید توسعه داد و گفت صفت مشخصه دوران مورد بررسی عبارت است از تقسیم قطعی جهان. منظور از قطعی در اینجا این نیست که تجدید تقسیم امکانپذیر نیست، برعکس تجدید تقسیم امکانپذیر و ناگزیر است، منظور از قطعی این است که سیاست استعماری کشورهای سرمایه‌داری تصرف اراضی اشغال نشده را در سیاره ما به پایان رسانده است. جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود یعنی از دست یک "صاحب" بدست دیگری برسد نه اینکه از بی صاحبی بدست "صاحب" بیفتد.

بنابراین ما دوران مخصوص بخودی را می‌گذرانیم که دوران سیاست مستعمراتی جهان یعنی، سیاستی است که با "مرحله نوین در تکامل سرمایه‌داری" و با سرمایه‌داری مالی به محکمترین طرزی مربوط است. به این جهت باید قبل از همه با تفصیل بیشتری روی مدارک واقعی مکث نمود تا بتوان با دقت هر چه بیشتری هم تفاوت این دوره را از دوره‌های پیشین و هم اوضاع و احوال کنونی را روشن ساخت. در نخستین وهله در این مورد دو سؤال واقعی پیش می‌آید و آن اینکه: آیا در دوران سرمایه مالی تشدید سیاست مستعمراتی و نیز حدت مبارزه بر سر مستعمرات مشاهده میشود یا خیر و آیا در حال حاضر جهان بویژه از این لحاظ چگونه تقسیم شده است.

موریس نویسنده آمریکایی در کتاب خود در باره تاریخ استعمار* سعی میکند پیکره‌های مربوط به وسعت اراضی مستعمراتی انگلستان، فرانسه و آلمان را در دوره‌های مختلف قرن نوزدهم تلخیص نماید. اینک خلاصه نتایجی که اوبدست آورده است:

وسعت اراضی مستعمراتی:

سال	انگلستان		فرانسه		آلمان	
	مساحت (به میلیون میل مربع)	سکنه (به میلیون)	مساحت (به میلیون میل مربع)	سکنه (به میلیون)	مساحت (به میلیون میل مربع)	سکنه (به میلیون)
۱۸۱۵ - ۱۸۳۰	؟	۱۲۶/۴	۰/۰۲	۰/۵	—	—
۱۸۶۰	۲/۵	۱۴۵/۱	۰/۰۲	۳/۴	—	—
۱۸۸۰	۷/۷	۲۶۷/۹	۰/۷	۷/۵	—	—
۱۸۹۹	۹/۳	۳۰۹/۰	۳/۷	۵۶/۴	۱/۰	۱۴/۷

* - هنری جی. موریس؛ "تاریخ استعمار"، نیویورک ۱۹۰۰، جلد ۲، ص. ۸۸؛ ۱، ۴۱۹؛ ۲، ۳۰۴.
Henry G. Morris; "The history of colonization", N.Y. 1900, Vol 2, pp. 88; I, 419; 2, 304.

برای انگلستان دوران تشدید فوق‌العاده اشغالگری‌های مستعمراتی با سالهای ۱۸۶۰-۱۸۸۰ مصادف است که در بیست سال آخر قرن نوزدهم نیز هنوز شدت آن بسیار است. برای فرانسه و آلمان نیز درست با همین بیست سال مصادف است. فوقاً دیدیم که دوران منتها درجه تکامل سرمایه‌داری ماقبل انحصار که رقابت آزاد در آن تفوق داشت مقارن با سالهای ۱۸۶۰-۱۸۷۰ است. اکنون میبینیم همانا پس از این دوران است که "اعتلای" عظیم اشغالگری‌های مستعمراتی آغاز میشود و مبارزه بر سر تقسیم ارضی جهان به منتها درجه شدت مییابد. لذا در این واقعیت تردیدی نیست که انتقال سرمایه‌داری به مرحله سرمایه‌داری انحصاری و سرمایه مالی با تشدید مبارزه بر سر تقسیم جهان مربوط است.

هوبسون در تألیف خود راجع به امپریالیسم، دوره ۱۸۸۴ تا ۱۹۰۰ را بمثابة دوران تشدید "توسعه‌طلبی" (توسعه ارضی) کشورهای عمده اروپا متمایز مینماید. طبق محاسبه وی انگلستان طی این مدت ۳/۷ میلیون میل مربع با ۵۷ میلیون جمعیت بدست آورده است؛ فرانسه ۳/۶ میلیون میل مربع با جمعیت ۳۶/۵ میلیون؛ آلمان ۱ میلیون میل مربع با ۱۴/۷ میلیون؛ بلژیک ۹۰۰ هزار میل مربع با ۳۰ میلیون؛ پرتغال ۸۰۰ هزار میل مربع با ۹ میلیون. تقلاي تمام دول سرمایه‌داری برای تحصیل مستعمرات در پایان قرن نوزدهم و بویژه از سال ۱۸۸۰ به بعد یکی از واقعیات بر همه معلوم تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی است.

در دورانی که رقابت آزاد در انگلستان به حد اعلای نشو و نمای خود رسیده بود یعنی در سالهای ۱۸۴۰-۱۸۶۰ سیاستمداران رهبری کننده بورژوازی این کشور با سیاست استعماری مخالف بودند و آزادی مستعمرات و جدایی کامل آنها را از انگلستان امری ناگزیر و مفید میدانستند. م. بر در مقاله خود در باره "امپریالیسم نوین انگلستان*" که در سال ۱۸۹۸ منتشر شده بود به این نکته اشاره میکند که چگونه در سال ۱۸۵۲ رجلی دولتی نظیر دیسرائیلی که بطور کلی به امپریالیسم متمایل بود میگفت: "مستعمرات بمثابة سنگ آسیابی به گردن ما آویزان است". در پایان قرن نوزدهم قهرمانان روز در انگلستان سسیل رودس و جوزف چمبرلین بودند که آشکارا امپریالیسم را موعظه میکردند و سیاست امپریالیستی را با نهایت وقاحت بکار میبستند!

جالب توجه است که رابطه بین ریشه‌های به اصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه‌های اجتماعی و سیاسی امپریالیسم نوین از همان هنگام برای این سیاستمداران رهبر بورژوازی انگلستان واضح بود. چمبرلین امپریالیسم را بمثابة یک "سیاست واقعی و مدبرانه و صرفه‌جویانه" موعظه مینمود و بخصوص به آن رقابتی اشاره میکرد که آلمان و آمریکا و بلژیک اکنون انگلستان را در بازار جهانی با آن روبرو نموده‌اند. سرمایه‌داری که به تأسیس کارتلها و سندیکاها و تراستها مشغول بودند میگفتند راه نجات در انحصار است. پیشوایان سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم نشده جهان شتاب داشتند تکرار میکردند: راه نجات در انحصار است. ولی سسیل رودس بطوری که دوست صمیمیش استرودزنامه‌نگار حکایت میکرد، در سال ۱۸۹۵ درباره نظریات امپریالیستی خود به وی گفته بود: "من دیروز در ایست-اند (کوی کارگری) لندن بودم و در یکی از جلسات بیکاران حضور یافتم. در آنجا یک سلسله فریادهای دهشتناکی شنیدم که تماماً درباره نان، نان بود! هنگام بازگشت به خانه درباره آنچه شنیده بودم میاندیشیدم و در نتیجه بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم معتقد شدم... اندیشه‌ای که دیربازی است مرا بخود مشغول داشته عبارت است از حل یک مسئله اجتماعی یعنی: نجات چهل میلیون سکنه پادشاهی متحده از جنگ خانمانسوز داخلی، ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید ارضی جدیدی در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم سکنه اضافی را در آن جای دهیم و مناطق جدیدی برای فروش کالاهایی که در فابریکها و معادن تولید میشود بدست آوریم. من همیشه گفته‌ام امپراتوری مسئله شکم است. اگر شما خواهان جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید. (همانجا صفحه ۳۰۴).

سسیل رودس میلیونر و سلطان مالی و مسبب عمده جنگ انگلیس-بوئر در سال ۱۸۹۵ چنین گفت، ولی دفاع وی از امپریالیسم که خشن و بیش‌رمانه است از لحاظ ماهیت خود دستکمی از "تنوری" آقایان ماسلف، زوده‌کوم، پوترسف، داوید و بانی مارکسیسم روس و غیره ندارد. سسیل رودس فقط اندکی سوسیال شووینیست شرافتمندتری بود...

برای آنکه تقسیم ارضی جهان و تغییراتی را که دهها سال اخیر از این لحاظ روی داده است حتی‌المقدور دقیقتر تصویر کنیم از مجموعه آماری که سوپان در کتاب نامبرده خود درباره ارضی مستعمراتی کلیه کشورهای جهان ذکر نموده استفاده میکنیم. سوپان سالهای ۱۸۷۶ و ۱۹۰۰ را در نظر میگیرد؛ ما سال ۱۸۷۶ را در نظر میگیریم که بسیار بجا انتخاب شده است، زیرا همانا در این هنگام است که میتوان تکامل سرمایه‌داری اروپای غربی را در مرحله ماقبل انحصار بطور کلی پایان یافته دانست - سپس سال ۱۹۱۴ را در نظر میگیریم و بجای ارقامی که سوپان ذکر کرده است ارقام جدیدتری که از "جدولهای آمار جغرافیایی" هیوبنر اقتباس شده است ذکر مینماییم. سوپان فقط مستعمرات را در نظر میگیرد؛ ما برای تصویر کامل چگونگی تقسیم جهان مفید میدانیم بطور اختصار اطلاعاتی نیز در باره

کشورهای غیر مستعمراتی و نیز نیمه مستعمراتی که ایران و چین و ترکیه را از آن جمله میدانیم اضافه نماییم: از بین این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً تماماً به مستعمره تبدیل شده و دومی و سومی هم در حال مستعمره شدن هستند. نتایج زیرین بدست می‌آید: (رجوع شود به صفحه ۶۱۴ منتخب آثار. مترجم)

اینجا ما آشکارا میبینیم چگونه در سر حد بین قرن نوزدهم و بیستم تقسیم جهان "به پایان رسیده است". تصرفات مستعمراتی پس از سال ۱۸۷۶ به میزان عظیمی وسعت یافته است؛ متصرفات مستعمراتی ۶ کشور از بزرگترین کشورها بیش از یکبار و نیم یعنی ۴۰ تا ۶۵ میلیون کیلومتر مربع وسعت یافته است؛ مساحت افزایش یافته عبارت است از ۲۵ میلیون کیلومتر مربع که یک برابر و نیم مساحت کشورهای مستعمرمدار (۱۶/۵ میلیون) است. سه دولت در سال ۱۸۷۶ بکلی و چهارمی یعنی فرانسه تقریباً فاقد مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴ این چهار دولت مستعمراتی بدست آوردند که مساحت آن ۱۴/۱ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً یک برابر و نیم مساحت اروپا بود و جمعیت آن به صد میلیون میرسد. ناموزونی در امر توسعه متصرفات مستعمراتی بسیار عظیم است. مثلاً اگر کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوتشان چندان زیاد نیست با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که مستعمراتی که کشور اول بدست آورده است ۳ بار (از لحاظ مساحت) بیش از مستعمراتی که کشور دوم و سوم جمعاً بدست

متصرفات مستعمراتی دول معظم (به میلیون کیلومتر مربع و میلیون نفر سکنه)

	مستعمرات		کشورهای مستعمره دار		جمع	
	۱۸۷۶	۱۹۱۴	۱۹۱۴	۱۹۱۴	۱۹۱۴	جمع
	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه
انگلستان	۲۲/۵	۲۵۱/۹	۳۳/۵	۳۹۳/۵	۳۳/۸	۳۳/۸
روسیه	۱۷/۰	۱۵/۹	۱۷/۴	۳۳/۲	۲۲/۸	۱۶۹/۴
فرانسه	۰/۹	۶/۰	۱۰/۶	۵۵/۵	۱۱/۱	۹۵/۱
آلمان	-	-	۲/۹	۱۲/۳	۳/۴	۷۷/۲
کشورهای متحده	-	-	۰/۳	۹/۷	۹/۷	۱۰۶/۷
ژاپن	-	-	۰/۳	۱۹/۲	۰/۷	۷۲/۲
جمع شش دولت معظم	۴۰/۴	۲۷۳/۸	۶۵/۰	۵۲۳/۴	۸۱/۵	۹۶۰/۶
مستعمرات دولتهای دیگر (بلژیک، هلند و غیره)					۹/۹	۴۵/۳
نیمه مستعمرات (ایران، چین، ترکیه)					۱۴/۵	۳۶۱/۲
دیگر کشورها					۲۸/۰	۲۸۹/۹
جمع اراضی					۱۳۳/۹	۱۶۵۷/۰

بدست آورده‌اند. ولی فرانسه از لحاظ میزان سرمایه مالی نیز در آغاز دوران مورد بحث شاید چند بار غنی‌تر از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن بوده است. در این مورد شرایط جغرافیایی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی و بر اساس این شرایط، در وسعت متصرفات مستعمراتی تأثیر می‌بخشند. هر قدر هم که فشار صنایع بزرگ و مبادله و سرمایه مالی طی دهساله‌های اخیر در مورد هم‌تراز نمودن جهان و برابر ساختن شرایط اقتصاد و زندگی کشورهای مختلف شدید بوده باشد، باز هم تفاوت موجود اندک نیست و در بین شش کشور نامبرده از یک طرف ما

ناظر کشورهای سرمایه‌داری جوانی هستیم که با سرعت شگرفی در ترقی هستند (آمریکا، آلمان، ژاپن)؛ از طرف دیگر کشورهای سرمایه‌داری کهنسالی را میبینیم که سرعت ترقی‌شان در دوره اخیر بسی کندتر از کشورهای نامبرده بوده است (فرانسه و انگلستان) و بالأخره کشوری را میبینیم که از لحاظ اقتصادی از همه عقب مانده‌تر است (روسیه) و در آن میتوان گفت شبکه بسیار انبوهی از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، امپریالیسم سرمایه‌داری نوین را در بر گرفته است.

ما در ردیف متصرفات مستعمراتی دول معظم مستعمرات جزئی کشورهای کوچکی را قرار دادیم که میتوان گفت نزدیک‌ترین هدف "تجدید تقسیم" ممکن و محتمل مستعمرات است. این کشورهای کوچک اکثراً مستعمرات خود را فقط در نتیجه این امر میتوانند حفظ کنند که بین کشورهای بزرگ تضاد منافع و اصطکاک و غیره‌ای وجود دارد که مانع حصول سازش درباره تقسیم غنیمت است. و اما در مورد کشورهای "نیمه مستعمره" باید گفت آنها نمونه‌ای از آن شکلهای انتقالی هستند که در تمام رشته‌های گوناگون طبیعت و جامعه مشاهده میشود. سرمایه مالی در کلیه مناسبات اقتصادی و کلیه مناسبات بین‌المللی آنچنان نیروی بزرگ و میتوان گفت قاطعی است که حتی قادر است دولتهایی را هم که از کاملترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد و واقعا تابع میسازد؛ هم اکنون نمونه‌های آن را خواهیم دید. ولی بدیهی است برای سرمایه مالی از همه "راحتتر" و از همه پُر فایده‌تر آنچنان تابع نمودنی است که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و ملل تابعه توأم باشد. صفت مشخصه کشورهای نیمه مستعمره این است که از این لحاظ جنبه "حد وسط" را دارند. بدیهی است که مبارزه بر سر این کشورهای نیمه وابسته بخصوص در دوران سرمایه مالی که در آن باقیمانده جهان تقسیم شده بود میبایستی حدت یابد.

سیاست استعماری و امپریالیسم قبل از مرحله نوین سرمایه‌داری و حتی قبل از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است. روم که بنای آن بر بردگی گذاشته شده بود سیاست استعماری را تعقیب میکرد و امپریالیسم را عملی میساخت. ولی استدلالهای "کلی" در باره امپریالیسم که در آن اختلاف اساسی بین صورت‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی فراموش میشود یا تحت‌الشعاع قرار میگیرد، ناگزیر به پوچ‌ترین مبتذلات و گزافه‌گویی‌هایی نظیر مقایسه "روم کبیر با بریتانیای کبیر" مبدل میشود. حتی سیاست سرمایه‌داری استعماری مراحل پیشین سرمایه‌داری نیز با سیاست استعماری سرمایه مالی ماهیتاً تفاوت دارد.

خصوصیت اساسی سرمایه‌داری نوین عبارت است از سیادت اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان بزرگ. این انحصارها هنگامی که تمام منابع مواد خام در یک دست متمرکز میشود بیش از هر وقت پایدار و استوارند و ما دیدیم اتحادیه‌های بین‌المللی سرمایه‌داران با چه اشتیاقی مساعی خود را در این راه صرف مینمایند که هر گونه امکان رقابت را از حریف سلب نمایند و مثلاً اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را خریداری کنند. داشتن مستعمره به تنهایی کامیابی انحصار را در مقابل هر گونه پیشامدی که در مبارزه با رقیب رخ دهد کاملاً تضمین میکند - حتی در مقابل این پیشامد که حریف بخواهد بوسیله وضع قانون انحصار دولتی از خود دفاع کند. هر اندازه تکامل سرمایه‌داری عالیتر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام شدیدتر احساس شود، هر اندازه رقابت و تلاش برای دستیابی به منابع مواد خام تمام جهان حادثر باشد به همان اندازه نیز مبارزه در راه بدست آوردن مستعمرات شدیدتر است.

شیلدر مینویسد: "میتوان نظریه‌ای را مطرح ساخت که شاید برخیها آن را نقیض‌گویی پندارند و آن اینکه: ازدیاد نفوس در شهرها و صنایع بمراتب بیشتر امکان دارد که در آتی کم و بیش نزدیک به مانع کمبود مواد خام برای صنایع برخورد کند تا به مانع کمبود مواد خواربار". مثلاً کمبود چوب که روز به روز گرانتر میشود و کمبود چرم و مواد خام برای صنعت بافندگی بطور روزافزونی شدت مییابد "اتحادیه‌های کارخانه‌داران میکوشند در مقیاس تمام اقتصاد جهانی بین کشاورزی و صنعت توازنی ایجاد کنند؛ به عنوان مثال میتوان اتحادیه‌های بین‌المللی صاحبان کارخانه‌های نخی‌ریسی را در چند کشور از مهمترین کشورهای صنعتی نام برد که از سال ۱۹۰۴ وجود دارد. سپس میتوان اتحادیه‌های اروپایی صاحبان کارخانه‌های نخی‌ریسی را ذکر کرد که از روی نمونه اتحادیه اولی در سال ۱۹۱۰ تأسیس شده است." **

* - C. P. Lucas; "Greater Rome and Greater Britain", Oxf. 1912. سی. پی. لوکاس؛ "روم کبیر و بریتانیای کبیر"، آکسفورد ۱۹۱۲.
یا Earl of Cromer; "Ancient and modern imperialism", London 1910. کرومر؛ "امپریالیسم قدیم و جدید"، لندن ۱۹۱۰.

** - شیلدر، کتاب نامبرده، ص. ۳۸ - ۴۲

البته رفرمیست‌های بورژوا و بین آنها بخصوص کائوتسکیست‌های کنونی میکوشند از اهمیت این نوع واقعیات بکاهند و استنادشان این است که مواد خام را "ممکن است" بدون سیاست استعماری "پُر خرج و خطرناک" در بازار آزاد بدست آورد و عرضه مواد خام را "ممکن است" بطور کلی از طریق بهبود "ساده" شرایط کشاورزی به میزان هنگفتی افزایش داد. ولی این استنادات جنبه دفاع از امپریالیسم و آرایش آن را دارد، زیرا در آنها مهمترین خصوصیت سرمایه‌داری نوین یعنی انحصارها فراموش میشود. بازار آزاد روز به روز بیشتر به حیطه گذشته می‌رود، سندی‌کها و تراستهای انحصاری هر روز بیشتر عرصه را بر آن تنگ میکنند. و اما بهبود "ساده" شرایط کشاورزی منجر به بهبود وضعیت توده‌ها و افزایش دستمزد و تقلیل سود میشود. آیا بجز در مغز خیالباف رفرمیست‌های چرب‌زبان کجا میتوان تراستهایی یافت که بتوانند بجای تصرف مستعمرات درباره وضع توده‌ها بیاندیشند؟

آنچه برای سرمایه مالی حائز اهمیت است تنها منابع مواد خام کشف شده نبوده بلکه منابعی که احتمال وجود آنها می‌رود نیز هست، زیرا تکنیک با سرعت شگفت‌آوری در برابر چشم ما تکامل می‌یابد و زمینی که امروز بيمصرف است فردا در نتیجه کشف شیوه‌های جدید (بانکهای بزرگ از این لحاظ میتوانند هیأت مخصوصی از مهندسين و کارشناسان کشاورزی و غیره را برای اکتشاف گسیل دارند) و صرف سرمایه‌های هنگفت قابل استفاده شود. عین همین موضوع نیز در مورد اکتشافات مربوط به ثروتهای زیرزمینی و شیوه‌های جدید برای تبدیل مواد خام و قابل استفاده نمودن آن و غیره صدق مینماید. تمایل ناگزیر سرمایه مالی به توسعه سرزمین اقتصادی و حتی بطور کلی به توسعه سرزمین از اینجا سرچشمه می‌گیرد. همان گونه که تراستهای دارایی خود را با در نظر گرفتن تحویل سودهای "ممکنه" آتی (نه فعلی) و با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو سه برابر قیمت‌گذاری نموده بصورت سرمایه به جریان می‌اندازند، به همان گونه هم سرمایه مالی بطور کلی، با در نظر گرفتن استفاده از منابع ممکنه مواد خام و از ترس اینکه مبادا در مبارزه سبانه‌ای که هدفش تصرف آخرین قطعات مناطق تقسیم نشده جهان و یا تجدید تقسیم قطعات تقسیم شده است عقب بماند، میکوشد اراضی حتی‌المقدور بیشتری را، هر نوع که باشد، در هر جا که باشد و به هر نحوی که باشد، بچنگ آورد.

سرمایه‌داران انگلیس با تمام قوا میکوشند تولید پنبه را در مستعمره خود مصر، رواج دهند - در سال ۱۹۰۴ از ۲/۳ میلیون هکتار اراضی زراعتی مصر ۰/۶ میلیون هکتار یعنی بیش از ربع آن به کشت پنبه اختصاص داشت. روسها هم در مستعمره خود ترکستان همین عمل را انجام میدهند زیرا بدین طریق با سهولت بیشتری میتوانند رقبای خارجی خود را بکوبند و منابع مواد خام را انحصار نمایند و تراست بافندگی کم هزینه‌تر و پُر سودتری تشکیل دهند که تولید آن "مرگب" و تمام مراحل تولید و تهیه محصولات پنبه را در یک دست متمرکز سازد. منافع صدور سرمایه نیز کار را به تسخیر مستعمرات میکشاند، زیرا در بازار مستعمرات آسانتر میتوان (و گاهی فقط در آنجا میتوان) از طریق انحصار رقیب را از سر راه دور و دریافت مواد خام را برای خود تأمین و "روابط" لازمه و غیره را استوار ساخت.

روبنای غیر اقتصادی که بر پایه سرمایه مالی نشو و نما می‌یابد و نیز سیاست و ایدئولوژی سرمایه مالی موجب تشدید کوشش برای تسخیر مستعمرات میگردد. هیلفردینگ بحق و بجا می‌گوید: "سرمایه مالی خواستار سیادت است نه آزادی". و اما یکی از نویسندگان بورژوازی فرانسه، گویی افکار مذکور در فوق سسیل رودس* را بسط و تکامل میدهد، مینویسد به علل اقتصادی سیاست استعماری کنونی علل اجتماعی را نیز باید اضافه نمود. «در نتیجه بغرنج شدن روزافزون زندگی و دشواریهایی که نه تنها توده‌های کارگر، بلکه طبقات متوسط را نیز تحت فشار قرار میدهد، در تمام کشورهای مدنیتهای کهن یک "بیحوصلگی و عصبانیت و کینه‌ای روی هم انباشته شده که آرامش اجتماعی را تهدید میکند؛ برای آن انرژی مخصوصی که از سرچشمه طبقاتی معینی بیرون می‌جهد باید مورد استعمالی پیدا کرد و در خارج از کشور آنرا بکار انداخت تا در داخل انفجار روی ندهد."**

حال که از سیاست استعماری دوران امپریالیسم سرمایه‌داری سخن به میان آمد باید این نکته را نیز متذکر گردید که سرمایه مالی و سیاست بین‌المللی مربوط به آن که شامل مبارزه دول معظم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یک سلسله شکل‌های انتقالی وابستگی دولتی بوجود می‌آورد. صفت مشخصه این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره‌دار و گروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکل‌های گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. ما به یکی از شکل‌ها یعنی نیمه مستعمره قبلاً اشاره کرده‌ایم و نمونه دیگر آن مثلاً آرژانتین است.

*- رجوع شود به ص. ۳۰۱ این کتاب.

** - "La France aux colonies" Wahl; وال؛ "فرانسه در مستعمرات" اقتباس از کتاب Henri Russier; "Le partage de Océanie" آنری روسیه؛ "تقسیم اقیانوسیه"، پاریس ۱۹۰۵، ص. ۱۶۵.

شولتسه گورنیتس در کتاب خود در باره امپریالیسم بریتانیا مینویسد: "آمریکای جنوبی و بخصوص آرژانتین آن از لحاظ مالی چنان به لندن وابسته است که آن را تقریباً باید مستعمره بازرگانی انگلستان نامید" شیلدر با استفاده از گزارشهایی که کنسول اتریش-مجارستان در بوینس آیرس در سال ۱۹۰۹ فرستاده سرمایه‌هایی را که انگلستان در آرژانتین بکار انداخته است هشت میلیارد و سه چهارم میلیارد میلیارد فرانک برآورد مینماید. تصور این موضوع دشوار نیست که سرمایه مالی انگلستان - و "دوست" وفادارش یعنی دیپلماسی - چه روابط محکمی با بورژوازی آرژانتین و با محافل اداره کننده کلیه شئون اقتصادی و سیاسی این کشور دارد.

پرتقال با وجود داشتن استقلال سیاسی باز با اندکی تفاوت، نمونه‌ای از همان شکل وابستگی مالی و دیپلماتیک را به‌مان‌نشان می‌دهد. پرتقال کشوری است مستقل و دارای حق حاکمیت ولی عملاً از هنگام جنگ بر سر جانشینی سلطنت اسپانیا (۱۷۰۱-۱۷۱۴) یعنی بیش از ۲۰۰ سال است تحت‌الحمایه انگلستان می‌باشد. انگلستان از این کشور و مستعمرات آن بخاطر تحکیم موقعیت خویش در مبارزه با دشمنان خود یعنی اسپانیا و فرانسه دفاع میکرد و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری را برای صدور کالا و بخصوص برای صدور سرمایه به پرتقال و مستعمرات آن بدست می‌آورد و امکان مییافت از بنادر و جزایر پرتقال و سیمهای مخابراتی آن و غیره و غیره استفاده نماید.** این قبیل مناسبات همیشه بین هر یک از دول بزرگ و کوچک وجود داشته است ولی در دوران امپریالیسم سرمایه‌داری بصورت یک سیستم همگانی در می‌آید و بمثابة جزئی از کل وارد مجموعه مناسبات مربوط به "تقسیم جهان" میگردد و به حلقه‌هایی از زنجیر معاملات سرمایه مالی جهان مبدل میشود.

برای اینکه مسئله تقسیم جهان را به سرانجام خود برسانیم، باید نکته زیرین را نیز متذکر گردیم. تنها مطبوعات آمریکا و انگلستان نبودند که اولی پس از جنگ اسپانیا و آمریکا و دومی پس از جنگ انگلستان و بوئرها، مسئله تقسیم جهان را، در آخرین سالهای قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، کاملاً آشکار و صریح مطرح مینمودند و تنها مطبوعات آلمان که با "حق و حسد" بیش از همه "امپریالیسم بریتانیا" را تحت نظر داشتند، نبودند که این موضوع را منظم‌اً مورد ارزیابی قرار میدادند. در مطبوعات بورژوازی فرانسه نیز این مسئله به حد کافی یعنی در حدودی که از نقطه نظر بورژوازی امکانپذیر است، صریح و وسیع مطرح شده بود. در این باره به دربو مورخ استناد می‌جویم که در کتاب خود موسوم به "مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم" در فصل مربوط به "دول معظم و تقسیم جهان" چنین مینویسد: "در جریان سالهای اخیر تمام مناطق آزاد زمین به استثنای چین از طرف دول اروپا و آمریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تا کنون چند تصادم و تغییر و تبدیل نفوذ روی داده که خود پیش‌درآمد انفجارهای دهشتناک‌تری در آینده نزدیک است. زیرا باید شتاب نمود: دولی که خود را تأمین نکرده‌اند، دستخوش این خطرند که سهم خود را دریافت نکنند و در آن بهره‌برداری عظیم از کره ارض که یکی از مهمترین پدیده‌های قرن آینده (یعنی قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نورزند. به همین جهت بود که تمام اروپا و آمریکا در سالهای اخیر در تب و تاب توسعه‌طلبی مستعمراتی یعنی "امپریالیسم" که جالب توجه‌ترین صفت مشخصه پایان قرن نوزدهم است می‌سوختند." سپس نویسنده چنین اضافه میکند: "در این جریان تقسیم جهان، در این تلاش دیوانه‌وار برای دست یافتن به گنجها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراتوری‌هایی که در این قرن یعنی قرن نوزدهم تشکیل شده‌اند به هیچ وجه با موقعیتی که دول تشکیل دهنده این امپراتوری‌ها در اروپا اشغال مینمایند مطابقت ندارد. دولی که در اروپا تفوق دارند و تعیین کننده مقدرات آیند عین همین تفوق را در تمام جهان دارا نیستند. و چون قدرت مستعمراتی و امید تصاحب ثروتهایی که هنوز بحساب نیامده است، مسلماً در نیروی نسبی دول اروپایی انعکاس خواهد بخشید، لذا مسأله مستعمرات - و اگر خواسته باشید "امپریالیسم" - که هم اکنون نیز شرایط سیاسی خود اروپا را تغییر داده است، در آتیه

Schulze-Gaevernitz; "Britischer Imperialismus und englischer Freihandel zu Beginn des 20-ten Jarhunderts", Lpz 1906, S.318.
شولتسه-گورنیتس؛ "امپریالیسم بریتانیا و آزادی بازرگانی انگلستان در آغاز سده بیستم"، لایپزیگ ۱۹۰۶، ص. ۳۱۸.
عین همین مطلب را میگوید:

Sartorius von Waltershausen; "Das volkswirtschaftliche System der Kapitalanlage im Auslande", Berlin 1907, S.46.
سارتوریوس فون والترسهاوزن؛ "سیستم اقتصاد ملی سرمایه‌گذاری در خارجه"، برلن ۱۹۰۷، ص. ۴۶.
** شیلدر، نگارش نامبرده، جلد ۱، ص. ۱۶۰-۱۶۱

بیش از پیش این شرایط را تغییر خواهد داد.*

۷- امپریالیسم بمثابة مرحله خاصی از سرمایه داری

اکنون باید بکوشیم نتیجه‌گیری‌های معینی نموده و مطالبی که فوقا درباره امپریالیسم گفته شده است تلخیص نماییم. امپریالیسم بطور کلی در نتیجه تکامل سرمایه‌داری و ادامه مستقیم خواص اساسی آن بوجود آمده است. ولی سرمایه‌داری در مرحله معینی از تکامل خود و آنهم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه‌داری مبدل شد و آن هنگامی است که بعضی از خواص اساسی سرمایه‌داری به نقیض خود بدل میشوند و در تمام جهات علانمی بوجود می‌آید و مشاهده می‌گردد که مختص دوران انتقال سرمایه‌داری به نظام اجتماعی-اقتصادی عالیتری است. آنچه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه اساسی دارد عبارت است از تبدیل رقابت آزاد سرمایه‌داری به انحصارهای سرمایه‌داری. رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه‌داری و بطور کلی تولید کالایی است؛ انحصار مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. ولی پدیده اخیر در برابر چشم ما تدریجاً به انحصار بدل شد. بدین طریق که تولید بزرگ را بوجود آورد و تولید کوچک را از میدان بدر کرد، تولید بزرگ را به بزرگترین تولید مبدل نمود و تمرکز تولید و سرمایه را به آنجا رساند که از آن انحصار بوجود آمد و هم اکنون هم بوجود می‌آید؛ کارتلها، سندیکاها، تراستها و سرمایه یک چند ده بانکی که با آنها در هم آمیخته و با میلیاردها سر و کار دارند. در عین حال انحصارها که از درون رقابت آزاد پدید می‌آیند، این رقابت را از بین نبرده بلکه مافوق آن و به موازات آن زندگی مینمایند و بدین طریق یک سلسله تضادهای بسیار حاد و پُر شدت و اصطکاک‌ها و تصادماتی را بوجود می‌آورند. انحصار عبارت است از انتقال از سرمایه‌داری به نظامی عالیتر.

اگر خواسته باشیم تعریف حتی‌المقدور کوتاهتری برای امپریالیسم بنماییم باید بگوییم امپریالیسم مرحله انحصاری سرمایه‌داری است. یک چنین تعریفی مهمترین نکات را در بر دارد، زیرا از یک طرف سرمایه‌مالی عبارت است از در هم آمیختن سرمایه چند بانک از بزرگترین بانکهای انحصاری با سرمایه اتحادیه‌های انحصاری کارخانه‌داران؛ از طرف دیگر تقسیم جهان عبارت است از پایان آن سیاست استعماری که بلامانع در مناطقی که از طرف هیچ دولت سرمایه‌داری اشغال نشده بود بسط مییافت و انتقال به سیاست استعماری تصاحب انحصاری سرزمینهایی از جهان که کاملاً تقسیم شده است.

ولی تعاریف بسیار کوتاه گرچه فهم مطلب را آسان میکنند، زیرا نکات عمده را تلخیص مینمایند، مع‌الوصف کافی نیستند، چون که باید خصوصیات بسیار مهم پدیده‌ای را که به تعریف احتیاج دارد از آنها بیرون کشید. بنابراین با در نظر گرفتن اهمیت مشروط و نسبی تمام تعریف‌های کلی که هرگز نمیتوانند روابط همه‌جانبه یک پدیده را در تمام سیر تکامل آن در بر گیرند - باید برای امپریالیسم آنچنان تعریفی نمود که متضمن پنج علامت زیرین باشد:

۱ (تمرکز تولید و سرمایه که به آنچنان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی میکنند بوجود آورده است،

۲ (در هم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر اساس این "سرمایه مالی"،

۳ (صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیتی بسیار جدی کسب مینماید،

۴ (اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانی که جهان را تقسیم نموده‌اند پدید می‌آید؛

۵ (تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری به پایان میرسد.

امپریالیسم آن مرحله از تکامل سرمایه‌داری است که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف تراستهای بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری به پایان رسیده است.

ما ذیلاً خواهیم دید اگر تنها مفاهیم اساسی صرفاً اقتصادی امپریالیسم را (که به تعریف مزبور محدود میشود) در نظر نگرفته، بلکه موقعیت تاریخی و مرحله فعلی سرمایه‌داری را نسبت به سرمایه‌داری بطور کلی و یا رابطه امپریالیسم را با دو جریان اساسی در جنبش کارگری در نظر گیریم - چگونه میتوان و باید امپریالیسم را بطور دیگری تعریف نمود. ولی اکنون باید متذکر شویم که امپریالیسم به مفهوم مذکور بدون شک مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری است. برای اینکه خواننده بتواند تصور حتی‌الامکان مستدل‌تری از امپریالیسم داشته باشد ما عمداً سعی کرده‌ایم هر چه ممکن است اظهار نظر بیشتری از اقتصاددانان بورژوازی که مجبورند واقعیات کاملاً مسلم اقتصادیات

*- J. E. Driault; "Problèmes politiques et sociaux" Paris 1907. (ژ. ا. دریو؛ "مسائل سیاسی و اجتماعی"، پاریس. مترجم) ۱۹۰۷، ص. ۲۹۹.

نویسن سرمايه‌دارى را اعتراف نمايند - نقل كنيم. به همين منظور نيز آمار مفصلى ذكر گرديده كه امكان مي‌دهد به اين نکته پى برده شود كه سرمايه مالى و غيره تا چه درجه‌اى نشو و نما يافته و تبديل كميت به كيفيت يعنى انتقال سرمايه‌دارى تكامل‌يافته به امپرياليسم در چه چيز بخصوصى متظاهر شده است. البته حاجتى به ذكر اين نکته نيست كه در طبيعت و جامعه هر حد و مرزى مشروط و متغير است و مثلاً ناخردانه است هر آينه در اطراف اين موضوع بحث شود كه آيا استقرار "نهابى" امپرياليسم به كدام سال يا كدام دهساله‌اى مربوط است.

ولى درباره تعريف امپرياليسم قبل از همه بايد با كارل كاوتسكى تئوريسين عمده ماركسيست دوران باصطلاح انترناسيونال دوم يعنى دوران ۲۵ ساله ۱۸۸۹-۱۹۱۴ به بحث پرداخت. كاوتسكى با ايده‌هاى اساسى تعريفى كه ما درباره امپرياليسم نموده‌ايم هم در سال ۱۹۱۵ و هم حتى قبل از آن يعنى در نوامبر ۱۹۱۴ با قطعيت تمام مخالفت کرده و اظهار داشته است امپرياليسم را نبايد "فاز" يا مرحله‌اى از اقتصاد بدانيم، بلكه امپرياليسم سياست و آنهم سياست معينى است كه سرمايه مالى آن را "مُرَجَح" ميشمرد؛ امپرياليسم را نميتوان با "سرمايه‌دارى كنونى" "همانند" دانست؛ اگر بخواهيم از امپرياليسم "تمام پديده‌هاى سرمايه‌دارى كنونى" يعنى كارتلها، حمايت گمركى، سيادت فينانسيست‌ها و سياست استعمارى را درك نماييم آنگاه موضوع ضرورت امپرياليسم براى سرمايه‌دارى تبديل به يك "مترادف گويى كاملاً بيمزه‌اى" ميگرديد، زيرا در آن صورت "طبيعى است كه امپرياليسم براى سرمايه‌دارى ضرورت حياتى دارد" و قس عليهذا. اگر هم چنين تعريفى را كه كاوتسكى براى امپرياليسم کرده و مستقيماً بر ضد ماهيت ايده‌هاى است كه از طرف ما تشریح شده است، در اينجا نقل نماييم، آنگاه فكر وى را با منتهاى دقت بيان کرده‌ايم (زيرا كاوتسكى از اعتراضات اردوگاه ماركسيست‌هاى آلمانى كه طى سالهاى مديد از يك چنين ايده‌هاى پيروي ميكردند آگاه بود و آن را اعتراضات جريان معينى در ماركسيسم ميدانست).

تعريف كاوتسكى چنين است:

"امپرياليسم محصول سرمايه‌دارى صنعتى داراى تكامل عالى و عبارت است از تمايل هر يك از دول سرمايه‌دار صنعتى به الحاق مناطق هر چه وسيعتر زراعتى (تكيه روى كلمه از كاوتسكى است) يا تابع نمودن آنها به خود بدون توجه به اينكه چه ملت‌هاى در آنها سكونت دارند." *

اين تعريف مطلقاً به هيچ دردى نميخورد زيرا بطور يکطرفه يعنى خودسرانه تنها مسأله ملى را متمايز مينمايد (گرچه اين مسأله خواه بخودى خود و خواه از لحاظ رابطه‌اش با امپرياليسم حائز نهايت اهميت است) و خودسرانه و نادرست آن را فقط با سرمايه صنعتى كشورهايى كه كشورهاي ديگر را بخود ملحق ميكند، مربوط ميسازد و با همان خودسرى و نادرستى موضوع الحاق مناطق زراعتى را بميان ميكشد.

امپرياليسم عبارت است از تمايل به الحاق اراضى ديگران - اين است خلاصه قسمت سياسى تعريف كاوتسكى. اين صحيح ولى بينهايت ناقص است، زيرا امپرياليسم از نقطه نظر سياسى بطور كلى عبارت است از تمايل به اعمال زور و ارتجاع. ولى آنچه در اينجا مورد توجه ماست جنبه اقتصادى مسأله است كه خود كاوتسكى در تعريف خود آن را مطرح کرده است. نادرستى‌هاى كه در تعريف كاوتسكى وجود دارد به عيان ديده ميشود. آنچه صفت مشخصه امپرياليسم را تشكيل ميدهد اتفاقاً سرمايه صنعتى نيوده بلكه سرمايه مالى است. تصادفى نيست كه در فرانسه تكامل بسيار سريع سرمايه مالى كه با تضعيف سرمايه صنعتى توأم بود درست همان عاملى بود كه از سالهاى هشتاد قرن گذشته موجب تشديد فوق‌العاده سياست الحاق‌طلبى (استعمارى) گرديد. آنچه صفت مشخصه امپرياليسم را تشكيل ميدهد اتفاقاً تنها تمايل به الحاق مناطق زراعتى نيوده بلكه تمايل به الحاق صنعتى‌ترين مناطق نيز هست (اشتهاى آلمان براى بلعيدن بلژيك، و اشتهاى فرانسويها براى بلعيدن لورن) زيرا اولاً پايان رسيدن تقسيم جهان مجبور ميكند هنگام تجديد تقسيم به هر زمينى دست دراز شود؛ ثانياً آنچه براى امپرياليسم جنبه اساسى دارد مسابقه چند دولت بزرگ براى احراز سيادت يعنى اشغال اراضى است كه بيشتر از لحاظ تضعيف دشمن و متزلزل ساختن سيادت او انجام مييابد تا منافع مستقيم خويش (بلژيك براى آلمان بخصوص از لحاظ تكيه‌گاهى بر ضد انگلستان و بغداد براى انگلستان از لحاظ تكيه‌گاهى بر ضد آلمان و غيره اهميت دارد). كاوتسكى بويژه - و بكرات - به انگليس‌ها استناد ميچويد كه گويا معنابى را كه از نظر صرفاً سياسى براى كلمه امپرياليسم قائل شده‌اند با مفهومى كه كاوتسكى قائل شده مطابقت دارد. هوبسون انگليسى را برداريم. در كتاب "امپرياليسم" او منتشره در سال ۱۹۰۲ چنين ميخوانيم:

"وجه تمايز امپرياليسم نوين با كهن اين است كه امپرياليسم نوين تئورى و پراتيك چند امپراتورى را كه با يكدگر در مسابقه هستند و همه براى توسعه‌طلبى سياسى و تحصيل سود بازرگانى حرص و ولع يكسانى دارند، جايگزين تمايلات يك امپراتورى رشد يابنده واحد مينمايد؛ ثانياً اين وجه تمايز عبارت است از سيادت منافع مالى يا منافع مربوط به سرمايه‌گذارى - بر منافع بازرگانى." **

* - "Die Neue Zeit" (۱۹۱۴، ۲ سال ۳۲)، ص ۹۰۹، مورخه ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴. رجوع شود به شماره ۲ سال ۱۹۱۵، ص ۱۰۷ و صفحات بعدى.

** - Hobson; "Imperialism", London 1902, p.324. هوبسون؛ "امپرياليسم"، لندن ۱۹۰۲، ص ۳۲۴.

ما میبیینیم کائوتسکی در استنادی که بطور کلی به تمام انگلیسها مینماید در حقیقت امر به هیچ وجه محق نیست (او فقط میتواند به امپریالیستهای مبتذل انگلستان یا به مدافعین آشکار امپریالیسم استناد ورزد). ما میبیینیم کائوتسکی که مدعی است به دفاع از مارکسیسم ادامه میدهد عملاً نسبت به هوبسون سوسیال لیبرال گامی به پس نهاده است، زیرا هوبسون به شیوه صحیح‌تری دو خصوصیت "تاریخی-مشخص" امپریالیسم کنونی را در نظر میگیرد (کائوتسکی اتفاقاً در تعریف خود خصوصیات تاریخی-مشخص را مورد استهزاء قرار میدهد!): (۱) رقابت چند امپریالیسم و (۲) تقوق فینانسیست بر تاجر. ولی اگر بطور عمده منظور، الحاق کشور زراعی از طرف کشور صنعتی باشد، آنگاه نقش عمده از آن تاجر خواهد بود.

تعریف کائوتسکی نه تنها نادرست و غیر مارکسیستی است، بلکه علاوه بر آن پایه سیستم تام و تمامی از نظریاتی است که از هر جهت، هم با تئوری و هم با پراتیک مارکسیستی مغایرت دارد. در این باره بعداً هم سخن خواهیم گفت. جرّ و بحثی که کائوتسکی درباره کلمات راه انداخته است بکلی بیمعناست. او میگوید: آیا مرحله نوین سرمایه داری را باید امپریالیسم نامید یا مرحله سرمایه مالی. هر نامی میخواهید به آن بدهید، این موضوع علی‌السویه است. اصل مطلب در این است که کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا میکند، به این طریق که الحاق‌طلبی را سیاستی میخواند که سرمایه مالی آن را "مُرَجَح" می‌شمرد و سیاست بورژوازی دیگری را در مقابل آن قرار میدهد که گویی وجود آن بر همان پایه سرمایه مالی امکان‌پذیر است. نتیجه چنین میشود که انحصارها از لحاظ اقتصادی با سیاستی که شیوه عمل آن جنبه انحصاری و اعمال زور و اشغالگری نداشته باشد همسازند. نتیجه چنین میشود که تقسیم اراضی جهان، که اتفاقاً در عصر سرمایه مالی به پایان رسیده و مبنایی است که به شکلهای کنونی مسابقه بین بزرگترین دولتهای سرمایه‌داری جنبه خاصی میدهد، با سیاست غیر امپریالیستی همساز است. به این طریق بجای اینکه عمق اساسی‌ترین تضادهای مرحله نوین سرمایه‌داری آشکار شود این تضادها پرده‌پوشی می‌گردد و از حدتشان کاسته میشود و بجای مارکسیسم، رفرمیسم بورژوایی حاصل می‌آید.

کائوتسکی با کونف مدافع آلمانی امپریالیسم و الحاق‌طلبی که بشیوه‌ای مبتذلانه و وقیحانه استدلال مینماید به جرّ و بحث میپردازد. کونف میگوید: امپریالیسم، سرمایه‌داری معاصر است؛ تکامل سرمایه‌داری ناگزیر است و جنبه مترقی دارد؛ پس امپریالیسم مترقی است؛ پس باید در مقابل امپریالیسم جبهه به زمین سایید و آن را ثنا خواند! این شبیه به آن کاریکاتوری است که نارُدنیک‌ها در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۵ علیه مارکسیستهای روس رسم میکردند، به این معنی که اگر مارکسیستها سرمایه‌داری را در روسیه ناگزیر و مترقی میدانند، در این صورت باید دکانی باز کنند و به رواج سرمایه‌داری مشغول گردند. کائوتسکی معترضانه به کونف میگوید: خیر امپریالیسم سرمایه‌داری معاصر نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه‌داری کنونی است و ما میتوانیم و باید بر ضد این سیاست، بر ضد امپریالیسم و بر ضد الحاق‌طلبی و غیره مبارزه کنیم.

این اعتراض خیلی ظاهر حق‌بجانبی دارد ولی در عمل برابر است با موعظه آشتی با امپریالیسم منتها به شکل ظریفتر و پوشیده‌تر (و به همین جهت خطرناک‌تر)، زیرا، "مبارزه" با سیاست تراستها و بانکها به شکلی که دست به ترکیب پایه‌های اقتصاد تراستها و بانکها نخورد، چیزی نیست جز رفرمیسم و پاسیفیسم بورژوازی و خیرخواهی‌های مشفقانه و معصومانه. نادیده گرفتن اساسی‌ترین تضادها و فراموش نمودن مهمترین آنها بجای آشکار ساختن تمام عمق تضادها - چنین است تئوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. و بدیهی است که یک چنین "تئوری" فقط بکار دفاع از ایده وحدت با کونف‌ها می‌خورد!

کائوتسکی مینویسد: "از نقطه نظر صرفاً اقتصادی بعید نیست که سرمایه‌داری فاز جدید دیگری را هم طی کند که عبارت است از منتقل شدن سیاست کارتلها به صحنه سیاست خارجی یا فاز اولترا-امپریالیسم" * یعنی مافوق امپریالیسم و اتحاد امپریالیسم‌های تمام جهان بجای مبارزه با یکدیگر، این فاز عبارت است از موقوف شدن جنگها در دوران سرمایه‌داری و "بهربرداری مشترک از جهان بتوسط یک سرمایه مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده باشد." ** ما در پایین مجبوریم روی این "تئوری اولترا-امپریالیسم" تأمل نماییم تا مغایرت قطعی و مسلم آن را با مارکسیسم به تفصیل نشان دهیم. همین جا نیز ما باید به موجب طرح کلی این رساله به آمارهای دقیقی مراجعه نماییم که به این مسئله مربوط است. آیا "از نقطه نظر صرفاً اقتصادی" "اولترا-امپریالیسم" امکان‌پذیر است یا اینکه این موضوع اولتر-مزخرف است؟

* - "Die Neue Zeit" ۱۹۱۴، شماره ۲ (سال ۳۲)، ص ۹۲۱، مورخه ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴. مراجعه شود به شماره ۲، ۱۹۱۵، ص ۱۰۷ و صفحات بعدی.

** - "Die Neue Zeit"، ۱۹۱۵، ۱، ص ۱۴۴، مورخه ۳۰ آوریل ۱۹۱۵.

اگر منظور از ذکر نقطه نظر صرفا اقتصادی، تجرید "صرف" باشد آنگاه تمام آنچه را که میتوان گفت به این تز خلاصه میشود: تکامل بسوی انحصارها می‌رود و بنابراین به یک انحصار جهانی و یک تراست جهانی منجر خواهد شد. این موضوع مسلم است ولی در عین حال کاملا بیمعنا و نظیر این تعریف است که میگوید "تکامل" بسوی تولید مواد غذایی در لابراتوارها "می‌رود". از این لحاظ "تئوری" اولترا-امپریالیسم به همان درجه بیمعنا است که "تئوری اولترا-کشاورزی".

ولی اگر شرایط "صرفا اقتصادی" دوران سرمایه مالی را به مثابه دوران تاریخی مشخصی که به آغاز قرن بیستم مربوط است، در نظر گیریم، آنگاه بهترین پاسخ به تجربدهای بیروح "اولترا-امپریالیسم" (یعنی همان تجربدهایی که منحصر به ارتجاعی‌ترین مقصود، یعنی انحراف توجه از عمق تضادهای موجوده، خدمت میکند) این خواهد بود که واقعیت اقتصادی مشخص اقتصاد جهانی کنونی را در مقابل آنها قرار دهیم. استدلالات کاملا بیمعنای کائوتسکی درباره اولترا-امپریالیسم، ضمنا مشوق آن فکر سراپا اشتباه‌آمیزی است که آب به آسیاب مدافعین امپریالیسم میریزد: این فکر حاکی از آن است که گویا سیادت سرمایه مالی موجب تضعیف ناموزنی‌ها و تضادهای موجوده در درون اقتصاد جهانی میگردد و حال آنکه این سیادت عملا موجب تشدید این عوامل میشود.

ر. کالور در رساله کوچک خود موسوم به "مقدمه‌ای درباره اقتصاد جهانی" * کوششی بعمل آورده است تا از مهمترین مدارک صرفا اقتصادی که تصور شخصی از مناسبات متقابل موجوده در اقتصاد جهانی، در سرحد بین قرن نوزدهم و بیستم بدست میدهد - نتیجه‌گیری نماید. او جهان را به ۵ "بخش عمده اقتصادی" تقسیم میکند: (۱) بخش اروپای وسطی (شامل تمام اروپا بجز روسیه و انگلستان)؛ (۲) بخش انگلستان؛ (۳) بخش روسیه؛ (۴) بخش آسیای خاوری؛ (۵) بخش آمریکا. ضمنا مستعمرات را جزو "بخشهای" دولتهایی که این مستعمرات به آنها تعلق دارد محسوب مینماید و چند کشور را هم که بین بخشها تقسیم نشده‌اند نظیر ایران، افغانستان و عربستان در آسیا و مراکش و حبشه در آفریقا و غیره را "کنار میگذارد".

اینک خلاصه‌ای از آمار اقتصادی که نامبرده درباره این بخشها ذکر میکند:

بخشهای عمده اقتصاد جهان	مساحت	سکنه	راههای ارتباطی	بازرگانی	صنایع
	(به میلیون کیلومتر مربع)	(به میلیون نفر)	راههای آهن(به هزار کیلومتر)	ناوگان بازرگانی (به میلیون تن)	(مجموع صادرات و واردات به میلیارد مارک)
۱) اروپای وسطی	۲۷/۶ (۲۳/۶)*	۳۸۸ (۱۴۴)	۲۰۴	۸	۴۱
۲) بریتانیا	۲۸/۹ (۲۸/۶)*	۳۹۸ (۳۵۵)	۱۴۰	۱۱	۲۵
۳) روسیه	۲۲	۱۳۱	۶۳	۱	۳
۴) آسیای خاوری	۱۲	۳۸۹	۸	۱	۲
۵) آمریکا	۳۰	۱۴۸	۳۷۹	۶	۱۴
* در پُرانتز مساحت و سکنه مستعمرات ذکر شده است.					

ما در اینجا سه بخش می‌بینیم که در آن سرمایه‌داری در مدارج عالی تکامل است (هم طرق ارتباطی، هم بازرگانی و هم صنایع در این بخشها فوق‌العاده تکامل یافته است): بخش اروپای وسطی، بریتانیا و آمریکا. در بین آنها سه کشور بر جهان سیادت میکنند: آلمان، انگلستان و ایالات متحده آمریکا. مسابقه امپریالیستی و مبارزه بین آنها به علت اینکه

آلمان منطقه کوچک و مستعمرات کمی در اختیار دارد فوق‌العاده حدت یافته است؛ تشکیل "اروپای وسطی" امری است مربوط به آینده و در جریان یک مبارزه شدید بوجود خواهد آمد. عجالتاً صفت مشخصه تمام اروپا پراکندگی سیاسی آن است. بر عکس در بخش انگلستان و آمریکا مرکزیت سیاسی در مدارج عالی است ولی بین مستعمرات پهناور اولی و مستعمرات ناچیز دومی تفاوت فاحشی وجود دارد. سرمایه‌داری در مستعمرات تازه رو به توسعه گذارده است. مبارزه بر سر آمریکای جنوبی روز بروز حدت بیشتری مییابد.

در دو بخش تکامل سرمایه‌داری ضعیف است: بخش روسیه و آسیای خاوری. در بخش اول تراکم جمعیت بسیار ضعیف و در بخش دوم بسیار قوی است؛ در اولی مرکزیت سیاسی عظیمی وجود دارد و دومی فاقد آن است. تقسیم چین را تازه شروع کرده‌اند و مبارزه بین ژاپن و ایالات متحده و کشورهای دیگر برای دست یافتن به آن روز بروز بیشتر حدت مییابد.

افسانه سفینه‌خانه کائوتسکی را درباره اولترا-امپریالیسم "مسالمت‌آمیز" با این واقعیت یعنی با این تنوع عظیم شرایط اقتصادی و سیاسی، با این عدم تطابق فوق‌العاده‌ای که در سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره وجود دارد و با این مبارزه سبعانه‌ای که بین دولتهای امپریالیستی میشود، مقایسه کنید. مگر این کوشش مرتجعانه یک خرده بورژوازی و اهم‌مزده برای گریز از یک واقعیت مخوف نیست؟ مگر کارتل‌های بین‌المللی که کائوتسکی آنها را نطفه‌های "اولترا-امپریالیسم" تصور میکند (همانگونه که تولید قرص دارو و در لابراتوار را "میتوان" نطفه اولترا-کشاورزی نامید) نمونه تقسیم و تجدید تقسیم جهان و انتقال از تقسیم مسالمت‌آمیز به تقسیم غیر مسالمت‌آمیز و بالعکس را بما نشان نمیدهد؟ مگر سرمایه مالی آمریکا و کشورهای دیگر، که با شرکت آلمان تمام جهان را از طریق مسالمت‌آمیز مثلاً در شرکت بین‌المللی ریل یا در تراست بین‌المللی کشتی‌رانی بازرگانی تقسیم کرده بود، اکنون جهان را بر اساس تناسب جدید نیروها که از طریق بکلی غیر مسالمت‌آمیز تغییر مینماید - تجدید تقسیم نمیکند؟

سرمایه مالی و تراستها اختلاف بین سرعت تکامل رشته‌های گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نداده بلکه آن را شدت میدهند. و حال که تناسب نیروها تغییر مینماید، در این صورت در دوران سرمایه‌داری چه وسیله‌ای جز نیرو میتواند تضاد را حل کند؟ آمار مربوط به راههای آهن مدارک فوق‌العاده دقیقی را درباره سرعت‌های مختلط رشد سرمایه‌داری و سرمایه مالی در تمام اقتصاد جهانی در اختیار ما میگذارد.* طی یکی دو دهساله اخیر توسعه امپریالیستی طول راههای آهن به این طریق انجام گرفته است:

راههای آهن (به هزار کیلومتر)

			۱۹۱۳		۱۸۹۰	
	+		۳۴۶		۲۲۴	اروپا
	+۱۲۲		۴۱۱		۲۶۸	ایالات متحده آمریکا
	+۱۴۳		۲۲۰	مجموع ۱۲۵	۸۲	همه مستعمرات
	+۱۲۸	مجموع ۳۴۷	۱۳۷		۴۳	دولتهای مستقل و نیمه مستقل و آمریکا
	+۹۴		۱۱۰۴		۶۱۷	جمع

بنابراین سیر توسعه راههای آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه مستقل) آسیا و آمریکا از همه جا سریعتر بوده است. بطوری که میدانیم سرمایه مالی ۴ الی ۵ کشور از بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری در این بخشها سیادت و حکمفرمایی کامل دارد. ساختمان دویست هزار کیلومتر راه آهن جدید در مستعمرات و کشورهای دیگر آسیا و آمریکا بمعنای سرمایه‌گذاری جدیدی به مبلغ متجاوز از ۴۰ میلیارد مارک با شرایط فوق‌العاده سودمند و تضمین‌های مخصوصی از لحاظ بهره‌دهی و دریافت سفارشی پُر سود برای کارخانه‌های فولادریزی و غیره و غیره است. سرمایه‌داری سریعتر از همه در مستعمرات و کشورهای ماوراء اقیانوس تکامل مییابد. در بین آنها دول امپریالیستی جدیدی پدید میآیند (ژاپن). مبارزه امپریالیسم‌های جهانی حدت مییابد. خراجی که سرمایه مالی از بنگاههای

* - Stat. Jahrbuch für das deutsche Reich, 1915; Archiv für Eisenbahnwesen, 1892. (سالنامه آمار دولت آلمان، ۱۹۱۵؛ آرشیو راه آهن، ۱۸۹۲. مترجم) خصوصیات چندی که به تقسیمات راههای آهن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در جریان سال ۱۸۹۰ مربوط است ناگزیر به طور تقریب تعیین شده است.

فوق‌العاده پُر سود مستعمرات و کشورهای ماوراء اقیانوس میگرد رو به افزایش می‌رود. هنگام تقسیم این "غنیمت" سهم هنگفتی عاید کشورهای می‌شود که از لحاظ سرعت تکامل نیروهای مولده همیشه هم مقام اول را احراز نمی‌کنند. طول راه‌های آهن در بزرگترین کشورها باضافه مستعمرات آنها به این قرار بود:

راه‌های آهن (هزار کیلومتر)			
	۱۸۹۰	۱۹۱۳	
کشورهای متحده	۲۶۸	۴۱۵	+۱۴۵
امپراتوری بریتانیا	۱۰۷	۲۰۸	+۱۰۱
روسیه	۳۲	۷۸	+۴۶
آلمان	۴۳	۶۸	+۲۵
فرانسه	۴۱	۶۳	+۲۲
مجموع ۵ دولت	۴۹۱	۸۳۰	+۳۳۹

بنابراین قریب ۸۰ درصد تمام راه‌های آهن در ۵ کشور از بزرگترین کشورها متمرکز شده است. ولی تمرکز مالکیت بر این راه‌ها و تمرکز سرمایه مالی بمراتب بیش از این است، زیرا مقدار هنگفتی از سهام و برگ‌های وام راه‌های آهن آمریکا، روسیه و غیره متعلق به میلیونرهای مثلاً انگلیسی و فرانسوی است. انگلستان در سایه وجود مستعمرات خود، بر شبکه راه آهن خود ۱۰۰ هزار کیلومتر یعنی چهار بار بیش از آلمان افزود. و حال آنکه بر همه معلوم است که طی این مدت تکامل نیروهای مولده آلمان و بخصوص تکامل صنایع زغال سنگ و فلزسازی آن بمراتب سریعتر از انگلستان و بطریق اولی سریعتر از فرانسه و روسیه بوده است. در سال ۱۸۹۲ آلمان ۴/۹ میلیون تن چدن در مقابل ۶/۸ میلیون تن انگلستان تولید میکرد؛ ولی در سال ۱۹۱۲ این رقم به ۱۷/۶ در مقابل ۹ میرسد که برتری عظیمی را نسبت به انگلستان نشان میدهد! * حال سؤال میشود که در شرایط سرمایه‌داری چه وسیله‌ای جز جنگ میتواند عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و "مناطق نفوذ" برای سرمایه مالی را، از طرف دیگر از بین ببرد؟

۸- طفیلیگری و گندیدگی سرمایه داری

اکنون ما باید روی یکی از جنبه‌های دیگر امپریالیسم که بسیار مهم است ولی در اکثر استدلال‌ات مربوط به این مبحث غالباً آن را مورد ارزیابی کافی قرار نمیدهند، مکث نماییم. یکی از نواقص هیلفردینگ مارکسیست این است که او در این مورد نسبت به هوبسون غیر مارکسیست گامی به عقب گذاشته است. منظور ما در اینجا طفیلیگری ذاتی امپریالیسم است.

چنانچه دیدیم عمیقترین پایه اقتصادی امپریالیسم انحصار است. این انحصار- سرمایه‌داری است یعنی از بطن سرمایه‌داری و در شرایط عمومی سرمایه‌داری یعنی تولید کالایی و رقابت بوجود آمده و با این شرایط عمومی در حال تضاد دائمی و درمان‌ناپذیری است. ولی با اینحال این انحصار نیز مانند هر انحصار دیگر تمایل ناگزیری بوجود می‌آورد که متوجه رکود و گندیدگی است. تثبیت قیمتهای انحصاری ولو بطور موقت، تا درجه معینی موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی و بالنتیجه هرگونه ترقی و هرگونه پیشرفتی میگردد؛ بعلاوه این عمل یک امکان اقتصادی بوجود می‌آورد برای آنکه از ترقیات تکنیکی مصنوعاً جلوگیری شود. مثال: اوئونس نامی در آمریکا یک ماشین بتری‌سازی اختراع نمود که در امر تولید بتری انقلاب میکرد. کارتل آلمانی صاحبان کارخانه‌های بتری‌سازی، امتیاز اختراع اوئونس را خریداری مینماید و در کشوی میز خود جای میدهد و از عملی نمودن آن جلوگیری میکند. البته انحصار در دوره سرمایه‌داری هرگز نمیتواند رقابت را در بازار جهانی بکلی و برای مدتی مدید از بین ببرد (ضمناً همین موضوع یکی از دلایل پوچ بودن تئوری اولترا-امپریالیسم است). البته، امکان تقلیل هزینه تولید و افزایش سود از طریق اصلاحات موجب تغییراتی میگردد. ولی تمایل رکود و گندیدگی نیز که از خصوصیات

*رجوع شود به :

در Edgar Grammond; "The Economic Relation of the Journal of the Royal Statistical British and German Empires Society", 1914, July, pp. 777 ss. (ادگار گراموند: "رابطه

اقتصادی امپراتوری‌های بریتانیا و آلمان" مندرجه در "مجله انجمن سلطنتی آمار"، ۱۹۱۴، ژوئیه، ص ۷۷۷ و صفحات بعدی. مترجم)

انحصار است، بنوبه خود عمل خود را ادامه میدهد و در برخی از رشته‌های صنعت و برخی از کشورها در فواصل معینی از زمان تفوق حاصل مینماید.

انحصار تملک مستعمرات بسیار پهناور و پُر ثروت یا دارای موقعیت مناسب نیز در همان جهت عمل مینماید. باری. امپریالیسم عبارت است از تجمع عظیم سرمایه پولی در معدودی از کشورها که چنانچه دیدیم به ۱۰۰-۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار بالغ میگردد. اینجاست سرچشمه رشد طبقه، یا به عبارت صحیحتر، قشر تنزیل‌بگیران یعنی کسانی که از طریق "سفته‌بازی" زندگی میکنند و بکلی از شرکت در هر گونه بنگاهی برکنارند و حرفه آنان تن‌آسایی است. صدور سرمایه که یکی از مهمترین ارکان اقتصادی امپریالیسم است، بیش از پیش این برکناری کامل قشر تنزیل‌بگیران را از تولید تشدید میکند و بر تمام پیکر کشوری که با استثمار از کار چند کشور ماوراء اقیانوس و مستعمرات گذاران میکند، مهر و نشان طفیلیگری میزند.

هوبسون مینویسد: "در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه‌گذاری بریتانیا در کشورهای خارجی تقریباً ۱۵ درصد تمام ثروت پادشاهی متحده بریتانیا را تشکیل میداد."* شایان ذکر است که مقارن سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً ۲ بار و نیم افزایش یافت. سپس هوبسون مینویسد: "امپریالیسم متجاوز که وجود آن برای مالیات دهندگان بسیار گران تمام میشود و اهمیت آن برای کارخانه‌دار و بازرگان بسیار ناچیز است... برای سرمایه‌داری که در جستجوی جایی برای بکار انداختن سرمایه خویش میباشد، منبع تحصیل سودهای هنگفت است..." (این مفهوم در زبان انگلیسی با یک کلمه بیان میشود: "اینوستور" یعنی "سرمایه‌گذار"، تنزیل‌بگیر)... "هیفن آمارشناس تمام درآمد سالیانه‌ای را که بریتانیای کبیر در سال ۱۸۹۹ از تمام بازرگانی خارجی و استعماری خود یعنی از واردات و صادرات، بدست آورده است، از روی حساب ۲/۵ درصد از کل ۸۰۰ میلیون پوند استرلینگی که در گردش بوده است، ۱۸ میلیون پوند استرلینگی (قریب ۱۷۰ میلیون روبل) برآورد مینماید." هر قدر هم این رقم هنگفت باشد باز برای توضیح چگونگی امپریالیسم متجاوز بریتانیای کبیر کافی نیست. آنچه این موضوع را توضیح میدهد ۹۰ الی ۱۰۰ میلیون پوند استرلینگ یعنی سود حاصله از سرمایه "گذاری" یا سود قشر تنزیل‌بگیران است.

سود تنزیل‌بگیران در "بازرگانی‌ترین" کشور جهان ۵ بار بیش از سودی است که از بازرگانی خارجی بدست میآید! چنین است ماهیت امپریالیسم و طفیلیگری امپریالیستی.

به این جهت است که مفهوم "دولت تنزیل‌بگیر (Rentnerstaat)" یا دولت رباخوار در تمام مطبوعات اقتصادی مربوط به امپریالیسم، مورد استعمال عمومی پیدا میکند. جهان به مشتی دولت رباخوار و اکثریت عظیمی از دولتهای وامدار تقسیم شده است. شولتسه گورنیتس در این باره مینویسد: "بین سرمایه‌هایی که در خارجه بکار انداخته میشوند، جای اول را آن سرمایه‌هایی اشغال مینمایند که در کشورهای از لحاظ سیاسی وابسته و یا متفق بکار میافتند: انگلستان به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام میدهد. ناوگان وی در صورت لزوم نقش فراش دادگستری را بازی میکند. نیروی سیاسی انگلستان وی را از خشم و غضب وامداران مصون میدارد."** سارتوریئوس فون والترس‌هاوزن در کتاب خود موسوم به "سیستم اقتصاد ملی سرمایه‌گذاری در خارجه" هلند را بعنوان نمونه یک "دولت تنزیل‌بگیر" در نظر میگیرد و متذکر میشود که انگلستان و فرانسه نیز اکنون این جنبه را بخود میگیرند.*** شیلدر بر آنست که ۵ کشور صنعتی وجود دارند که "مفهوم کشور وامده کاملاً در باره آنها صدق میکند": انگلستان، فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس. هلند را فقط بدین جهت در این شمار داخل نمیکند که "چندان صنعتی نیست."**** ایالات متحده فقط در مورد آمریکا وامده است.

شولتسه گورنیتس مینویسد: "انگلستان ضمن رشد خود بتدریج از یک دولت صنعتی به دولتی وامده مبدل میشود. با وجود افزایش مطلق تولیدات صنعتی و صادرات کالاهای صنعتی باز بر میزان نسبی درآمد حاصله از تنزیل و بهره سهام و نشر اوراق بهادار و از دلالتی و احتکار روز بروز افزوده میشود. به عقیده من همانا این واقعیت است که پایه اقتصادی اعتلای امپریالیستی را تشکیل میدهد. بین وامده و وامدار ارتباط محکمتری وجود دارد تا بین فروشنده و خریدار. آ. لانسبورگ، ناشر مجله "بانک" چاپ برلن در سال ۱۹۱۱ در مقاله‌ای تحت عنوان "آلمان دولت تنزیل‌بگیر" درباره آلمان چنین نوشته بود: "در آلمان تمایلی را که در فرانسه برای تنزیل‌بگیر شدن وجود دارد، شدیداً مورد استهزاء قرار میدهند. ولی این موضوع را فراموش میکنند که در حدودی که این قضیه به بورژوازی مربوط میگردد، شرایط آلمان بیش از پیش به شرایط فرانسه شبیه میشود."αα

*- Hobson، ص ۵۹ و ۶۰.

** Schulze-Gaevernitz, Br. Imp., 320.

*** Sart. von Waltershausen; "D. Volkswirt. Syst. etc.", Berlin 1907, Buch IV.

**** Schilder، ص ۳۹۳.

α Schulze-Gaevernitz, Br. Imp., 122.

αα "Die Bank"، سال ۱۹۱۱، ص ۱۰ و ۱۱.

دولت تنزیل‌بگیر عبارت است از دولت سرمایه‌داری طفیلی و در حال گندیدن و این کیفیت نمیتواند در کلیه شرایط اجتماعی- سیاسی کشور معین عموماً و در دو جریان اساسی جنبش کارگری خصوصاً منعکس نگردد. برای اینکه این موضوع را هر چه واضح‌تر نشان دهیم رشته سخن را به هوبسون واگذار مینماییم که بعنوان گواه از هر کس "مطمئن‌تر" است، چون او را نمیتوان بداشتن تعصب در "شریعت مارکسیستی" مظنون دانست و از طرف دیگر وی یک فرد انگلیسی است که بخوبی از اوضاع و احوال کشوری که هم از لحاظ مستعمرات و هم از لحاظ سرمایه مالی و تجربه امپریالیستی ثروتمندترین کشورهاست - آگاه است.

هوبسون ضمن اینکه تحت تأثیر مستقیم جنگ انگلیس و بوئر که خاطره‌اش کاملاً در وی زنده بود رابطه امپریالیسم را با منافع "فینانسیست‌ها" و نیز افزایش درآمد آنان را از پیمانکاری و سفارشات جنگی گوناگون و غیره، توصیف میکند، مینویسد: "هادیان این سیاست کاملاً طفیلی‌گرانه سرمایه‌داران هستند؛ ولی همین انگیزه‌ها در قشرهای مخصوصی از کارگران نیز تأثیر مینماید. در عده زیادی از شهرها مهمترین رشته‌های صنعت به سفارشهای دولتی وابسته اند؛ تمایلات امپریالیستی مراکز صنایع فلزسازی و کشتی‌سازی تا درجه نسبتاً زیادی به این واقعیت منوط است". نویسنده بر این عقیده است که دو کیفیت مختلف موجب تضعیف نیروی امپراتوری‌های قدیم بوده است: (۱) "طفیلی‌گری اقتصادی" و (۲) تشکیل ارتش از افراد ملل وابسته. "کیفیت نخست از رسم و عادت طفیلی‌گری اقتصادی ناشی میشود که به حکم آن دولت فرمانروا از استانها و مستعمرات و کشورهای وابسته خود برای توانگر ساختن طبقه حاکمه کشور خویش و نیز برای تطمیع طبقات پایین کشور خود و آرام نگاهداشتن آنها استفاده مینماید". ما از خود اضافه میکنیم که برای بدست آوردن امکان اقتصادی این تطمیع اعم از اینکه به هر شکلی انجام پذیرد، سودهای انحصاری هنگفتی لازم است.

هوبسون در خصوص کیفیت دوم چنین مینویسد:

یکی از عجیب‌ترین علائم نابینایی امپریالیسم آن لاقیدی مخصوصی است که بریتانیای کبیر، فرانسه و دول امپریالیستی در اقدام به این عمل از خود نشان میدهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. قسمت اعظم نبردهایی که ما به کمک آن امپراتوری هندوستان را مسخر خود ساختیم، به توسط نیروهایی که از اهالی بومی تشکیل داده بودیم انجام گرفته است؛ در هندوستان و نیز در این اواخر در مصر ارتشهای دائمی عظیمی تحت فرماندهی بریتانیایی‌ها قرار دارند؛ تقریباً تمام جنگهایی که ما برای تسخیر آفریقا نموده ایم، به استثنای جنگهای مربوط به قسمت جنوبی آن، به توسط بومیان انجام گرفته است".

ارزیابی هوبسون درباره دورنمای تقسیم چین از نظر اقتصادی چنین است: "در چنین صورتی قسمت اعظم اروپای باختری منظره و جنبه‌ای بخود خواهد گرفت که اکنون قسمتهایی از کشورهای زیرین دارند: جنوب انگلستان و ریویرا و نقاطی از ایتالیا و سونیس که توریست‌ها بیش از هر جا از آنها دیدن مینمایند و محل سکونت توانگران است. به عبارت دیگر منظره آن چنین خواهد بود: مشت ناچیزی از اشراف ثروتمند که از خاور دور بهره سهام و مقرری میگیرند؛ گروه نسبتاً بزرگتری از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان و عده کثیری از نوکران و خدمتکاران و کارگران بنگاههای حمل و نقل و صناعی که به تکمیل آخرین قسمت اشیاء ساخته شده مشغولند. ولی رشته‌های عمده صنایع از بین خواهد رفت و مقادیر هنگفتی مواد غذایی و اشیاء نیمه‌ساخته بعنوان خراج از آسیا و آفریقا وارد خواهد شد". "ببینید اتحاد وسیعتر کشورهای باختری یعنی فدراسیون اروپایی دول معظم چه امکاناتی برای ما فراهم خواهد نمود: یک چنین فدراسیونی نه تنها مدنیت جهانی را بجلو سوق نخواهد داد، بلکه ممکن است خطر عظیم طفیلی‌گری باختری را در بر داشته باشد که عبارت است از: متمایز شدن گروهی از کشورهای صنعتی پیشرو که طبقات فوقانی آنها از آسیا و آفریقا خراج عظیمی دریافت میکنند و بکمک آن توده‌های کثیری از کارمندان و نوکران مطیع را نان میدهند که دیگر به تولید محصولات هنگفت کشاورزی و صنعتی مشغول نبوده، بلکه تحت نظر آریستوکراسی مالی نوین بخدمات شخصی یا کارهای فرعی صنعتی مشغولند. بگذار کسانی که آماده‌اند از این تئوری" (باید گفته میشد از این دورنما) "روی برگردانند و آن را قابل بررسی نمیدانند در شرایط اقتصادی-اجتماعی آن شهرستانهای انگلستان جنوبی فعلی که اکنون در این وضع قرار دارند، تعمق نمایند. بگذار آنها فکر کنند اگر چین تحت نظارت اقتصادی این گروه فینانسیست‌ها یا "سرمایه‌گذاران" و کارمندان سیاسی و بازرگانی و صنعتی آنان قرار میگرفت و این گروه از بزرگترین منابع دست‌نخورده‌ای که جهان تا کنون بخود دیده است بهره‌کشی مینمودند و آن را در اروپا به مصرف میرساندند، این سیستم چه دامنه عظیمی بخود میگرفت. بدیهی است وضعیت بسیار بغرنج است، حساب بازی نیروهای جهانی بمراتب مشکلتر از آن است که بتوان تحقق این پیش‌بینی و یا هر پیش‌بینی دیگری را درباره آینده تنها در یک جهت زیاد محتمل دانست. ولی آن نفوذهایی که در حال حاضر امپریالیسم اروپای باختری را اداره مینمایند، همانا در این جهت سیر میکنند و اگر به مقاومتی برخورد نمایند و بسوی دیگری متوجه نشوند، درست در جهت انجام همین پروژه عمل خواهند کرد.*

نویسنده کاملاً محق است: اگر نیروهای امپریالیسم به مقاومتی برخورد نمی‌کردند، کار را درست به همین جا هم می‌کشاندند. اهمیت "کشورهای متحده اروپا" در شرایط کنونی یعنی امپریالیستی، اینجا بدرستی مورد ارزیابی قرار گرفته است. فقط میبایستی اضافه میشد که در درون جنبش کارگری نیز اپورتونیستها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً پیروز شده‌اند بطور منظم و بدون انحراف درست در همین جهت "عمل مینمایند". امپریالیسم که معنای آن تقسیم جهان و استثمار نه تنها چین است؛ امپریالیسم که معنای آن تحصیل سودهای انحصاری هنگفت از طرف مشتی از ثروتمندترین کشورهاست، برای تطمیع قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی بوجود می‌آورد و بدین طریق اپورتونیسم را می‌پروراند، شکل معینی به آن میدهد و آن را مستحکم مینماید. فقط آن نیروهایی را که بر ضد امپریالیسم عموماً و بر ضد اپورتونیسم خصوصاً مبارزه مینمایند و عدم مشاهده آنها از طرف هوبسون سوسیال-لیبرال امری طبیعی است، نباید فراموش نمود.

گرهارد هیلدبراند، اپورتونیست آلمانی که در موقع خود بمناسبت دفاع از امپریالیسم از حزب اخراج شد و امروز میتوانست پیشوای حزب باصطلاح "سوسیال دمکرات" آلمان باشد، گفته‌های هوبسون را خیلی خوب تکمیل میکند، بدین طریق که تشکیل "کشورهای متحده اروپای باختری" را (بدون روسیه) بمنظور عملیات "مشترک" ... علیه سیاهپوستان آفریقا، علیه "جنبش بزرگ اسلامی" و نیز بمنظور تهیه یک "ارتش و ناوگان دریایی نیرومند" علیه "اتتلاف ژاپن و چین" * و غیره تبلیغ مینماید.

توصیفی که شولتسه گورنیتس از "امپریالیسم بریتانیا" مینماید همان خصوصیات طفیلیگری را بما نشان میدهد. درآمد ملی انگلستان از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۸ تقریباً دو برابر شد و حال آنکه درآمد حاصله "از خارجه" طی همان مدت ۹ بار افزایش یافت. اگر "خدمت" امپریالیسم "تربیت سیاهپوستان برای کار" باشد (بدون جبر که کار از پیش نمی‌رود...) در عوض "خطر" امپریالیسم هم این خواهد بود که "اروپا کار جسمانی را - ابتدا کار کشاورزی و معدنی و سپس کار خشن‌تر را - بگردن بشر سیاهپوست تحمیل کند خود با خاطری آسوده به تنزیل گرفتن مشغول گردد و به این وسیله شاید هم موجبات رهایی اقتصادی و سپس سیاسی نژادهای سرخپوست و تیره‌پوست را فراهم سازد".

در انگلستان روز بروز قسمت بیشتری از زمینها را از کشاورزی منتزع نموده و به ورزش و تفریح و تفرج اغنیا اختصاص میدهند. در مورد اسکاتلند که اشرافیتزین منطقه شکار و ورزش است - میگویند که "این سرزمین به برکت گذشته تاریخی خود و از دولت سر مستر کارنه جی زندگی میکند" (کارنه جی یک میلیاردر آمریکایی است). در انگلستان تنها برای اسب‌دوانی و شکار روباه سالیانه چهارده میلیون پوند استرلینگ (قریب ۱۳۰ میلیون روبل) خرج میشود. تعداد تنزیل بگیران انگلستان تقریباً به یک میلیون نفر میرسد. تعداد نسبی افرادی که به کارهای تولیدی مشغولند دائماً در تنزل است:

سکنه انگلستان (به میلیون)	تعداد کارگر در رشته های عمده صنایع (به میلیون)	تعداد کارگران نسبت بتمام سکنه
۱۷/۹	¼	۲۲ درصد
۳۲/۵	۴/۹	۱۵ درصد

محقق بورژوای "امپریالیسم بریتانیا در آغاز قرن بیستم" وقتی از طبقه کارگر انگلیس سخن میراند، مجبور است همواره بین "قشر فوقانی" کارگران و "قشر پایین و صرفاً پرولتاریایی" فرق قائل شود. قشر فوقانی شامل گروهی از اعضای کنوپراتیوها و اتحادیه‌های حرفه‌ای و انجمنهای ورزشی و مجامع کثیر مذهبی است. قانون انتخابات که در انگلستان "هنوز هم بحد کافی محدود هست برای آنکه بتواند قشر پایین صرفاً پرولتاریایی را از حق انتخابات محروم نماید" با سطح این قشر وفق داده شده است!! برای اینکه وضع طبقه کارگر انگلیس را رنگ و روغن بزنند معمولاً فقط از قشر بالایی که اقلیتی از پرولتاریا را تشکیل میدهد، دم می‌زنند. مثلاً "موضوع بیکاری اکثراً مسئله ای است مربوط به لندن و قشر پایین پرولتاریا که سیاستمداران کمتر آن را بحساب می‌آورند" ** باید گفته میشد: که سیاست‌بافان بورژوا و اپورتونیست‌های "سوسیالیست" کمتر آن را بحساب می‌آورند.

از جمله خصوصیات امپریالیسم که با پدیده‌های مورد بحث مرتبط است یکی هم تقلیل مهاجرت از کشورهای امپریالیستی و افزایش مهاجرت (ورود کارگران و تغییر محل سکونت) به کشورهای نامبرده از کشورهای عقب‌مانده‌تری است که سطح دستمزد در آنها پایین‌تر است. بطوری که هوبسون متذکر می‌گردد مهاجرت از انگلستان

*- Gerhard Hildebrand; "Die Erschütterung der Industriegherrschaft und des Industriesozialismus".

(گرهارد هیلدبراند؛ "تزلزل سیادت صنایع و سوسیالیسم صنعتی" مترجم)، ۱۹۱۰، ص ۲۲۹ و صفحات بعدی.

** Schulze-Gaevernitz. Br. Imp. 301.-

از سال ۱۸۸۴ رو به کاهش می‌رود: عده مهاجرین در سال مزبور ۲۴۲ هزار و در سال ۱۹۰۰-۱۶۹ هزار نفر بود. عده مهاجرین از آلمان در جریان دهسال ۱۸۸۱-۱۸۹۰ به حد اعلای خود یعنی به ۱۴۵۳ هزار رسید و طی دو دهساله بعدی به ۵۴۴ و ۳۴۱ هزار تنزل نمود. در عوض بر تعداد کارگرانی که از اطریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان می‌آمدند افزوده شد. طبق سرشماری سال ۱۹۰۷ تعداد خارجی‌ان در آلمان ۱,۳۴۲,۲۹۴ نفر بود که از آنها ۴۴,۸۰۰ نفر کارگر صنعتی و ۲۵۷,۳۲۹ نفر کارگر کشاورزی بودند. * در فرانسه "قسمت مهمی" از کارگران صنایع معدنی را خارجی‌ان تشکیل می‌دهند؛ لهستانی‌ها، ایتالیایی‌ها و اسپانیایی‌ها. ** در ایالات متحده مهاجرین اروپای شرقی و جنوبی کم‌مزدترین کارها را دارند و حال آنکه تعداد کارگران آمریکایی که به سمت سرکارگر کار کرده و پُر مزدترین کارها را دارند از لحاظ نسبی بیش از همه است. *** امپریالیسم دارای این تمایل هم هست که در بین کارگران قشرهای ممتازی را متمایز نماید و آنها را از توده وسیع پرولتاریا مجزا سازد.

ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیسم مبنی بر اینکه بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیزم را در بین آنها تقویت نماید و جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد سازد، مدتها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم متظاهر گردیده بود. زیرا دو صفت مشخصه مهم امپریالیسم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت. مارکس و انگلس سالیهای متمادی این رابطه اپورتونیزم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه‌داری انگلستان بطور منظمی بررسی می‌نمودند. مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت: "پرولتاریای انگلستان عملاً بطور روزافزونی جنبه بورژوایی بخود می‌گیرد و بنظر میرسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژوا است می‌خواهد سرانجام کار را بجایی برساند که در ردیف بورژوازی یک اشرافیت بورژوایی و یک پرولتاریای بورژوایی داشته باشد. بدیهی است این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استثمار مینماید تا حدود معینی طبق قاعده بنظر میرسد." تقریباً پس از یک ربع قرن، انگلس در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از "بدترین تریبون‌های انگلیسی" صحبت میکند "که اجازه می‌دهند افرادی بر آنها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریده شده و یا دستکم جیره‌بگیر وی هستند." و اما انگلس در نامه دیگر خود به کائوتسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲ چنین مینویسد: "از من می‌پرسید کارگران انگلیسی درباره سیاست استعماری چه فکر میکنند؟ همان فکری که درباره سیاست بطور کلی میکنند. اینجا حزب کارگری موجود نیست، فقط رادیکالهای محافظه‌کار و لیبرال وجود دارند و کارگران با خاطری آسوده به اتفاق آنان از انحصار مستعمراتی انگلستان و انحصار وی در بازار جهانی استفاده مینمایند." **** (عین همین مطلب را هم انگلس در سال ۱۸۹۲ در پیشگفتار چاپ دوم کتاب خود موسوم به "وضع طبقه کارگر در انگلستان" تشریح نموده است). در اینجا علت و معلول بطور واضح ذکر گردیده است. علت: ۱) استثمار تمام جهان از طرف این کشور؛ ۲) موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی؛ ۳) انحصار مستعمراتی آن. معلول: ۱) بورژوا شدن بخشی از پرولتاریای انگلستان؛ ۲) قسمتی از آن اجازه می‌دهد افرادی بر وی رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دستکم جیره‌بگیر آن هستند. امپریالیسم آغاز قرن بیستم تقسیم جهان را بین مثنی از دول به پایان رسانده و هر یک از این دول اکنون آنچنان قسمتی از "تمام جهان" را استثمار میکند (به منظور تحصیل مافوق سود) که اندکی از آنچه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار میکرد کمتر است؛ هر یک از این دول در سایه تراس‌ها، کارتل‌ها و سرمایه مالی و داشتن مناسبات وام‌دهندگی و وام‌گیری - در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاری است و هر یک از آنها تا درجه معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار است (دیدیم که از ۷۵ میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در دست شش دولت متمرکز است؛ ۶۱ میلیون یعنی ۸۱ درصد در دست سه دولت متمرکز است).

* - Statistik des Deutschen Reichs, Bd. 211. آمار دولت آلمان

** - Henger; "Die Kapitalsanlage der Franzosen", St. 1913. هنگر؛ "سرمایه‌گذاری‌های فرانسه"

*** - Hourvich; "Immigration and Labour", N.Y. 1913. هوروویچ؛ "مهاجرت به درون کشور و کار"، نیویورک ۱۹۱۳.

**** - Briefwechsel von Marx und Engels, Bd., II S. 290; IV, 453. مکاتبه مارکس و انگلس جلد دوم)

(K. Kautsky; "Sozialismus und Kolonialpolitik", Brl. کائوتسکی؛ "سوسیالیسم و سیاست استعماری". برلن. مترجم)

این رساله در آن عهده نوشته شده بود که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود.

وجه تمایز موقعیت کنونی وجود آنچنان شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمیتوانست بر شدت آشتی‌ناپذیری اپورتونیسم با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیفزاید؛ امپریالیسم از حالت جنینی خود خارج شده و به یک سیستم مسلط مبدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه‌داری در اقتصاد ملی و سیاست جای اول را اشغال مینمایند؛ تقسیم جهان به پایان رسیده است؛ و اما از طرف دیگر بجای انحصار بدون شریک انگلستان، اکنون میبیینیم عده قلیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار با یکدیگر به مبارزه‌ای مشغولند که صفت مشخصه تمام آغاز قرن بیستم را تشکیل میدهد. اپورتونیسم اکنون دیگر نمیتواند در جنبش کارگری یک کشور، آنطور که در نیمه دوم قرن نوزدهم در انگلستان مشاهده میشد، برای مدتی مدید یعنی دهها سال پی در پی پیروزی مطلق داشته باشد. اپورتونیسم در یک سلسله از کشورها به نضج خود رسیده، از حد نضج گذشته و گندیده شده و بعنوان سوسیال شووینیسم* کاملاً با سیاست بورژوازی درآمیخته است.

۹- انتقاد از امپریالیسم

انتقاد از امپریالیسم بمعنای وسیع این کلمه از نظر ما عبارت از روشی است که طبقات گوناگون جامعه، بر حسب ایدئولوژی عمومی خود، نسبت به سیاست امپریالیسم دارند.

میزان عظیم سرمایه مالی که در دست عده معدودی متمرکز شده و شبکه انبوهی از مناسبات و ارتباطات بوجود آورده و دامنه این شبکه با چنان وسعت غیر قابل تصویری گسترش یافته که نه تنها توده سرمایه‌داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خردمپاترین آنها را نیز تابع سرمایه مالی نموده است، از یک طرف و مبارزه حاد با سایر گروههای ملی و دولتی فینانسیست‌ها بر سر تقسیم جهان و سیادت بر کشورهای دیگر، از طرف دیگر - موجب شده است که تمام طبقات دارا یکجا بسوی امپریالیسم روآور شوند. مجذوبیت "همگانی" به دورنماهای امپریالیسم، دفاع دیوانه‌وار از آن و رنگ‌آمیزی آن به تمام وسایل ممکنه - چنین است صفت مشخصه دوران حاضر. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه کارگر نیز نفوذ مینماید. دیوار چین این طبقه را از طبقات دیگر جدا نکرده است. اگر پیشوایان حزب کنونی به اصطلاح "سوسیال دمکرات" آلمان به حق و به جا به "سوسیال امپریالیست" یعنی سوسیالیست در گذار و امپریالیست در کردار ملقب شده‌اند، باید دانست در سال ۱۹۰۲ هم هوبسون وجود "امپریالیستهای فابین" را در انگلستان که به سازمان اپورتونیستی "جمعیت فابین" تعلق داشتند خاطرنشان نموده است.

دانشمندان و پولیسیست‌های بورژوازی معمولاً به شکل نسبتاً پوشیده‌ای از امپریالیسم دفاع میکنند، بدین طریق که سیادت مطلق امپریالیسم و ریشه‌های عمیق آن را پرده‌پوشی مینمایند، میکوشند جزئیات و فرعیات را در درجه اول اهمیت قرار دهند و تلاش میکنند با طرحهای بکلی بی اهمیت "رفرم" از قبیل برقراری نظارت پلیسی بر تراستها یا بانکها و غیره توجه را از آنچه که دارای اهمیت اساسی است منحرف سازند. امپریالیستهای وقیح و بی‌پرده‌ای که جسارت دارند اندیشه مربوط به اصلاح خصوصیات اساسی امپریالیسم را اندیشه‌ای ناخردانه اعلام دارند کمتر بسخن بر میخیزند.

اینک مثالی ذکر مینماییم. امپریالیستهای آلمانی در نشریه موسوم به "بایگانی اقتصادی جهانی" سعی دارند جریان جنبش آزادیبخش ملی را در مستعمرات و البته بخصوص در مستعمرات غیر آلمانی تعقیب نمایند. آنها تک جوشها و اعتراضاتی را که در هندوستان میشود و جنبشی را که در ناتال (جنوب آفریقا) و در هند هلند و غیره وجود دارد ذکر میکنند. یکی از آنها در خصوص یک نشریه انگلیسی حاوی گزارش مربوط به کنفرانسی از ملتها و نژادهای تابع که از ۲۸ تا ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۰ از طرف نمایندگان مختلف مللی از آسیا و آفریقا و اروپا که تحت سیادت بیگانگان قرار دارند تشکیل شده بود - مقاله‌ای نوشته و ضمن آن نطقهای ایراد شده در این کنفرانس را چنین ارزیابی مینماید: "بما میگویند با امپریالیسم باید مبارزه کرد؛ دولتهای فرمانروا باید حق ملل تابعه را به استقلال برسمیت بشناسند؛ دادگاه بین‌المللی باید بر اجرای قراردادهای منعقد بین دول معظم و ملتهای کوچک نظارت کند. کنفرانس مزبور از این خواهشهای معصومانه گامی فراتر نمینهد. ما اثری از درک این حقیقت نمیبیینیم که امپریالیسم در شکل کنونی خود با سرمایه‌داری ارتباط ناگسستگی دارد و بدین جهت (!!) مبارزه مستقیم با امپریالیسم امری است بی نتیجه مگر اینکه به اقداماتی علیه برخی از زیاده‌روی‌های بویژه نفرت‌انگیز آن اکتفا شود."** چون اصلاح رفرمیستی ارکان امپریالیسم

*- سوسیال شووینیسم روسی حضرات پوترسوف‌ها، چخنگل‌ها، ماسلف‌ها و غیره نیز، خواه بصورت آشکار و خواه بصورت پنهانی خود (آقایان چخیدزه، اسکوبلف، آکسلرد، مارتف و غیره) از یکی از اشکال روسی اپورتونیسم یعنی از انحلال‌طلبی پدید آمده است.

**- Welt wirtschaftliches Archiv, Bd. II (بایگانی اقتصاد جهانی، جلد دوم) ص ۱۹۳.

چیزی نیست جز فریب و "خواهشهای معصومانه" و چون نمایندگان بورژوازی ملل ستمکش بسوی جلو "فراتر" از این گامی نمینهند، بدین جهت نماینده بورژوازی ملت ستمگر گامی "فراتر" از این بسوی عقب بر میدارد یعنی در برابر امپریالیسم جبهه به زمین میساید و آن را در لفافه ادعای "علمی بودن" مستور میگرداند. این هم نوعی از "منطق" است!

مسائلی حاکی از اینکه آیا تغییرات رفرمیستی ارکان امپریالیسم امکانپذیر است و آیا باید بجلو رفت و تضادهایی را که زاینده امپریالیسم است بیش از پیش حدت داد و آنها را عمیقتر ساخت یا اینکه باید بعقب رفت، از مسائل اساسی انتقاد از امپریالیسم است. چون خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشالی مالی و نیز بر افتادن رقابت آزاد، لذا امپریالیسم در آغاز قرن بیستم تقریباً در تمام کشورهای امپریالیستی با اپوزیسیونی از خرده بورژواهای دمکرات مواجه میشود. علت قطع علاقه با مارکسیسم از طرف کائوتسکی و جریان وسیع بینالملل کائوتسکیسم این است که کائوتسکی نه فقط نکوشید و نتوانست خود را در صف مقابل این اپوزیسیون خرده بورژوازی و رفرمیستی که پایه اقتصادی آن ارتجاعی است، قرار دهد بلکه برعکس در عمل با آن درآمیخت.

جنگ امپریالیستی سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا در ایالات متحده موجب پیدایش اپوزیسیونی از "ضد امپریالیستها" گردید. اینها آخرین موهیکانهای* دمکراسی بورژوازی بودند که این جنگ را "تبهکارانه" مینامیدند، تصرف اراضی دیگران را نقض مشروطیت میدانستند، عملی را که نسبت به آگونالدو پیشوای بومیان فیلیپین شد (به وی وعده دادند که کشورش آزاد خواهد بود، ولی بعداً سپاهیان آمریکایی را در آنجا پیاده کردند و فیلیپین را به تصرف خود درآوردند) "قریب شوونیستها" میخواندند و سخنان لینکلن را نقل قول مینمودند حاکی از اینکه "هنگامی که سفید پوست بر خود حکومت میکند، این عمل حکومت بر خویشتن است ولی هنگامی که بر خود و در عین حال بر دیگران حکومت میکند - این دیگر حکومت بر خویشتن نبوده بلکه استبداد است."** ولی مادام که این انتقاد کنندگان از اعتراف به ناگسستگی بودن ارتباط امپریالیسم با تراستها و بنابر این با ارکان سرمایهداری واهمه داشتند و مادام که از گرویدن به نیروهایی که بتوسط سرمایهداری بزرگ و در نتیجه تکامل آن بوجود میآیند هراسناک بودند - انتقاداتشان کماکان جنبه "خواهشهای معصومانه" را داشت.

هوبسون نیز در انتقاد از امپریالیسم بطور عمده از همین نظرات پیروی مینماید. هوبسون در رد "ناگزیری امپریالیسم" و اعلام ضرورت "ارتقاء قدرت خرید" اهالی (در دوران سرمایهداری!) - بر کائوتسکی سبقت جسته است. کسانی که در انتقاد از امپریالیسم و قدرت مطلق بانکها و الیگارشالی مالی و غیره از نظریه خرده بورژوازی پیروی میکنند عبارتند از آگاد، آ. لانسبورگ، ل. اشومگه که ما در این رساله به کرات از آنها نقل قول نموده‌ایم و نیز ویکتور برار، از نویسندگان فرانسوی، مؤلف یک کتاب سطحی بنام "انگلستان و امپریالیسم" منتشره در سال ۱۹۰۰. همه آنها بدون آنکه ذره‌ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دمکراسی را در نقطه مقابل امپریالیسم قرار میدهند، طرح احداث راه آهن بغداد را که به تصادمات و جنگ منجر میگردد تقبیح میکنند و ضمناً همه "خواهشهای معصومانه"ای درباره صلح مطرح مینمایند و غیره و غیره - حتی آ. نیمارک متخصص آمار نشر اوراق بهادار بینالمللی نیز جزو آنهاست. نامبرده ضمن محاسبه صدها میلیارد فرانک پشتوانه‌های "بینالمللی" در سال ۱۹۱۲ بانگ برآورد که: "ایا میتوان تصور کرد صلح بر هم خواهد خورد؟... و با وجود چنین پیکره‌های هنگفتی به ریسک بر پا کردن جنگ تن در خواهند داد؟"***

یک چنین ساده‌لوحی از طرف اقتصاددانان بورژوا موجب شگفتی نیست؛ بعلاوه این موضوع بسود آنها نیز هست که خود را تا این درجه به ساده‌لوحی زده و در شرایط امپریالیسم "بطور جدی" از صلح دم بزنند. ولی برای کائوتسکی که در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۵-۱۹۱۶ به پیروی از همین نظریه بورژوا رفرمیستی پرداخته ادعا میکند در مورد صلح "همه توافق نظر دارند" (امپریالیستها، باصطلاح سوسیالیستها و سوسیال پاسیفیستها) - دیگر چه چیزی از مارکسیسم باقی میماند؟ بجای تجزیه و تحلیل و آشکار ساختن تمام عمق تضادهای امپریالیسم ما فقط یک چیز مبینیم و

*- موهیکانها - گروهی از قبایل سرخپوستان آمریکای شمالی هستند که در حال زوال و از بین رفتنند. آخرین موهیکانها - نام رمان یکی از نویسندگان آمریکایی بنام فنیمور کوپر است. بطور کلی آخرین نمایندگان جریانهای اجتماعی در حال زوال را "آخرین موهیکانها" مینامند. ه.ت.

** - J. Patouillet; "L'impérialisme américain", Dijon, ژ. پاتوییه؛ "امپریالیسم آمریکا"، دیژون مترجم ۱۹۰۴، ص ۲۷۲.

*** - Bulletin de l'Institut International de Statistique, T. XIX, livr. II, p.225. (بولتن پژوهشگاه آمار بینالمللی، جلد ۱۹، کتاب ۲، ص ۲۲۵ مترجم)

آن "تمایل معصومانه" رفرمیستی به سهل انگاشتن این تضادها و نفی آنهاست. اینک نمونه کوچکی از انتقاد اقتصادی کائوتسکی از امپریالیسم. او پیکره های صادرات و واردات سالهای ۱۸۷۲ و ۱۹۱۲ انگلستان را در مورد مصر با یکدیگر مقایسه میکند؛ معلوم میشود رشد این صادرات و واردات از رشد صادرات و واردات عمومی انگلستان کمتر بوده است. کائوتسکی از اینجا چنین نتیجه‌گیری میکند: "هیچ دلیلی بر این فرض در دست نداریم که اگر مصر تحت اشغال نظامی قرار نمیگرفت بازرگانی با این کشور با وجود فشار عوامل اقتصادی کمتر رشد میکرد". "تمایل سرمایه به بسط و توسعه" بهتر از هر چیز بوسیله دموکراسی مسالمت‌آمیز ممکن است عملی گردد نه بوسیله شیوه‌های قهری امپریالیستی.*

این استدلال کائوتسکی که آقای اسپکتاتور هوادار دواشته وی در روسیه (و استتار کننده سوسیال شوونیست‌ها در روسیه) آن را به صدها آهنگ زیر و بم تکرار میکند، اساس انتقاد کائوتسکیستی را از امپریالیسم تشکیل میدهد و از اینرو باید به تفصیل بیشتری روی آن مکث نمود. نخست قسمتی از گفته‌های هیلفردینگ را نقل مینماییم که کائوتسکی بارها و منجمله در آوریل سال ۱۹۱۵ اعلام نموده که نتیجه‌گیری‌های وی را "تمام تئورسین‌های سوسیالیست به اتفاق آراء قبول دارند".

هیلفردینگ مینویسد: "کار پرولتاریا این نیست که در مقابل سیاست سرمایه‌داری مترقی‌تر سیاست عقب‌مانده‌ای را قرار دهد که مربوط به عصر بازرگانی آزاد و مناسبات خصوصیت‌آمیز نسبت به دولت است. پاسخی که پرولتاریا در مقابل سیاست اقتصادی سرمایه مالی و امپریالیسم میتواند بدهد آزادی بازرگانی نبوده، بلکه فقط سوسیالیسم است. هدفی که سیاست پرولتاریایی در حال حاضر میتواند تعقیب کند ایده‌آلی نظیر برقراری مجدد رقابت آزاد - که اکنون دیگر به یک ایده‌آل ارتجاعی مبدل شده - نبوده، بلکه فقط و فقط نابودی کامل رقابت از طریق برچیدن بساط سرمایه‌داری است."***

کائوتسکی با دفاع از "ایده‌آلی" که برای دوران سرمایه مالی، یک "ایده‌آل" ارتجاعی است و با دفاع از "دموکراسی مسالمت‌آمیز" و "فشار عوامل اقتصادی" پیوند خود را با مارکسیسم قطع نمود؛ - زیرا این ایده‌آل از نظر عینی تاریخ را بعقب میکشاند یعنی از سرمایه‌داری انحصاری بسوی سرمایه‌داری غیر انحصاری متوجه میگردد و از اینرو چیزی نیست جز یک فریب رفرمیستی.

بازرگانی با مصر (یا با مستعمره دیگر و یا با کشور نیمه مستعمره) اگر این کشور تحت اشغال نظامی قرار نمیگرفت یعنی اگر امپریالیسم و سرمایه مالی وجود نداشت با شدت بیشتری "رشد میکرد". و اما معنای این عبارت چیست؟ آیا این است که اگر رقابت آزاد بوسیله انحصارها بطور کلی و بوسیله "ارتباطها" یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایه مالی و بوسیله تملک انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود نمیگشت، آنگاه تکامل سرمایه‌داری سریعتر انجام میپذیرفت؟

استدلالات کائوتسکی معنای دیگری نمیتواند داشته باشد و این معنا هم بی معنا است. فرض کنیم که آری یعنی رقابت آزاد در صورت نبودن هیچگونه انحصاری، سرمایه‌داری و بازرگانی را با سرعت بیشتری تکامل میدهد. ولی هر قدر تکامل بازرگانی و سرمایه‌داری سریعتر انجام پذیرد، به همان نسبت تمرکز تولید و سرمایه نیز که بوجود آورنده انحصار است شدیدتر میشود و اما انحصارها هم‌اکنون بوجود آمده‌اند - و همانا از درون رقابت آزاد هم بوجود آمده‌اند! حتی اگر انحصارها اکنون سیر تکامل را بطئی هم نموده باشند باز این موضوع نمیتواند دلیلی به نفع آزادی رقابت باشد، که پس از وجود آوردن انحصارها دیگر بقایش امکانپذیر نیست.

هر قدر هم استدلالهای کائوتسکی را زیر و رو کنید باز جز ارتجاع و رفرمیسم بورژوایی چیزی از آن در نمیابید. اگر هم بخواهیم این استدلالها را اصلاح نماییم و نظیر اسپکتاتور بگوییم: بازرگانی مستعمرات انگلستان با انگلستان اکنون بطئی‌تر از بازرگانی آنان با سایر کشورها توسعه مییابد - باز کائوتسکی را نجات نخواهیم داد. زیرا انگلستان را نیز همان انحصار و همان امپریالیسم میکوبد، منتها انحصار و امپریالیسم کشور دیگر (آمریکا، آلمان). میدانیم که کارتلها موجب پیدایش تعرفه‌های گمرکی حمایتی نوع جدید و نوظهوری شده‌اند: درست آن محصولات مورد حمایت قرار میگیرند (این موضوع را انگلس در جلد سوم "کاپیتال" متذکر گردیده است) که بدرد صادرات میخورند. و نیز میدانیم یکی از خصوصیات کارتلها و سرمایه مالی استفاده از سیستم "صدور کالا با قیمت‌های نازلتر از مایه" یا بقول انگلیسها سیستم "بیرون ریختن کالا" است؛ کارتل محصول خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گزاف بفروش میرساند، ولی در خارجه قیمت را ۳ بار تنزل میدهد تا به این طریق رقیب خود را زمین بزند و تولید خود را به حداکثر توسعه بخشد و قس علیهذا. اگر میبینیم آلمان بازرگانی خود را با مستعمرات انگلستان سریعتر از خود انگلستان توسعه میدهد - این فقط ثابت میکند که امپریالیسم آلمان تازمنفس‌تر، زورمندتر، متشکل‌تر و در مرحله‌ای

*- Kautsky; "Nationalstaat, imperialistischer Staat und Staatenbund", Nürnberg. 1915.

کائوتسکی؛ "دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولتها"، نورنبرگ، ۱۹۱۵، ص. ۷۰ و ۷۲.
**- "سرمایه مالی"، ص ۵۶۷.

بالا تر از امپریالیسم انگلستان است - ولی این موضوع به هیچ وجه "تفوق" بازرگانی آزاد را به ثبوت نمیرساند، زیرا اینجا سخن بر سر مبارزه بازرگانی آزاد علیه اصول حمایت گمرکی و وابستگی مستعمراتی نبوده، بلکه بر سر مبارزه یک امپریالیسم علیه امپریالیسم دیگر، یک انحصار علیه انحصار دیگر و یک سرمایه مالی علیه سرمایه مالی دیگر است. تفوق امپریالیسم آلمان بر امپریالیسم انگلستان از دیوار مرزهای مستعمراتی یا از تعرفه‌های گمرکی حمایتی نیرومندتر است: از این موضوع به نفع بازرگانی آزاد و "دمکراسی مسالمت‌آمیز" اقامه "دلیل" نمودن معنایش فرومایگی و فراموشی خصوصیات و صفات اساسی امپریالیسم و جا زدن رفرمیسم خرده بورژوازی بعوض مارکسیسم است.

شایان توجه است که حتی آ. لانسبورگ، اقتصاددان بورژوا، با آنکه همانند کائوتسکی بشیوه‌ای خرده بورژوایی از امپریالیسم انتقاد مینماید، معهذا مدارک مربوط به آمار بازرگانی را بطرز علمی‌تر مورد بررسی قرار میدهد. او تنها یک کشور تصادفی و فقط مستعمرات را با کشورهای دیگر مقایسه نموده، بلکه صادرات یک کشور امپریالیستی را (۱) به کشورهایی که از لحاظ مالی به آن وابسته هستند و از آن وام میگیرند و (۲) به کشورهایی که از لحاظ مالی به آن وابسته نیستند - مورد مقایسه قرار میدهد و چنین نتیجه میگیرد: (رجوع شود به صفحه ۶۶۳ منتخب آثار. مترجم)

لانسبورگ از این پیکره ها نتیجه‌گیری نکرده است و بدین جهت بطرز عجیبی به این نکته پی نبرده است که اگر این پیکره ها دلیلی برای اثبات موضوعی هم باشد، آن دلیل فقط بر ضد وی گواهی میدهد، زیرا سیر رشد صادرات به کشورهایی که از لحاظ مالی وابسته هستند ولو بمقدار کمی هم باشد باز به هر حال سریعتر از صادرات به کشورهای بوده است که از لحاظ مالی وابسته نیستند (ما روی کلمه "اگر" تکیه کردیم زیرا آماري که لانسبورگ تهیه کرده است، به هیچ وجه کامل نیست).

لانسبورگ ضمن بررسی ارتباط صادرات با وامها چنین مینویسد: "در سال ۱۸۹۰-۱۸۹۱ با میانجیگری بانکهای آلمان قرارداد وامی با رومانی منعقد شد. این بانکها در سالهای پیشین هم قرضه‌هایی بحساب این وام داده بودند.

صادرات آلمان (به میلیون مارک)

۱۸۸۹	۱۹۰۸	نسبت افزایش	درصد
رومانی	۴۸/۲	۷۰/۸	درصد +۴۷
پرتغال	۱۹/۰	۳۲/۸	درصد +۷۳
آرژانتین	۶۰/۷	۱۴۷/۰	درصد +۱۴۳
برزیل	۴۸/۷	۸۴/۵	درصد +۷۳
شیلی	۲۸/۳	۵۲/۲	درصد +۸۵
ترکیه	۲۹/۹	۶۴/۰	درصد +۱۱۴
جمع	۲۳۴/۸	۴۵۱/۵	درصد +۹۲
بریتانیای کبیر	۶۵۱/۸	۹۹۷/۴	درصد +۵۳
فرانسه	۲۱۰/۲	۴۳۷/۹	درصد +۱۰۸
بلژیک	۱۳۷/۲	۳۲۲/۸	درصد +۱۳۵
سوئیس	۱۷۷/۴	۴۰۱/۱	درصد +۱۳۷
هند هلند	۸/۸	۴۰/۷	درصد +۳۶۳
جمع	۱۲۰۶/۶	۲۲۶۴/۴	درصد +۸۷

این وام بطور عمده برای خرید مصالح و لوازم راه آهن که از آلمان دریافت میگردید بمصرف میرسید. صادرات آلمان به رومانی در سال ۱۸۹۱ بالغ بر ۵۵ میلیون مارک بود. در سال بعد این رقم تا ۳۹/۴ میلیون تنزل یافت و سپس با فواصلی چند باز هم پایین آمد و در سال ۱۹۰۰ به ۲۵/۴ میلیون رسید. فقط در همین سالهای اخیر در نتیجه دو وام تازه مجدداً به سطح سال ۱۸۹۱ ارتقاء یافت.

صادرات آلمان در پرتغال در نتیجه وامهای سال ۱۸۸۸-۱۸۸۹ به ۲۱/۱ میلیون (۱۸۹۰) رسید؛ سپس در دو سال بعد به ترتیب تا ۱۶/۲ و ۷/۴ میلیون تنزل یافت و فقط در سال ۱۹۰۳ به سطح سابق خود رسید.

پیکره های مربوط به بازرگانی آلمان و آرژانتین از این هم مشخص تر است. در نتیجه وامهای سالها ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ صادرات آلمان به آرژانتین در سال ۱۸۸۹ به ۶۰/۷ میلیون رسید. پس از دو سال این صادرات رویهمرفته به ۱۸/۶ میلیون یعنی کمتر از یک سوم مقدار سابق رسید. فقط در سال ۱۹۰۱ بود که به سطح سال ۱۸۸۹ رسید و از آن تجاوز نمود و این امر نتیجه وامهای جدید دولتی و شهری و تأدیه وجه برای ساختمان کارخانه‌های برق و معاملات اعتباری دیگر بود.

صادرات به شیلی در نتیجه وام سال ۱۸۸۹ تا ۴۵/۲ میلیون (۱۸۹۲) ارتقاء یافت و یک سال بعد تا ۲۲/۵ میلیون تنزل نمود. پس از وام جدیدی که قرارداد آن با میانجیگری بانکهای آلمان در سال ۱۹۰۶ منعقد شده بود، میزان صادرات به ۸۴/۷ میلیون (۱۹۰۷) ترقی نمود و در سال ۱۹۰۸ باز تنزل کرد و به ۵۲/۴ میلیون رسید.*

لانسبورگ از این واقعیات یک نتیجه اخلاقی خرده بورژوازی مضحکی میگیرد و آن اینکه تا چه اندازه صادراتی که به وام وابسته است نا استوار و نا موزون است، چقدر بد است بجای توسعه "طبیعی" و "هماهنگ" صنایع میهنی سرمایه‌ها به خارج کشور صادر شود و چقدر بخششهای چندین میلیونی اروپ که در مورد وامهای خارجی انجام میگیرد برای وی "گران" تمام میشود و غیره. ولی واقعیات با وضوح تمام گواهی میدهند که: افزایش صادرات درست با کلاهبرداریهای شیدانه سرمایه مالی ارتباط دارد و این سرمایه به هیچ وجه در بند اخلاقیات بورژوازی نبوده تمام همش مصروف آن است که از هر گاو دو پوست بکند: اولاً سود حاصله از وام، ثانیاً سود دیگری از همان وام وقتی که این وام به مصرف خرید مصنوعات اروپ یا مصالح راه آهن سندیکای فولاد و غیره میرسد.

باز تکرار میکنیم که ما به هیچ وجه آماری را که لانسبورگ تهیه کرده است کامل نمیدانیم ولی ذکر آن حتمی بود، زیرا این آمار از آماری که کائوتسکی و اسپکتاتور تهیه کرده‌اند علمی‌تر است و لانسبورگ در مورد این مسأله برداشت صحیحی مینماید. برای اینکه بتوان در باره اهمیت سرمایه مالی در امر صادرات و غیره قضاوت نمود، باید توانست ارتباطی را که صادرات مخصوصاً و منحصر با کلاهبرداریهای فینانسیست‌ها و با بازار فروش فرآورده‌های کارتلها و غیره دارد مشخص نمود. ولی مقایسه ساده مستعمرات بطور کلی - با کشورهای غیر مستعمره، مقایسه یک امپریالیسم با امپریالیسم دیگر، مقایسه یک کشور نیمه مستعمره یا مستعمره (مصر) با سایر کشورها به معنای آن است که درست در مورد ماهیت قضیه سکوت اختیار شود و این نکته پردهپوشی گردد.

علت اینکه انتقاد تئوریک کائوتسکی از امپریالیسم هیچگونه وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد و فقط بدرد موعظه در باره صلح و وحدت با اپورتونیست‌ها و سوسیال شوینیست‌ها میخورد - همان این است که این انتقاد درست در مورد عمیقترین و ریشه‌ای‌ترین تضادهای امپریالیسم سکوت اختیار نموده و آنها را پردهپوشی مینماید: تضاد بین انحصارها و رقابت آزاد که بموازات آن وجود دارد، تضاد بین "معاملات" عظیم (و سودهای عظیم) سرمایه مالی و بازرگانی "شرافتمندانه" در بازار آزاد، تضاد بین کارتلها و تراستها از یک طرف و صنایع کارتلیزه نشده از طرف دیگر و قس علیهذا.

تئوری کذابی "اولترا-امپریالیسم" نیز که ساخته کائوتسکی است دارای همین جنبه ارتجاعی است. استدلال سال ۱۹۱۵ او را در این باره با استدلال سال ۱۹۰۲ هوبسون مقایسه کنید:

کائوتسکی: "... آیا سیاست امپریالیستی کنونی ممکن نیست بوسیله سیاستی جدید یعنی سیاست اولترا-امپریالیستی که استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده جایگزین مبارزه بین سرمایه‌های مالی ملی مینماید - از صحنه بدر شود؟ فرا رسیدن یک چنین فاز نوینی در سرمایه‌داری به هر حال امکانپذیر است. برای حل این مسئله که آیا این فاز عملی است یا خیر، هنوز مقدمات کافی در دست نیست."**

هوبسون: "مسیحیت که در عده قلیلی از امپراتوریهای فدراتیو بزرگ که هر کدام یک سلسله مستعمرات غیر متمدن و کشورهای وابسته را در اختیار خود دارند - استوار گردیده، بنظر بسیاری قانونی‌ترین تکامل تمایلات کنونی و آنهم آنچنان تکاملی است که میتواند بیش از هر چیز در مورد نیل به صلحی دائمی که بر پایه استوار انتر-امپریالیسم مبتنی باشد مایه امیدواری باشد".

کائوتسکی آن چیزی را اولترا-امپریالیسم یا مافوق امپریالیسم نامیده است که هوبسون ۱۳ سال قبل از وی انتر-امپریالیسم یا بین‌الامپریالیسم نامیده بود. پیشرفتی که کائوتسکی در رشته اندیشه "علمی" نموده بجز اختراع کلام حکیمانه نوینی که در آن بجای یک پیشوند لاتینی پیشوند دیگری میگذارد فقط شامل این است که آنچه را هوبسون در ماهیت امر بعنوان سالوسی کشیشهای انگلیسی توصیف میکند، او بعوض مارکسیسم جا میزند. پس از جنگ انگلیس و بوئر امری کاملاً طبیعی بود که این زمره عالی‌شان مساعی عمده خود را صرف تسکین خرده بورژواها و آن کارگران انگلیسی نماید که عده کثیری از آنها در نبردهای جنوب آفریقا به هلاکت رسیده بودند و برای تأمین سودهای هنگفت‌تر فینانسیست‌های انگلیسی مبالغی به عنوان افزایش مالیات میپرداختند. واقعا هم چنین تسکینی بهتر از این است که گفته شود امپریالیسم چندان هم چیز بدی نیست و با انتر - (یا اولترا-) امپریالیسم که قادر به تأمین صلح دائمی است قرابت دارد؟ حسن نیت کشیشهای انگلیسی و یا کائوتسکی چرب‌زبان هر چه باشد، باز مفهوم اجتماعی عینی یعنی واقعی "تئوری" وی یک چیز و فقط یک چیز است: ارتجاعی‌ترین تسکین توده‌ها از طریق امیدوار ساختن آنها به امکان صلح دائمی در شرایط سرمایه‌داری و انحراف توجه آنان از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و معطوف داشتن توجهشان به دورنماهای کاذب یک نوع "اولترا-امپریالیسم" آینده باصطلاح جدید. در تئوری "مارکسیستی" کائوتسکی هیچ چیزی جز فریب توده‌ها یافت نمیشود.

*- "Die Bank"، سال ۱۹۰۹، شماره ۲، ص ۸۱۹ و صفحات بعدی.

**- "NEUE Zeit"، ۳ آوریل ۱۹۱۵ ص ۱۴۴

در حقیقت هم کافی است واقعیات مسلمی که مورد قبول همگان است بطور واضحی با یکدیگر مقایسه شود تا به این موضوع یقین حاصل گردد که: دورنمایی که کائوتسکی میکوشد به کارگران آلمان (و به کارگران تمام کشورها) تلقین کند چقدر کاذبانه است. هندوستان و هندوچین و چین را در نظر گیریم. میدانیم که این سه کشور مستعمره و نیمه

مستعمره که جمعیت آنها به ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیون بالغ میگردد در معرض استثمار سرمایه مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلستان، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره قرار دارند. فرض کنیم این کشورهای امپریالیستی برای دفاع یا توسعه متصرفات و منافع و "منطقه نفوذ" خود در کشورهای نامبرده آسیا، بر ضد یکدیگر عقد اتحاد ببندند. این اتحادها - اتحادهای "انتر-امپریالیستی" یا "اولترا-امپریالیستی" خواهند بود. فرض کنیم که تمام دول امپریالیستی برای تقسیم "مسالمت‌آمیز" کشورهای آسیایی نامبرده با یکدیگر عقد اتحاد ببندند - این عبارت خواهد بود از "سرمایه مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده است". نمونه‌های واقعی یک چنین اتحادی در تاریخ قرن بیستم مثلاً در مناسبات دول با چین وجود دارد. حال این سؤال پیش می‌آید: آیا در شرایط وجود سرمایه‌داری (کائوتسکی عیناً همین شرایط را در نظر دارد) این فرض "قابل تصور" است که یک چنین اتحادیهایی کوتاهمدت نباشند؟ و یک چنین اتحادیهایی اصطکاک‌ها و تصادمها و مبارزه را با تمام اشکال گوناگون ممکنه آن منتفی سازند؟

کافی است این سؤال بطور واضح مطرح گردد تا بلافاصله معلوم شود که به آن تنها یک پاسخ میتوان داد و آن هم پاسخ منفی است. زیرا در شرایط سرمایه‌داری برای تقسیم مناطق نفوذ و منافع و مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم یعنی نیروی اقتصادی و مالی و نظامی و غیره قابل تصور نیست. و اما نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم بطور مختلفی تغییر مینماید، زیرا در شرایط سرمایه‌داری تکامل موزون بنگاههای مختلف، ترانستها، رشته‌های صنایع و کشورهای گوناگون امکانپذیر نیست. نیم قرن پیش نیروی سرمایه‌داری آلمان در مقایسه با نیروی انگلستان آنموقع بسیار ناچیز و بيمقدار بود؛ همین وضع را هم ژاپن در مقایسه با روسیه داشت. با این وصف آیا این فرض "قابل تصور" است که با گذشت چند ده سال دیگر تناسب قوای دول امپریالیستی بدون تغییر بماند؟ مطلقاً غیر قابل تصور است.

به این جهت اتحادهای "انتر-امپریالیستی" یا "اولترا-امپریالیستی" در شرایط سرمایه‌داری (ولی نه در تخیلات مبتذل خرده بورژوازی کشیشهای انگلیسی یا کائوتسکی "مارکسیست" آلمانی) اعم از اینکه به هر شکلی منعقد شده باشند، خواه به شکل یک ائتلاف امپریالیستی بر ضد ائتلاف امپریالیستی دیگر و خواه به شکل اتحاد همگانی تمام دول امپریالیستی با یکدیگر - ناگزیر چیزی جز "تنفس‌های" بین جنگ نخواهند بود. اتحادهای زمان صلح مقدمات جنگ را فراهم می‌آورند. و خود نیز زاینده جنگ هستند، و چون یکی معلول دیگری است لذا بر زمینه واحد ارتباطها و مناسبات متقابل امپریالیستی اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب پیدایش تغییراتی در شکلهای مبارزه مسالمت‌آمیز و غیر مسالمت‌آمیز میگردد. و اما کائوتسکی آعقل عقلاء برای آسودگی خاطر کارگران و آشتی دادن آنان با سوسیال شوونیست‌هایی که به جانب بورژوازی گرویده‌اند حلقهای از زنجیر واحد را از حلقه دیگر آن جدا مینماید به این معنی که اتحاد صلح‌آمیز امروزی (و اتحاد اولترا-امپریالیستی و حتی اولترا-اولترا-امپریالیستی) تمام دول را که هدف آن "ارامش" چین است (سرکوبی قیام بوکسورها (۸) را بیاد بیاورید) از تصادم غیر مسالمت‌آمیز فردا جدا میکند، تصادمی که پس‌فردا مجدداً موجبات یک اتحاد "مسالمت‌آمیز" همگانی را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و غیره فراهم میسازد. کائوتسکی بجای نشان دادن ارتباط زنده دوره‌های صلح امپریالیستی با دوره‌های جنگهای امپریالیستی تجرید بی‌رویی را به کارگران تقدیم میدارد تا به این وسیله آنها را با پیشوایان بیروح خود آشتی دهد.

هیل آمریکایی، در پیشگفتار کتاب خود تحت عنوان "تاریخ دیپلماسی در تکامل بین‌المللی اروپا"، تاریخ نوین دیپلماسی را به دوره‌های زیر تقسیم مینماید: (۱) عصر انقلاب؛ (۲) جنبش مشروطیت؛ (۳) عصر "امپریالیسم بازرگانی" کنونی. نویسنده دیگری تاریخ "سیاست جهانی" بریتانیای کبیر را از سال ۱۸۷۰ به چهار دوره تقسیم میکند: (۱) نخستین دوره آسیا (مبارزه علیه پیشرفت روسیه در آسیای میانه در سمت هند)؛ (۲) دوره آفریقا (در حدود سالهای ۱۸۸۵-۱۹۰۲) - مبارزه با فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (حادثه "فاشودا" در سال ۱۸۹۸ که در آن، جنگ با فرانسه به مویی بسته بود)؛ (۳) دومین دوره آسیا (قرارداد با ژاپن بر ضد روسیه) و (۴) دوره "اروپا" - بطور عمده علیه آلمان. ** ریسر "رجل" بانکی حتی در سال ۱۹۰۵ ضمن اشاره به این نکته که چگونه سرمایه مالی فرانسه که در ایتالیا جریان داشت موجبات اتحاد سیاسی این دو کشور را فراهم میساخت و چگونه مبارزه بین آلمان و انگلستان بر سر ایران و مبارزه تمام سرمایه‌های اروپایی بر سر وامهای چین و غیره بسط مییافت - مینویسد: "زد و خورد های سیاسی دسته‌های جلودار بر زمینه مالی روی میدهد". این است واقعیت زنده اتحادیهای مسالمت‌آمیز "اولترا-امپریالیستی" و

David Jayne Hill; "A History of the Diplomacy in the international development of Europe", vol I, p. X.

(دیوید جین هیل؛ "تاریخ دیپلماسی در تکامل بین‌المللی اروپا"، جلد ۱، ص ۱۰، مترجم)

Schilder-**, اثر نامبرده، ص ۱۷۸.

ارتباط ناگسستگی آنها با تصادفات ساده امپریالیستی.

پردهپوشی ژرفترین تضادهای امپریالیسم از طرف کائوتسکی که ناگزیر به آرایش و زینت امپریالیسم مبدل میگردد در انتقادی هم که این نویسنده از خصوصیات سیاسی امپریالیسم مینماید اثر خود را باقی میگذارد. امپریالیسم عبارت است از عصر سرمایه مالی و انحصارهایی که در همه جا با کوششهایی توأم است که هدف آن آزادی نبوده، بلکه احراز سیادت میباشد. نتیجه این تمایلات در اینجا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه جهات علیرغم وجود هر گونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستمگری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی کوشش برای نقض استقلال ملی دیگران (زیرا الحاق اراضی دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی مییابد. هیلفردینگ بطرز صحیحی ارتباط بین امپریالیسم و تشدید ستمگری ملی را خاطرنشان ساخته مینویسد: "و اما در مورد کشورهای تازه کشف شده باید گفت که سرمایه وارد شده در آنجا بر شدت تضادها میافزاید و موجب مقاومت روز افزون توده‌هایی میگردد که افکار ملی آنان بر ضد واردین بیگانه برانگیخته شده است؛ این مقاومت بسهولت ممکن است به اقدامات خطرناکی علیه سرمایه خارجی مبدل شود. مناسبات اجتماعی کهن از ریشه منقلب گردیده، انزوای ارضی هزاران ساله "ملت‌های برون از جریان تاریخ" از بین میرود و این ملتها به گرداب سرمایه‌داری کشانده میشوند. خود سرمایه‌داری رفته رفته وسایل و شیوه‌های رهایی را در اختیار مسخر شدگان میگذارد، آنها هدفی را مطرح مینمایند که زمانی در نظر ملل اروپایی عالیت‌ترین هدفها بود و آن عبارت است از تشکیل دولت ملی واحد بمثابه حربه آزادی اقتصادی و فرهنگی. این جنبش استقلال‌طلبانه سرمایه اروپایی را در پُر ارزش‌ترین مناطق استثمار که درخشانترین دورنماها را نوید میدهد، تهدید مینماید و سرمایه اروپایی دیگر نمیتواند سیادت خود را حفظ کند مگر از طریق افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش."*

به این موضوع این نکته را هم باید اضافه کرد که امپریالیسم نه تنها در کشورهای تازه کشف شده بلکه در کشورهای قدیمی نیز کار را به الحاق اراضی دیگران و تشدید ستمگری ملی و بالنتیجه به تشدید مقاومت میکشاند. کائوتسکی ضمن اعتراض به اقدام امپریالیسم مبنی بر تشدید ارتجاع سیاسی، مسأله مربوط به عدم امکان وحدت با اپورتونیست‌ها در دوران امپریالیسم را که جنبه بس مبرمی بخود گرفته است مسکوت میگذارد. اعتراض او به الحاق‌طلبی طوری است که برای اپورتونیست‌ها نهایت درجه بی زیان بوده و سهلتر از هر چیز برایشان قابل قبول است. او مستقیماً مستمعین آلمانی را مخاطب قرار میدهد ولی با این وصف درست همان چیزی را که از همه مهمتر و از مسائل روز است، مثلاً این موضوع را که آلتزاس-لورن سرزمینی است که آلمان بخود ملحق ساخته، پردهپوشی میکند. برای ارزیابی این "انحراف فکری" کائوتسکی مثالی می‌آوردیم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق فیلیپین از طرف آمریکایی‌ها را مورد تقبیح قرار میدهد. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا خلیلیها ممکن است به این موضوع باور نمایند که علت این تقبیح، خصومت نسبت به هر نوع الحاق‌طلبی است نه اینکه تمایل شخصی خود او به الحاق فیلیپین! و آیا نباید تصدیق کرد که فقط هنگامی میتوان "مبارزه" آن ژاپنی را علیه الحاق‌طلبی صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که نامبرده علیه الحاق کره به ژاپن هم قیام کند و آزادی جدایی کره از ژاپن را هم طلب نماید؟

هم تجزیه و تحلیل تئوریک کائوتسکی درباره امپریالیسم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی وی از امپریالیسم هر دو سرایا آغشته به روحی است که بکلی با مارکسیسم منافات دارد، زیرا در آنها کوشش میشود ریشه‌ای‌ترین تضادها پردهپوشی و ماستمالی گردد و به هر قیمتی شده از وحدت با اپورتونیسم در جنبش کارگری اروپا یعنی همان وحدتی که شیرازه آن در حال از هم پاشیدن است دفاع شود.

۱۰- مقام تاریخی امپریالیسم

دیدیم که امپریالیسم از لحاظ ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاری است. تنها همین موضوع مقام تاریخی امپریالیسم را معین میکند، زیرا انحصار که بر زمینه رقابت آزاد بوجود آمده و همانا زاینده رقابت آزاد است یک دوران انتقالی از نظام سرمایه‌داری به نظام اقتصادی-اجتماعی عالیت‌تری است. باید بویژه چهار نوع عمده انحصار یا چهار پدیده عمده سرمایه‌داری انحصاری را که برای دوران مورد بحث سرمایه‌داری جنبه شاخص دارد در اینجا ذکر نمود.

اولاً، انحصار زاینده تمرکز تولید در مدارج بسیار عالی تکامل آن و عبارت است از اتحادهای انحصاری سرمایه‌داران یعنی کارتلها، سندیکاها و تراستها. ما دیدیم که این اتحادها در زندگی اقتصادی کنونی چه نقش عظیمی بازی میکنند. مقارن شروع قرن بیستم این اتحادها در کشورهای پیشرو تفوق کامل حاصل نمودند. و گرچه نخستین گامها را در راه ایجاد کارتلها قبل از همه کشورهای برباد داشتند که بوسیله تعرفه‌های گزاف گمرکی از صنایع خود

*- "سرمایه مالی"، ص ۴۸۷.

حمایت میکردند (آلمان، آمریکا) ولی در انگلستان نیز با وجود بازرگانی آزاد آن فقط اندکی دیرتر، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارها در نتیجه تمرکز تولید - مشاهده گردید.

ثانیا، انحصارها موجب تصرف بیش از پیش مهمترین منابع مواد خام و بخصوص منابعی گردید که صنایع عمده جامعه سرمایه‌داری یعنی صنایعی که بیش از همه کارتلیزه بودند نظیر زغال سنگ و فلزسازی به آن نیاز داشتند. تملک انحصاری بزرگترین منابع مواد خام بطور دهشتناکی بر اقتدار سرمایه بزرگ افزود و تضاد بین صنایع کارتلیزه و غیر کارتلیزه را شدیدتر ساخت.

ثالثا، انحصار زاینده بانکه‌است. بانکه‌ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصار کنندگان سرمایه مالی مبدل شدند. چهار پنج بانک از بزرگترین بانکهای هر یک از پیشروترین کشورهای سرمایه‌داری "اتحادی شخصی" از سرمایه صنعتی و مالی تشکیل داد، و میلیاردها سرمایه را که شامل قسمت اعظمی از سرمایه‌ها و درآمدهای پولی یک کشور تام و تمام است، در دست خود متمرکز ساخته‌اند. بارزترین نمودار این انحصار - الیگارش مالی است که بدون استثناء تمام مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعه بورژوازی معاصر را به کمک شبکه انبوهی از ارتباطات بخود وابسته نموده است.

رابعا، انحصار زاینده سیاست استعماری است. سرمایه مالی مبارزه برای منابع مواد خام، صدور سرمایه، "مناطق نفوذ" یعنی مناطق معاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره و بالاخره مبارزه برای سرزمینهای اقتصادی بطور کلی را - به انگیزه‌های متعدد سیاست استعماری "سابق" افزود. هنگامی که دول اروپایی مثلا در سال ۱۸۷۶، یک دهم آفریقا را بعنوان مستعمره خود تحت اشغال داشتند - سیاست استعماری میتوانست از طریقی غیر از انحصار و به شکل باصطلاح "اشغال آزادانه" اراضی بسط و تکامل یابد. ولی هنگامی که ۱۰ دهم آفریقا تحت اشغال درآمد (مقارن سال ۱۹۰۰) و هنگامی که تقسیم جهان به پایان رسید ناگزیر عصر تملک انحصاری مستعمرات و بنابراین دوران مبارزه فوق‌العاده شدید برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان فرا رسید.

اینکه سرمایه انحصاری تا چه اندازه بر حداثت تمام تضادهای سرمایه‌داری افزوده است، مطلبی است بر همه معلوم. در این مورد کافی است به گرانی فوق‌العاده قیمت‌ها و فشار کارتلها اشاره شود. این حداثت تضادها پُر قدرت‌ترین نیروی محرک آن دوران انتقالی تاریخی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه جهانی مالی آغاز شده است.

انحصار، الیگارش، کوشش برای احراز سیادت بجای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده قلیلی از غنی‌ترین یا نیرومندترین ملتها - همه اینها موجب پیدایش آن علائم مشخصه امپریالیسم است که وامیدارد امپریالیسم را بمثابة سرمایه‌داری طفیلی و پوسیده توصیف نماییم. ایجاد "کشور تنزیل‌بگیر" یا کشور رباخواری که بورژوازی آن بطور روزافزونی با صدور سرمایه و "سفته‌بازی" گذران میکند، بیش از پیش و هر روز بطور بارزتری بمثابة یکی از تمایلات دیگر امپریالیسم متظاهر میگردد. اشتباه بود اگر تصور میشد این تمایل بسوی گندیدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی میسازد، خیر، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیسم با نیرویی کم یا بیش گاه تمایل بسوی گندیدگی و گاه تمایل بسوی رشد سریع را متظاهر میسازند. رویهمرفته سرمایه‌داری با سرعتی بمراتب بیش از پیش رشد مییابد، ولی این رشد نه تنها بطور اعم ناموزن تر میشود، بلکه بطور اخص نیز این ناموزونی بصورت گندیدگی کشورهای که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندترند نمودار میگردد (انگلستان).

ریسر، مؤلف یک اثر تحقیقی درباره بانکهای بزرگ آلمان در خصوص سرعت تکامل اقتصادی آلمان چنین مینویسد: "نسبت سرعت ترقیات عصر پیشین (۱۸۴۸-۱۸۷۰) که چندان هم بطئی نبوده است به سرعت تکامل تمام اقتصاد آلمان و منجمله بانکهای آن در عصر حاضر (۱۸۷۰-۱۹۰۵) تقریبا مساوی است با نسبت سرعت حرکت کالسکه پُستی قدیم به سرعت اتومبیل کنونی که بقدری سریع‌السير است هم برای پیاده بی‌مبالات خطرناک است و هم برای کسانی که در آن سوارند". و اما این سرمایه مالی که با سرعت خارق‌العاده‌ای رشد یافته است، بعلت همین رشد خود، بی‌میل نیست با "آرامش خاطر" بیشتری به تصاحب مستعمرات بپردازد و حال آنکه همین مستعمرات موضوعی برای برون کشیدن از چنگال دول ثروتمندترند و این عمل هم تنها از طرق مسالمت‌آمیز انجام نمیپذیرد. ولی سرعت تکامل اقتصادی ایالات متحده طی چند دهساله اخیر از آلمان هم بیشتر بوده و در نتیجه همین امر، علائم طفیلی‌گری سرمایه‌داری نوین آمریکا با وضوح خاصی نمایان گردیده است. از طرف دیگر مقایسه مثلا بورژوازی جمهوریخواه آمریکا با بورژوازی سلطنت‌طلب ژاپن یا آلمان نشان میدهد که در دوران امپریالیسم حتی بزرگترین تفاوت سیاسی نیز بی‌اندازه کاهش میپذیرد و علت این امر آن نیست که تفاوت مزبور بطور کلی بی‌اهمیت است، بلکه آن است که در تمام این موارد سخن بر سر بورژوازی دارای علائم معینی از طفیلی‌گری است.

سرمایه‌داران یکی از رشته‌های کثیر صنایع در یکی از کشورهای کثیر و غیره در نتیجه بدست آوردن سودهای انحصاری هنگفت، از لحاظ اقتصادی امکان مییابند قشرهای معینی از کارگران و حتی بطور موقت اقلیت قابل ملاحظه‌ای از آنان را تطمیع نموده به هواداری از بورژوازی رشته معین علیه ملل دیگر جلب کنند و تصادم خصومت‌آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش میشود. بدین طریق بین

امپریالیسم و اپورتونیزم رابطه‌ای بوجود می‌آید که قبل از همه و نمایان‌تر از همه در انگلستان آشکار گردید، زیرا برخی از علائم امپریالیستی تکامل در این کشور خیلی زودتر از سایر کشورها پدید آمد. بعضی از نویسندگان، مثلاً ل. مارتف، دوست دارند واقعیت رابطه امپریالیسم با اپورتونیزم موجود در جنبش کارگری را که اکنون با شدت خاصی جلب نظر مینماید - بکمک استدلال‌ات "فرمایشی خوش‌بینانه‌ای" (طبق روح استدلال‌ات کائوتسکی و هونیسمانس) نفی کنند. آنها می‌گویند: اگر بخصوص سرمایه‌داری پیشرو کار را به تشدید اپورتونیزم منجر میکرد یا اگر بخصوص کارگرانی که بهترین دستمزدها را دریافت میدارند به اپورتونیزم متمایل میشدند و غیره، آنوقت کار مخالفین سرمایه‌داری زار میشد و از این قبیل. در مورد مفهوم این "خوشبینی" نباید دچار خودفریبی گردید: این خوشبینی - خوشبینی درباره اپورتونیزم و وسیله‌ای است برای پرده‌پوشی اپورتونیزم. ولی در حقیقت امر سرعت فوق‌العاده و تکامل اپورتونیزم که جنبه بخصوص نفرت‌انگیزی دارد به هیچ وجه ضامن پیروزی استوار آن نبوده و نظیر سرعت رشد دُمَل خطرناک در بدن سالمی است که فقط موجب تسریع سر باز کردن دُمَل گردیده و بدن را از شر آن رهایی خواهد بخشید. خطرناکترین افراد در این مورد کسانی هستند که نمیخواهند به این نکته پی ببرند که اگر مبارزه علیه امپریالیسم بطور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیزم توأم نباشد جز عبارت‌پردازی پوچ و دروغ چیزی نخواهد بود. از تمام مطالبی که فوقا درباره ماهیت اقتصادی امپریالیسم گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که امپریالیسم را باید بمثابه سرمایه‌داری انتقالی یا به عبارت صحیحتر سرمایه‌داری در حال احتضار توصیف نمود. نکته بسیار آموزنده در این مورد این است که اقتصاددانان بورژوا در توصیف سرمایه‌داری نوین کلمات متداولی نظیر "بهم پیوستگی" و "فقدان انزوا و پراکندگی" و غیره را استعمال مینماید؛ بانکها "بنگاههایی هستند که از لحاظ وظایف و سیر تکامل خود جنبه اقتصادی صرفا خصوصی نداشته و دامنه عمل آنها وسعت یافته بیش از پیش از حیطه تنظیم امور اقتصادی صرفا خصوصی فراتر میروند". همان ریسر که کلمات اخیر از اوست با قیافه‌ای بسیار جدی اظهار میدارد "پیشگویی" مارکسیستها در خصوص "اجتماعی شدن" "جامه عمل بخود نپوشید!"

پس این کلمه "بهم پیوستگی" مبین چیست؟ این کلمه فقط مبین مشهودترین علامت آن پروسه‌ای است که در برابر چشم ما انجام می‌یابد. این کلمه نشان میدهد که ناظر جریان، جنگل را ندیده و از درختهای جداگانه‌ای دَم میزند. این کلمه بطور کورکورانه آن چیزی را منعکس میکند که جنبه ظاهری، تصادفی و پُر هرج و مرج دارد. این کلمه نشان میدهد ناظر شخصی است که در بین مثنی مدارک خام سر در گم شده و به هیچ وجه از مفهوم و معنای آنها سر در نمی‌آورد. سهامداری و مناسبات مالکین خصوصی "بطور تصادفی بهم پیوسته‌اند". ولی آنچه که در زیر این بهم پیوستگی قرار دارد، آنچه که پایه آن را تشکیل میدهد، مناسبات اجتماعی متغیر تولید است. هنگامی که بنگاه بزرگ به بنگاهی هیولا مبدل میشود و از روی نقشه و بموجب محاسبه دقیقی که از روی انبوهی مدارک انجام میگیرد موجبات تحصیل مواد خام اولیه را به میزانی برابر با دو سوم یا سه چهارم تمام احتیاجات دهها میلیون سکنه فراهم میسازد؛ هنگامی که امر حمل و نقل این مواد خام به مناسبترین مراکز تولید، که گاهی صدها و هزاران ورست از یکدیگر فاصله دارند، منظم انجام میگیرد؛ هنگامی که اداره تمام مراحل پیاپی تبدیل مواد خام و تهیه محصول و حتی تولید یک رشته از انواع گوناگون محصولات حاضر از یک مرکز واحد انجام میگیرد؛ هنگامی که توزیع این محصولات بین دهها و صدها میلیون مصرف‌کننده طبق نقشه واحدی انجام میپذیرد (نفت چه در آمریکا و چه در آلمان به توسط "تراست نفت" آمریکایی بفروش میرسد) آنگاه واضح میشود که آنچه ما با آن روبرو هستیم به هیچ وجه یک "بهم پیوستگی" ساده نبوده بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات اقتصادی خصوصی و مناسبات مالکیت خصوصی پوسته‌ای است که دیگر با هسته خود مطابقت نداشته و اگر دفع آن مصنوعا به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد گندید. این پوسته ممکن است (در بدترین حالات و در صورتی که معالجه دُمَل اپورتونیستی بطول انجامد) مدت نسبتا مدیدی در حال گندیدگی باقی ماند، ولی با تمام این احوال بطور حتم دفع خواهند گردید.

شولتسه گورنیتس، ستایشگر پُرشور امپریالیسم آلمان اعلام میدارد:

"اگر هم رهبری بانکهای آلمان، سرانجام، در دست عده قلیلی از افراد باشد، در عوض فعالیت آنان از نقطه نظر خیر و صلاح مردم مهمتر از فعالیت اکثریت وزراء دولت است" (اینجا صلاح در این بوده است که موضوع "بهم پیوستگی" رهبران بانکی و وزراء و کارخانه‌داران و تنزیل‌بگیران فراموش شود...) ... "اگر در گُنه مسأله مربوط به بسط و تکامل آن تمایلاتی که ما دیدیم تعمق شود این نتیجه بدست می‌آید: سرمایه پولی ملت در بانکها جمع شده است، بانکها از طریق کارتل با یکدیگر وابسته‌اند، سرمایه ملت که برای بکار افتادن در جستجوی محلی است، به شکل اوراق بهادار درآمده است. اینجاست که سخنان داهیان سن‌سیمون جامه عمل بخود میپوشد: "هرج و مرج کنونی تولید که مطابق است با این واقعیت که مناسبات اقتصادی بدون عمل تنظیمی متحدالشکلی بسط و گسترش مییابد، باید جای خود را به سازمان متشکل تولید واگذار نماید. اداره تولید دیگر در دست کارفرمایان منفردی نخواهد بود که با یکدیگر ارتباطی نداشته و از نیازمندیهای اقتصادی مردم بیخبرند. این عمل را مؤسسه اجتماعی معینی انجام خواهد داد. کمیته مرکزی اداره‌ای که امکان دارد بر حیطه وسیع اقتصاد اجتماعی از دیدگاه مرتفع تری نظاره نماید، آن را طوری منظم خواهد کرد که برای تمام جامعه مفید باشد. این کمیته وسایل تولید را به کسانی خواهد سپرد که برای این کار مناسب باشند و بخصوص هم خود را مصروف بر این خواهد داشت که بین تولید و مصرف هماهنگی دائمی برقرار باشد.

مؤسساتی وجود دارند که قسمت معینی از کار متشکل ساختن امور اقتصادی را در دایره وظایف خود وارد کرده‌اند: اینها بانکها هستند". هنوز خیلی مانده است این سخنان سن‌سیمون جامه عمل بخود پوشد ولی ما هم‌اکنون در راه عملی

ساختن این سخنان گام برمی‌داریم: این مارکسیسمی است غیر از آنچه که مارکس پیش خود تصور میکرد ولی فقط از لحاظ شکل غیر از آن است".*

جای حرف باقی نیست؛ سخنان مارکس خیلی خوب "رد" شده و در آن از تجزیه و تحلیل علمی دقیق مارکس، گامی به عقب یعنی بسوی حدسیات سن‌سیمون برداشته شده است. این حدسیات گرچه داهیانه است ولی مع‌الوصف چیزی نیست جز همان حدسیات.

* - Grundris der Sozialökonomik ، نشریه "ارگان اقتصاد اجتماعی"، ۲۴۶ .

یادداشتها:

۱- کتاب "امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری" در نیمه اول ساله ۱۹۱۶ به رشته تحریر درآمد. لنین از سال ۱۹۱۵ در شهر برن به مطالعه مطبوعات جهانی مربوط به امپریالیسم پرداخت و در ژانویه سال ۱۹۱۶ شروع به نوشتن این کتاب کرد. در پایان ژانویه این سال لنین به زوریخ رفت و در کتابخانه شهر زوریخ به ادامه نگارش این کتاب پرداخت. رونویسها، خلاصه‌نویسی‌ها، یادداشتها و جدولهایی که لنین از صدها کتاب، مجله، روزنامه و مجموعه آمار استخراج کرده است بیش از ۴۰ ورق بزرگ چاپی را تشکیل میدهد. متن این مستخرجات در سال ۱۹۳۹ بصورت مجموعه جداگانه‌ای تحت عنوان "یادداشتهای مربوط به امپریالیسم" منتشر شد.

لنین در ۱۹ ژوئن (۲ ژوئیه) سال ۱۹۱۶ نگارش کتاب را به پایان رساند و دستنویس آن را برای چاپ به بنگاه نشریات "پاروس" فرستاد. عناصر منشکویکی که در این بنگاه کار میکردند انتقاد شدیدی را که از تئوری اپورتونیستی کائوتسکی و منشویکهای روس (مارتف و دیگران) شده بود را از کتاب حذف کردند و عبارت "رشد و انتقال" را (رشد سرمایه‌داری و انتقال آن به امپریالیسم سرمایه‌داری) با کلمه "تبدیل" و عبارت "جنبه ارتجاعی" را (جنبه ارتجاعی تئوری "اولترا امپریالیسم") با عبارت "جنبه عقب‌مانده" و غیره تعویض نمودند. این کتاب در آغاز سال ۱۹۱۷ توسط بنگاه نشریات "پاروس" تحت عنوان "امپریالیسم بمثابة مرحله نوین سرمایه‌داری" در پترزبورگ از چاپ خارج شد.

لنین پس از ورود به روسیه پیشگفتاری برای این کتاب نوشت. این کتاب در اواسط سال ۱۹۱۷ کتاب منتشر گردید. برای اطلاع از اهمیت این کتاب رجوع شود به "دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی" ص ۲۷۳- ۲۷۶ ترجمه فارسی چاپ مسکو. (ص - ۳۹۲).

۲- حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان یا حزب مرکزیون در آوریل سال ۱۹۱۷ تأسیس شده بود. قسمت عمده این حزب از سازمان کائوتسکی "اتحاد کار" تشکیل میشد. اعضای حزب مستقل، وحدت سوسیال شووینیست‌های آشکار را موعظه میکردند و آنها را تبرئه کرده مورد دفاع قرار میدادند و طلب میکردند که از مبارزه طبقاتی امتناع گردد. در اکتبر سال ۱۹۲۰ در جریان کنگره حزب مستقل سوسیال دمکرات در شهر هال در این حزب انشعاب روی داد. قسمت مهمی از این حزب در دسامبر سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست آلمان پیوست. عناصر دست راست، حزب جداگانه‌ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب مستقل سوسیال دمکرات را بر روی خود گذاشتند. این حزب تا سال ۱۹۲۲ وجود داشت.

۳- اسپارتاکیست‌ها - اعضای سازمان "اسپارتاکوس" که در دوران نخستین جنگ جهانی تشکیل شده بود. در آغاز جنگ از سوسیال دمکرات‌های چپ آلمان گروهی بنام "انترناسیونال" تحت رهبری کارل لیبکنخت، روزا لوکزامبورگ، ف. مرینگ، کلارا زتکین و دیگران تشکیل شد. نام این گروه همان سازمان "اسپارتاکوس" باقی ماند. اسپارتاکیست‌ها در بین توده‌ها بر ضد جنگ امپریالیستی به تبلیغات انقلابی پرداختند و سیاست غارتگرانه امپریالیسم آلمان و خیانت رهبران سوسیال دمکرات را فاش مینمودند. ولی اسپارتاکیست‌ها یا عناصر دست چپی آلمان در مهمترین مسائل تئوریک و سیاسی از اشتباهات نیمه منشویکی مبرا نبودند؛ آنها تئوری نیمه منشویکی امپریالیسم را بسط و توسعه میدادند. اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به مفهوم مارکسیستی آن را (یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل) رد میکردند؛ امکان جنگ‌های ملی آزادیبخش را در عصر امپریالیسم نفی مینمودند؛ به نقش حزب انقلابی کم بها میدادند و در برابر جنبش خودبخودی سر تعظیم فرود می‌آوردند. لنین در آثار خود موسوم به "درباره رساله یونیوس" و "درباره کاریکاتور مارکسیسم" و "اکنونیسم امپریالیستی" و غیره اشتباهات عناصر چپ آلمان را مورد انتقاد قرار داده است. اسپارتاکیست‌ها در سال ۱۹۱۷ به حزب مستقل مرکزین آلمان داخل شدند ولی استقلال تشکیلاتی خود را حفظ کردند. پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان اسپارتاکیست‌ها با "اعضای حزب مستقل" قطع رابطه کردند و در دسامبر همین سال حزب کمونیست آلمان را تأسیس نمودند.

۴- در این کتاب تمام این تبصره ها در ذیل صفحات چاپ شده است.

۵- افتضاحات گروندر - در آغاز سالهای ۷۰ قرن نوزدهم در دوره رشد شدید تأسیس شرکتهای سهامی در آلمان روی داد (گروندریسم از کلمه Gründer یعنی تأسیس مشتق شده است). جریان رشد گروندریسم با یک سلسله کلاهبرداری‌های شایان‌های توأم بود که بوسیله احتکار و فروش فوق‌العاده گران اراضی و سفته‌بازی در بورس انجام میگرفت و در نتیجه آن معامله‌گران بورژوا کیسه‌های خود را انباشته میکردند.

۶- لنین گ. و. پلخائف را در نظر دارد.

۷- پانامای فرانسه - این اصطلاح در فرانسه در سالهای ۱۸۹۲ - ۱۸۹۳ بمناسبت افشاء سوءاستفاده‌های فراوان و رشوه خواری رجال سیاسی دولتی و کارمندان دولت و روزنامه‌هایی که از طرف کمپانی فرانسوی مامور حفر کانال پاناما خریده شده بودند - رواج یافت.

۸- قیام بوکسرها - قیام مردم چین در سال ۱۹۰۰ بر ضد تسلط امپریالیستهای بیگانه. این قیام بنام "بوکسور" موسوم گشت زیرا به توسط یکی از انجمنهای مخفی چین بنام "مشت بزرگ" بر پا شده بود. قیام از طرف سپاه کفیر دول امپریالیستی تحت فرماندهی ژنرال آلمانی والدرزیه بیرحمانه سرکوب شد. امپریالیستهای آلمان، ژاپن، انگلیس و آمریکا در سرکوب این قیام نقش بزرگی بازی کردند. در سال ۱۹۰۱ چین مجبور شد "صورتجلسه‌های اختتامی" مخصوصی را که به موجب آن پرداخت غرامات عظیمی را متعهد میگردد امضاء کند. چین به این طریق بطور قطعی به نیمه مستعمره امپریالیسم بیگانه مبدل شد.